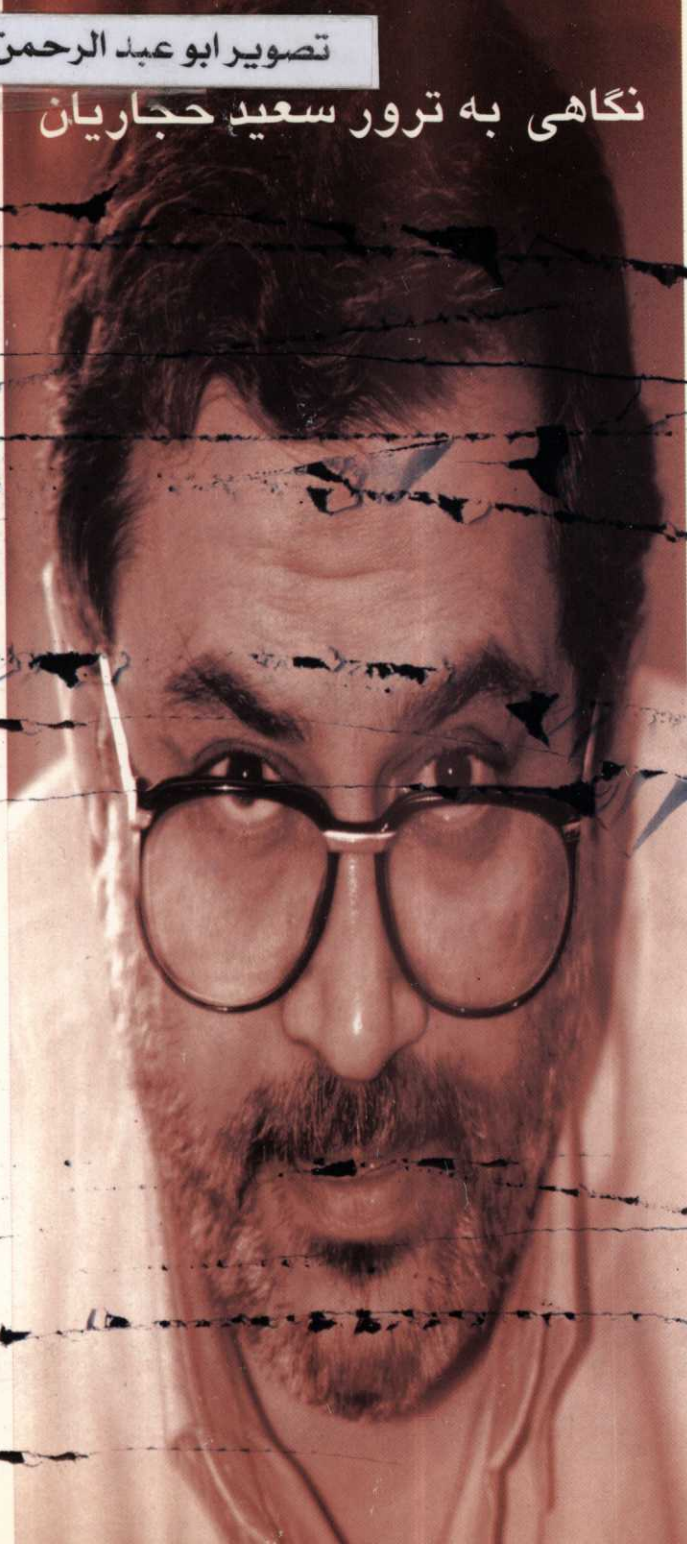
شلیک به اصلاحات

نگاهی به ترور سعید حجاریان



نگاهی به ترور سعید حجاریان

شلیک به اصلاحات

به پیوست

چند گفت‌وگو و مروری

بر اندیشه‌های حجاریان

در دوران دراز سلطنت ناصرالدین شاه، همراه با تحولات بسیاری که زمینه‌ساز انقلاب مشروطه شد، انجمن‌های مخفی سیاسی پدید آمدند و در پایان این دوره ۵۰ ساله استبداد شرقی بود که از تپانچه «میرزارضا کرمانی» در صحن حضرت عبدالعظیم تیری به سینه شاه قدر قدرت ایران شلیک شد که کشور را یکپارچه تکان داد. فصلی نو در تاریخ ایران آغاز شده بود. افسانه‌ها به گرد «شاه شهید» هر چه بیشتر می‌تنند. درباریان می‌دانستند که این بار شاه را کسی کشته که نه انگیزه فردی داشته و نه نسب از اشراف می‌برد. میرزا رضا از ارادتمندان سیدجمال‌الدین اسدآبادی، از رهبران بیداری ایرانیان، روحانی طراز اول، منادی اتحاد اسلام و از مبارزان سرسخت ضد استبدادی بود. میرزا که به اشاره سید جمال‌الدین، از استانبول به قصد کشتن شاه به تهران آمده بود، پیش از این طعم استبداد را با تمام وجود خود چشیده بود. در شورش مردم تهران علیه امتیاز «رژی» دستگیر و چهار و سال نیم در زندان قزوین با آزار و شکنجه در حبس بود. ناصرالدین شاه به تیر میرزارضا درگذشت. پسرش مظفرالدین شاه، میرزا رضا شاه‌کش... را بردار کرد. مظفرالدین شاه هر چند به مرگ طبیعی مرد، اما طعم تلخ ترس از گلوله را در پاریس تجربه کرد. در سفر فرانسه، زمانی که از محل اقامتش با کالسکه به همراهی تنی چند برای دیدن یک نمایشگاه بین‌المللی بزرگ به محل نمایشگاه می‌رفت، در راه یک آنارشیست اروپایی که شاه در خاطرات خود از او به نام «آن خبیث ملعون» یاد می‌کند تیری به او شلیک کرد. شاه جان به در برد و ضارب دستگیر شد.

مظفرالدین شاه، در روزهای آخر عمر خود در برابر موج توفندهٔ انقلاب مردم به ناچار فرمان مشروطه و تشکیل مجلس اول را امضا کرد. اما «محمدعلی میرزا» جانشین او، از همان آغاز نشان داد که جز استبداد

از همین زمان است که مخالفان خاتمی لقب "متخصص جنگ‌های روانی" را به حجاریان می‌دهند. سعید اسلامی بعد از انتخابات دوم خرداد در جلسه‌ی پرسش و پاسخ وزارت اطلاعات از حجاریان پرسیده بود که «این که می‌گویند شما در انتخابات دوم خرداد ستادی برای جنگ روانی تشکیل دادید چه بود؟»[۱]

حجاریان هم به سعید اسلامی جواب داده بود که؛ «من جنگ روانی را یک دوره در دوره دکترای جامعه‌الصادق درس دادم، بسیاری از حاضران در آن درس هم گرایش‌های سیاسی مخالف من داشتند. آنها باید خوب درس را فرا می‌گرفتند که بتوانند استفاده کنند.»[۲]

حجاریان مدتی پس از دوم خرداد از سوی سیدمحمد خاتمی به عنوان مشاور سیاسی رئیس جمهور منصوب می‌شود و در آذر ماه ۷۷ به انتشار روزنامه‌ی *صبح امروز* اقدام می‌کند هر چند او پیشتر عضو هیأت تحریریه «عصر ما» بود. نقش *صبح امروز* و سایر مطبوعات در پی‌گیری و افشای ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای را اغلب مخالفان اصلاحات به حجاریان و دریای اطلاعات و تحلیل‌های او نسبت می‌دهند. کار بزرگ دیگر حجاریان پس از دوم خرداد تشکیل جبهه مشارکت ایران اسلامی است. او به اتفاق عده‌ای از همفکرانش توانست در مدتی کوتاه حزب بزرگ و فراگیری را سر و سامان بدهد. حزبی که در انتخابات شوراهای اسلامی و انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی توانست فاتح بی‌چون چرای انتخابات نام بگیرد. او همچنین در انتخابات شورای اسلامی به عنوان نامزد همین حزب توانست به هیأت رئیسه شورای اسلامی شهر تهران راه یابد.

بررسی زندگی و آثار حجاریان، دو ویژگی او را به رخ می‌کشد؛ یکی

---

۱. روزنامه فتح، شماره ۸۹.
۲. پیشین.

اندیشه‌های راهبردی و دیگری اندیشه‌های کاربردی اوست.[۱] پروژه توسعه سیاسی که حجاریان از اواخر دهه ۶۰ در مرکز تحقیقات استراتژیک آن را دنبال کرده در سال‌های اخیر توانسته شکل کاربردی به خود بگیرد. او در یکی از سخنرانی‌هایش قبل از انتخابات ۲۹ بهمن به این نکته اشاره کرده است: «بخش اول پروژه دوم خرداد را رئیس جمهور محترم‌مان پیش بردند و نیمه دیگر آن را باید با همکاری هم در ۲۹ بهمن به اتمام برسانیم و آن پروژه، نوسازی سیاسی و توسعه نهادهای مدنی است.»

شاید همین ویژگی‌های حجاریان است که جمله‌ی سعید امامی را به یاد آدم می‌آورد: «اگر امروز پنج شش نفر از اطرافیان خاتمی را نزنیم فردا مجبور خواهیم شد با اعدام ۵۰۰۰ نفر از آنها هزینه بیشتری بپردازیم».

مروری بر وقایع بعد از دوم خرداد و ترور سعید حجاریان این پرسش را تداعی می‌کند که آیا پس از آزمودن همه راه‌های دیگر، قطار خشونت بار دیگر به ایستگاه سعید اسلامی رسیده است.

---

۱. برای آشنایی بیشتر با این دو ویژگی مراجعه شود به متن گفت و گوها و بررسی چند مقاله حجاریان در همین کتاب. و همچنین متن مقاله‌ها و سخنرانی‌های او در مطبوعات.

نکاتی در باب واپسین ترور ۷۸

۱. آنچه از کلمات «ترور» و «تروریسم» در افواه عمومی شکل گرفته و به اذهان متبادر می‌شود در غالب اوقات با شلیک، انفجار و... همراه است. گویی نوع آلت قتاله می‌تواند ماهیت تعریف ترور را تغییر دهد، حال آنکه «ترور» در مهم‌ترین وجه خود ـ به طور مستقیم یا غیرمستقیم ـ در پی اهداف سیاسی است. با چنین رهیافتی، فرم ترور یا ابزار لازم برای آن اعم از گرم، سرد و... معیار مناسبی جهت تمایز و تفکیک ترور از قتل، انتقام، تصادف، مسمومیت و... به نظر نمی‌رسد. با این نگاه می‌توان بسیاری از قتل‌های مشکوک دههٔ گذشته را در دسته‌بندی ترور جای داد، هر چند ارتباط بسیاری از آنها با مناسبات سیاسی روز با واسطه‌هایی زیاد بود. برای نمونه از بین بردن کسانی که تغییر شریعت دادند، یا قتل مفسدانی که مدتی به عنوان طعمه برای دگراندیشان در خدمت بازوهای سیاسی قرار گرفتند و در پایان زمان مأموریت از برخی مسایل مطلع بودند، یا...

۲. اگر چه تا پیش از ۲۲ اسفند ۷۸ دگراندیشان و دگرباشان متعددی در جغرافیایی وسیع ترور شدند اما وجود یک گزاره درباره همه آنها صدق

می‌کند. آنان یا روشنفکر غیردینی بودند و یا با وجود تفکرات روشنفکری اسلامی، هیچگاه در بدنه قدرت و هیأت حاکمه نفوذی نداشتند. ترور سعید حجاریان اما معادلات و مفروضات پیشین را بر هم زد. او جزو دسته‌ای از روشنفکران بود که در مجموع به اتفاق سنت‌گراها و انحصارطلبان به «خودی» موسومند.

هر چند وزیر اطلاعات تصریح کرد حجاریان از اوایل سال ۷۸ «از سوی برخی نیروهای افراطی و تندرو داخلی نیز مورد تهدید قرار گرفته»[۱] و تا پایان سال این تهدیدها ادامه داشت، لیکن با مورد هدف قرارگرفتن او به نظر می‌رسد موج حذف‌کننده‌ای که از چند سال قبل آغاز شده و موجب ناامنی و تهدید دگرباشان غیرخودی بود در این مقطع به حلقهٔ خودی‌های منتقد رسیده و جالب اینجاست که پس از راهیابی نایب‌رییس شورای شهر تهران به بخش مراقبتهای ویژه بیمارستان سینا، روزنامه کیهان نیز در سرمقاله‌ای با تیتر «نوبت به سعید رسید»، بر «خودی» بودن حجاریان صحه گذاشت. شاید از همین رو بود که آیت‌الله طاهری (امام جمعه اصفهان) پس از عیادت از مدیر مسؤول «صبح امروز» بر تفاوت این ترور نسبت به قبلی‌ها تأکید کرد: «مسؤولان از حادثه ترور حجاریان بیش از جنایات قبل ناراحت و آشفته شدند و ترور این بزرگوار همه را سوزاند.»[۲]

۳. نکته قابل توجه این است که در اکثر قریب به اتفاق ترورهای پیشین اشخاص دست چندم جریانات فکری و یا افراد از رده خارج شده مورد هدف قرار می‌گرفتند، تا علاوه بر ایجاد وحشت در داخل، وضعیت حقوق بشر در سطح بین‌المللی زیر سؤال برود؛ که بالطبع هر یک از این ترفندها منافعی برای آمران و مجریان به دنبال داشت.

---

۱. *ایرنا*، ۷۸/۱۲/۲۸ ۲. هم میهن، ۷۹/۱/۹، شماره ۲۷

اما این بار مقاومان در برابر اصلاحات، یکی از مهره‌های اساسی در هسته مرکزی جنبش اصلاح‌طلبی را ترور کردند. به تعبیری دیگر موج ترورهای زنجیره‌ای که از غیرخودی‌های حاشیه‌ای شروع شده بود گویی در آستانه ورود به سال ۷۹، به حوزۀ خودی‌های محوری وارد شده و مبرهن است که هزینه‌های چنین رویکردی افزون‌تر باشد. با این ذهنیت می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگر مقصود اغلب ترورها تا پیش از حجاریان، صرفاً ارعاب و ترساندن بود، گرایش‌های تندرو اکنون فقط به حذف می‌اندیشند و حیات خود را در آن می‌دانند.

شاید بتوان گفت حال که اصلاح‌طلبان به طور مستمر، آرام و تدریجی و با تکیه بر نردبان دموکراسی در مسیر فتح سکوهای قدرت هستند، جمله «النصر بالرعب» دیگر کارکرد خود را برای مخالفان اصلاحات از دست داده و آنها «النصر بالحذف» را جایگزین ساخته‌اند. آیا به واقع هنگام آن فرا نرسیده که گروه‌های خشونت‌طلب خود را در مسیر بزرگراه اصلاحات حس کنند؟ ضمن آنکه از مدتها پیش این بزرگراه را با قابلیت رانندگی تنها یک اتومبیل می‌دانستند و از دو راهکار:

الف. همسویی با سیل عظیم حرکت کنندگان در بزرگراه اصلاحات

ب. راندن اتومبیلی با فرمان بریده با آخرین سرعت و در خلاف جریان اصلاحات؛

دومی را برگزیده‌اند.

۴. سال ۷۹ از یک سو سال وحدت و امنیت ملی و از سویی دیگر سال نفی خشونت لقب گرفت؛ هر چند کنه معنای این نامگذاری‌ها در یک نقطه، تلاقی می‌یابند. پر واضح است که نامگذاران در این باور که ۷۹، سال بروز خشونت‌های افزون‌تری باشد، متفق‌القولند. چشم‌انداز این سال نشان می‌دهد تحتانی‌ترین لایه‌های خشونت‌گرا و آنها که مدتها از پشت پرده، بحران آفرینی می‌کردند با حجاب و لایه محافظی که از شرع به دور

خود تنیده‌اند آشکار شده و به عرصهٔ اجتماع بیایند تا آخرین تیرها را به مسلحان ضد اصلاحات برسانند. ۷۹، سرآغاز واپسین سال تکیه خاتمی بر صندلی چهارسالهٔ ریاست جمهوری است. اگر پرونده ترور حجاریان تا افشای کامل کشتگران خشونت پیش نرود، به احتمال زیاد عده‌ای از انحصارطلبان با شعارهایی جدید به عرصهٔ انتخابات وارد شده و خشونت‌گرایان با حرکتی موازی اما غیرشفاف برای یاری رساندن به آنها و ناامن جلوه دادن جامعه در سال برقراری امنیت، صف‌آرایی خواهند کرد. انتخابات مهمی در بهار ۱۳۸۰ در پیش است.

گفت‌و گوها

جامعه مدنی و ایران امروز*

● در انتخابات اخیر مسألهٔ ایجاد، تقویت و استحکام جامعهٔ مدنی از سوی آقای خاتمی به عنوان یکی از نامزدهای ریاست جمهوری در مقام یکی از اصول یا ارکان برنامهٔ ایشان مطرح شد. به نظر شما چه ضرورت‌هایی باعث طرح مسألهٔ ایجاد، تقویت و استحکام جامعهٔ مدنی در نظام جمهوری اسلامی ایران شده است؟

○ مسألهٔ جامعهٔ مدنی تنها در حد یک شعار انتخاباتی در برنامهٔ آقای خاتمی مطرح نبوده بلکه تحقق تمام و کمال جامعهٔ مدنی یک خواست اجتماعی و عمومی است و به ویژه مورد تأکید کسانی است که به آزادی و تحول در نظام جمهوری اسلامی اعتقاد دارند. به نظر می‌رسد که می‌توان برای اهمیت یافتن مسألهٔ جامعهٔ مدنی در مقطع کنونی در ایران دلایل چندی اقامه کرد که در واقع زمینه‌ها و بسترهای ذهنی و عینی و تاریخی طرح جدی جامعهٔ مدنی در کشور ماست.

نخست و از همه مهم‌تر، به نظر می‌رسد که مسألهٔ جامعهٔ مدنی در

---

*. *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، سال یازدهم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر ۱۳۷۶

راهی نمی‌شناسد و هدفی جز سرکوب و نابودی مشروطه‌خواهان و مشروطه ندارد. اقدامات «محمدعلی میرزا» از حادثه‌آفرینی‌های گوناگون تا به توپ بستن مجلس به یاری قزاقان روس به فرماندهی «لیاخوف»، جز قوی‌تر کردن عزم مردم ایران نتیجه‌ای در بر نداشت. مبارزه مردم و انقلابیون در زمان «استبداد صغیر» بر آگاهی سیاسی آنان افزود. و سازمانهای گوناگون سیاسی به ویژه در تبریز و سپس در دیگر شهرهای ایران از جمله تهران شکل گرفتند، جنبش مردم تبریز سرانجام مردم تهران، گیلان و دیگر نقاط ایران را نیز به حرکت درآورد. مبارزه مسلحانه مردم تبریز و سایر شهرها سرانجام انقلاب را برای بار دوم به پیروزی رسانید. محمدعلی میرزا فرار کرد و پسرش «احمد شاه» به سلطنت رسید. در همین دوران است که مرکز غیبی «انجمن انقلابی» اولین هسته‌های حزب «اجتماعیون عامیون» به رهبری «حیدر عمو اوغلی»، «کربلائی علی مسیو»، «کریم دواتگر» و... به‌وجود می‌آید. همین سازمانها بودند که «انجمن تبریز» را در دوره مقاومت مسلحانه علیه سپاهیان شاه رهبری کردند و در همین دوره است که ترور سیاسی، با کاربرد گسترده و در اشکال گوناگون به کار گرفته می‌شود.

مهم‌ترین و کاراترین ترور سیاسی این دوره قتل «اتابک امین‌السلطان» صدراعظم مستبد «محمدعلی میرزا» است که اولین نخست‌وزیری است که در تاریخ معاصر ایران ترور می‌شود. سنت و سرنوشتی که پس از رزم‌آرا و حسنعلی منصور بدان دچار آمدند. محمدعلی شاه، اتابک را که از مستبدین بنام بود با مأموریت نابودی انقلاب به صدراعظمی می‌گمارد. مردم و رهبران انقلاب بر می‌آشوبند، مجلس اول با آگاهی از ترفندهای اتابک با او از در مخالفت در می‌آید اما شاه در برابر درخواست عزل او بی‌اعتنا به خواست مردم مقاومت می‌کند و اتابک هر روز مشکلی تازه در

جهت تکمیل وظایف و تکالیف معوّق مانده در جریان انقلاب اسلامی طرح شده است. به هر حال انقلاب اسلامی با قبول آزادی و مردم سالاری و میزان بودن رأی ملت، شعارها و اهدافی را مطرح کرد که می‌بایست تا نهایت منطقی‌شان پیش می‌رفتند ولی به دلایلی، پاره‌ای از آنها معوق ماند. انتخابات دوم خرداد و نحوهٔ ورود مردم به صحنه و شکل انتقال قدرت، همه مبین آن است که در مقطع کنونی آن مطالبات و تکالیف معوقه به نوعی در شرف ادا شدن است. اگر بخواهیم از برخی الگوهای نظری کمک بگیریم، باید بگوییم که تحقق تمام و کمال جمهوریت و حق حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت موکول به محقق شدن دو عامل است یکی مشارکت توده‌ای و حضور «دمو» (Demo) در صحنه، و دیگری رقابت. به عبارت دیگر هر نوع مشارکتی تضمین‌کنندهٔ دموکراسی نیست بلکه باید مشارکت نهادمند و سازمان یافته و رقابت‌جویانه همراه با قبول قواعد بازی و پذیرش مآل دموکراسی باشد، چرا که به گفتهٔ برخی، دموکراسی به معنی تبعیّت از قواعد مشخص برای رسیدن به نتایج نامشخص است. اگر از فرمول «دال» (Dahl) استفاده کنیم، باید بگوییم که ما در جریان انقلاب در امتداد محور افقی که محور مشارکت است حرکت کرده بودیم و در مقطع کنونی لازم بود که در امتداد محور عمودی به سمت رقابت بالا برویم تا به‌نقطهٔ دموکراسی تام‌وتمام (Full Democracy) برسیم. این مسیری است که جمهوریت طی می‌کند. البته مسیر مشروطیت مسیر دیگری است. مشروطیت نخست در سیر رقابت حرکت می‌کند و بعدها مشارکت را افزایش می‌دهد.

ما در جریان انقلاب حضور توده‌ای مردم را در صحنه‌های مختلف جنگ و انتخابات و... دیده بودیم اما نیمهٔ دیگر را که رقابت و تکثر و تنوع سیاسی باشد تجربه نکرده بودیم و نیاموخته بودیم که چگونه زیر یک سقف سیاسی با هم رقابت کنیم. این نیمه در دوم خرداد به دست آمد: که

اگر به دست نمی‌آمد معلوم نبود آن مشارکت را هم می‌شد حفظ کرد. یعنی چه بسا به بازگشت به نقطهٔ اولیه و نقطهٔ صفر ختم می‌شد. در واقع چاره‌ای جز این نداشتیم که مشارکتی را که به واسطهٔ انقلاب اسلامی به شکل فورانی و غلیانی تحصیل شده بود در قالب‌های سازمانی شایسته‌اش بریزیم و آن را نهادینه کنیم، چرا که معلوم نبود مشارکت منهای رقابت بتواند دوام بیاورد. پس این یک بُعد قضیه است یعنی طرح مسأله جامعهٔ مدنی به عنوان بهترین ظرف برای مظروف مشارکت و برای تکمیل تکالیف معوقهٔ انقلاب.

نکتهٔ دیگری که ضرورت جامعه مدنی را در مقطع کنونی پیش آورده این بود که ما همواره در کشور خودمان میان دو مقولهٔ ملت‌سازی (Nation Building) و شکل‌گیری دولت (State Formation) نوعی تأخیر و تأخر داشته‌ایم. اصولاً در کشورهای پیرامونی، برخلاف توسعهٔ کلاسیک، شکل‌گیری دولت مقدم بر ملت‌سازی انجام می‌شود زیرا در این کشورها پیش از آنکه ملتی شکل گرفته باشد می‌توان دولت و ماشین دولت را مانند هر تکنولوژی دیگری وارد کرد. در ایران دولت رضاخان با چند مستشار خارجی ارتش و دیوانسالاری خود را نوسازی کرد و دولتی متمرکز به وجود آورد. بسیاری از اوقات همین دولت‌های وارداتی هستند که فرآیند ملت‌سازی را در کشور خود تکمیل می‌کنند حال آنکه در توسعهٔ کلاسیک همواره شاهد تقدم جامعه و جامعهٔ مدنی بر دولت هستیم. حتی در وجه نظری مثلاً در اندیشهٔ لاک ابتدا پیمان و میثاق اجتماعی تشکیل جامعه منعقد می‌شود و پس از آن میثاق با دولت مطرح می‌گردد. یعنی در توسعهٔ کلاسیک جامعه و جامعهٔ مدنی نوعی تقدم رتبی، منطقی و تاریخی بر دولت دارد. در حالی که در کشورهایی مانند ایران این مقوله باژگونه است. ما به عنوان کشوری که دچار این تأخیر و تأخر بودیم، باید در مقطعی آن را حل می‌کردیم. خود انقلاب اسلامی

حرکتی برای جبران این فاصله بود ولی چند سال پس از انقلاب دوباره این شکاف دهان باز کرده بود. به نظر من اقبال مردم در دوم خرداد و بلوغ و رشادتی که از خود نشان دادند مبین کاهش این تأخر و فاصله است. برخی حتی عمده‌ترین شکاف فعال دوران انتخابات اخیر را شکاف دولت ـملت می‌دانند، به این معنا که یکی از نامزدها نمایندهٔ دولت بود و دیگری نماینده ملت.

مطلب دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد تأثیر نگرش‌ها و بینش‌های مسؤولان به‌ویژه پس از جنگ است، زیرا در دوران پس از جنگ با در پیش گرفتن الگوی تعدیل ساختاری برای دستیابی به توسعه، دیگر احتیاجی به حضور مردم در صحنه سیاسی نبود. حتی شاید این حضور مخل پیشرفت این الگو به شمار می‌رفت. در این الگو چون دولت رأساً موتور حرکت انباشت است سعی دارد به تعبیر «اِونَس» بین دولت و سرمایه‌داری محلی و سرمایه‌داری بین‌المللی نوعی «اتحاد سه گانه» ایجاد کند و برای این کار به امنیت و بستری کاملاً امن نیاز دارد که خود موکول به غیرسیاسی شدن مردم است. شعار دولت آقای هاشمی حتی غیر سیاسی شدن مردم است. شعار دولت آقای هاشمی حتی غیرسیاسی کردن کابینه بود یعنی کابینه هم کابینهٔ کار باشد و حتی وزرا سیاسی نباشند. اجرای این الگوی تعدیل ساختاری هم پاره‌ای از مطالبات سیاسی را بی‌جواب گذاشت و این مطالبات برآورده نشده بر هم انباشته شد. و راهی که دولت سازندگی در پیش گرفت آثار خودش را در انتخابات دوم خرداد بروز داد.

● واقعاً چه دلایلی سبب شد که فرایند توسعهٔ سیاسی در ایران یا همان تکوین ساختارهای سیاسی و مدنی متضمن مشارکت مردم به رغم ذکر صریح همهٔ این نهادها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پس از هیجده سال ناکام بماند؟

○ علل مختلفی را می‌توان برشمرد که برخی عینی و برخی ذهنی است. نخست، قطعاً معضلات ابتدای انقلاب تا زمان تثبیت اوضاع در این زمینه نقش داشته است. دوم، جنگ تحمیلی مشکلاتی به وجود آورد که مانع از ادای مطالبات سیاسی ملت شد. اصولاً هر جنگی چون ضرورت بسیج اجتماعی را پیش می‌آورد و طی آن وظایفی به دوش دولت نهاده می‌شود که در دوران صلح فارغ از آنهاست، طبیعتاً سیستم بسته‌تر می‌شود. حتی نظام‌های دموکراتیک هم در زمان جنگ بسته‌تر عمل می‌کنند. سوم، انقلاب ما به یک معنا انقلابی تمام خلقی، مردمگرا و یک انقلاب همه طبقاتی (Multi-Class) بود، چرا که دولت شاه به یک معنا دولت طبقاتی (Class-Based) نبود. به همین علت همهٔ طبقات در برابرش متحد و یکپارچه صف‌آرایی کردند. این طبقات مختلف مطالبات متنوع و متفاوتی داشتند. و به قول معروف تنها می‌دانستند که چه نمی‌خواهند ولی نمی‌دانستند که چه می‌خواهند. اداره کردن این مطالبات متنوع پس از پیروزی انقلاب بسیار دشوار بود. به همین دلیل دولت پس از انقلاب تا حدودی خصلت مردم‌گرایانه و پوپولیستی به خود گرفت. خود این مردم‌گرایی تا حدود زیادی مانع از شکل‌گیری نهادهای جامعهٔ مدنی می‌شود زیرا دولت‌های مردم‌گرا بیشتر در بافت توده‌ای می‌توانند دوام بیاورند. به عبارت دیگر، مردم‌گرایانه و توده‌وار بودن ساختار اجتماعی ایران تا حدودی با شکل‌گیری این نهادها منافات داشته است. بسیاری از مردم هم فکر می‌کردند احتیاجی به این نهادها نیست و گمان داشتند که در یک نظام الهی با وجود رهبری و دیگر ویژگیهایی که دارد و با دشمنانی که محاصره‌اش کرده‌اند چه دلیلی دارد که چندگانگی و تشقق را دامن بزنیم. این دیدگاه، کثرت‌گرایی و تنوع در درون ساختار اجتماعی را نوعی پدیدهٔ آسیب‌شناسانه قلمداد می‌کرد. در کنار همهٔ این عوامل، شرایط محیط بین‌المللی و احساس در محاصره بودن نهال نوپای انقلاب اسلامی

و جمهوری اسلامی، نوعی همبستگی جماعتی را ترغیب می‌کرده است. اصولاً به نظر می‌رسد که در چنین شرایطی همبستگی‌های جماعتی بهتر می‌تواند مقاومت کند تا همبستگی‌های قراردادی که از دل جامعهٔ مدنی به دست می‌آید.

عناصر ذهنی هم در این میان کمابیش نقش داشته است؛ به‌ویژه قرائت‌های خاصی که از ایدئولوژی تشیع، ولایت فقیه و غیره صورت می‌گرفت و به مردم‌گرایی دامن زد، اجازهٔ بیرون آمدن از ساختار پوپولیستی جامعه و قدرت را نمی‌داد. مجموعهٔ این عوامل عینی و ذهنی و در یک کلام هم ساخت و بافت اجتماعی و هم ذهنیت نخبگان کشور تا پایان جنگ دست به دست هم داده بود و نمی‌گذاشت ما از درون الگوی پوپولیسم بیرون بیاییم.

● آیا عوامل ذهنی در این میان نقشی اساسی‌تر از عوامل عینی همچون جنگ بازی نکرده است؟ به‌ویژه که پس از پایان جنگ هم شاهد عدم تحقق نهادهای جامعهٔ مدنی بوده‌ایم. در این میان گذشته از برداشت‌هایی که از دیدگاه‌های مختلف شیعی یا دینی مطرح بوده اظهارات صریح برخی از مسؤولان وقت کشور در ترساندن مردم از حضور احزاب سیاسی در جامعه تأثیر بسیار داشته است. در گذشته برخی از مقامات و چهره‌ها صریحاً از خطر حضور احزاب سیاسی سخن به میان آوردند. آیا این گونه عوامل ذهنی نقش وقفه آفرین‌تری در فرآیند توسعهٔ سیاسی کشور نداشته است؟ شاهد ما در این تشکیک، قانون اساسی جمهوری اسلامی است که به عنوان یک سند قانونی در درون خود خواست مشارکت مسالمت‌آمیز را در قالب آزادی تشکیل احزاب، شوراها و... منعکس ساخته است. حتی اگر کثرت‌گرایی سیاسی یا حزبی را به دلیل ناموزونی ساختار سیاسی و اجتماعی غیرقابل تحقق بدانیم، اما شوراها به عنوان مظهری از جامعهٔ مدنی یک رکن اداری کشور بوده است که حتی نطفه‌های آن در آغاز انقلاب به صورت شوراهای اسلامی مؤسسات تولیدی،

خدماتی، آموزشی و... شکل گرفت ولی پس از چندی برچیده شد. آیا این بدان دلیل نبوده است که در گذشته عوامل ذهنی حتی نقش هدایتگر شرایط اجتماعی را در جامعه‌ای که برای نهادینه کردن روند مشارکت آماده می‌شده ایفا کرده است؟ اگر چنین باشد امروزه کماکان این نگرانی وجود دارد که این طرز تلقی تا چه حد دچار دگرگونی ریشه‌ای شده و ظرفیت اندیشهٔ دموکراتیک در درون نیروهای سیاسی حامی رئیس جمهور منتخب چه اندازه است.

○ من کماکان تقدم را به مسائل عینی و بسترهای مادی‌تر می‌دهم و معتقدم که اگر اینها انکشاف تاریخی خود را پیدا کند عناصر ذهنی، قانونی، حقوقی و... را متحول می‌سازد: «قوّت مَی بشکند ابریق را». در میان مقولات عینی هم بیش از آنکه به مقولهٔ جنگ و شرایط بین‌المللی بها دهم، عمدتاً به ساخت اجتماعی بها می‌دهم و معتقدم که با تحول ساختار اجتماعی و پیدایش شهرنشینی، گسترش آموزش عمومی، گسترش نظام ارتباطی، پیدایش مفهوم شهروند و... که مقوّم جامعهٔ مدنی است، عناصر ذهنی هم کمابیش خود را تطبیق خواهند داد. البته نمی‌خواهم از نقش عوامل ذهنی غفلت کنم. بد نیست در اینجا یک گونه‌شناسی از موانع ذهنی موجود در برابر تقویت جامعهٔ مدنی ارائه کنیم. به نظر می‌رسد سه جریان در برابر جامعه مدنی به مخالفت برخاسته و از سه سکوی انتقادی می‌توان با جامعهٔ مدنی معارضه کرد که هر سه آنها نیز در دوران پس از انقلاب هوادارانی داشته است. نخست، دیدگاه‌های اجماع‌گرای (Communitarian) عناصری که متعلق به دوران پیش از صنعت و جوامع تشقق و افتراق نایافته هستند. Community را برخی باهمستان ترجمه کرده‌اند. باهمستان جمعی است مانند خانوادهٔ گسترده، قصبه، کلیسا، فرقه و... که در آن، زایش فرد تعیین کنندهٔ نحوهٔ زیست اوست. اینها دارای سلسله مراتب درونی خاص خود هستند و ویژگی‌های انتسابی فرد، مشخص‌کنندهٔ موقعیت اوست. افرادی که دلبستهٔ باهمستان‌ها هستند با

پیدایش جامعهٔ مدنی مخالفت می‌کنند چون جامعهٔ مدنی یک باهمستان نیست بلکه یک جامعه (Society) است که در آن پیوندهای اصلی، پیوندهای قراردادی است؛ قراردادی که میان شهروندانِ آزاد، و مستقل از موقعیت انتسابی خود بسته می‌شود و جامعه را تشکیل می‌دهد. باهمستانی‌ها همواره با نگاهی بدبینانه به جامعه می‌نگریسته‌اند چرا که در جامعه با پیدایش فرد و شهروند بسیاری از منزلت‌ها از میان می‌رود. فرد و فردیت سمّ قاتل باهمستان است. بنابراین همواره باید انتظار داشته باشید که در برابر پدیده‌های مدرن از جمله جامعهٔ مدنی، واکنش‌هایی به شکل رمانتیک یا نوستالژیک از سوی اجماع‌گرایان رخ دهد که در واقع جلوه‌ای از تعارض میان سنّت و مدرنیسم است. این، چه در غرب و چه در جامعهٔ ما دیده می‌شود. البته در جامعهٔ ما قرائت‌های ایدئولوژیک و دینی و فقهی هم برای مخالفت با مجامع عرفی صورت می‌گیرد. یک قرائت از شرع همواره خود را در برابر عرف قرار می‌دهد و این نوع عرفی شدن را مقدمهٔ سکولاریزم به معنی کامل می‌داند.

سکوی دیگری که از فراز آن می‌شود با جامعهٔ مدنی مخالفت کرد، سکوی توتالیتاریانیسم است. توتالیتاریانیسم در بستر جامعهٔ توده‌وار (Mass Society) شکل می‌گیرد؛ یعنی دولت توتالیتر بر فراز چنین جامعه‌ای امکان حیات دارد و از همین رو باید نهادهای جامعهٔ مدنی را تضعیف و در نهایت منحل کند تا بتواند مستقیماً در ذهن و ضمیر مردم تصرف نماید. زیرا نهادهای جامعهٔ مدنی سپرهایی است حائل میان مردم و دولت. برخی از رگه‌های این اندیشه را هم در جامعهٔ خودمان می‌توانیم سراغ بگیریم. کسانی در جامعهٔ ما هستند که به شدت نسبت به جامعهٔ مدنی و همهٔ نهادهایش از سندیکا و حزب گرفته تا کلوپ و انجمن و... واکنش منفی نشان می‌دهند. اینها گمان می‌کنند این نهادها مانع نفاذ حکم حاکمیت می‌شود.

سکوی دیگری که برای نقد جامعهٔ مدنی مطرح است سکوی رادیکال است مانند نقدی که ساختارگرایان فرانسوی به‌ویژه آلتوسر و پولانزاس برای نفی جامعهٔ مدنی در پیش گرفتند. جامعهٔ مدنی از دل سنت‌های لیبرالی بیرون آمده و در اندیشهٔ هگل به اوج خود رسیده است. هگل جامعهٔ مدنی را مترادف با جامعهٔ بورژوایی می‌داند. گرامشی هم جامعهٔ مدنی را متشکل از سنگرهایی می‌داند که به ملت تعلق دارد و دشمن برای فتح یک جامعه باید آنها را فتح کند. اما قرائت‌های نقادانه‌ای هم از اندیشهٔ هگل داریم. برای نمونه آلتوسر معتقد است نهادهای جامعهٔ مدنی برخلاف آنچه تصور می‌شود به ملت تعلق ندارد بلکه ابزارهای ایدئولوژیک دولت است. دولت سرمایه‌داری از طریق نظام آموزشی، نظام کلیسایی، و توسط همین اتحادیه‌ها، احزاب و... خودش را بازتولید می‌کند. حتی آلتوسر خانواده را هم در زمرهٔ همین نهادها و ابزار ایدئولوژیک دولت می‌داند. او می‌گوید خانواده یک بنگاه حکومتی است که اطاعت را نهادینه می‌کند. اندیشه رادیکال تا این حد جامعهٔ مدنی را نفی می‌کند.

در جامعهٔ ما هم شاید بتوان رگه‌های رقیقی از این نوع نقد جامعهٔ مدنی را نزد برخی نیروها یافت. اصولاً در ایران هواداران این سه مشرب فکری سعی دارند به اندیشهٔ خود نوعی لعاب ایدئولوژیک بزنند و حتی قرائت‌های مختلفی از دولت دینی به‌دست دهند که با یکی از این نقدها سازگار باشد. اما در پایان باز تأکید می‌کنم که کماکان اولویت را به عناصر عینی می‌دهم.

● با این حال باید توجه داشت که ما در جامعه‌ای انقلابی زندگی می‌کنیم که مردم بحث‌های نظری و طرح‌های ایدئولوژیک ارائه شده از سوی سردمداران انقلاب و دست‌اندرکاران نظام را به عنوان حقایق و آموزه‌هایی بی‌چون و چرا می‌پذیرند. به همین دلیل نقش عوامل ذهنی در چنین جامعه‌ای به مراتب قوی‌تر است.

○ اما شما مثلاً می‌بینید که امام می‌فرمایند میزان رأی ملت است. این و بسیاری دیگر از گفته‌های ایشان نشان می‌دهد که امام به معنایی از جمهوریت اعتقاد کامل داشته‌اند. به هر حال ما نصف راه را طی کرده‌ایم و تنها باید نیمهٔ دیگر راه را که رقابت است پشت سر بگذاریم. ضمناً این سخن برخی از منتقدان هم شایان توجه است که اگر بنا باشد جامعهٔ مدنی به معنی افزایش رقابت باشد ولی مشارکتی در کار نباشد به نوعی دموکراسی نخبگان یا الیتیسم خواهیم رسید؛ یعنی قدرت بین گروه‌های نخبه دست به دست می‌شود و مردم از امر سیاست منعزل خواهند بود و تنها چند سالی یکبار به پای صندوق رأی می‌آیند و دوباره از صحنه خارج می‌مانند: به تعبیر «دال» نوعی چند سالاری (Polyarchy) یا انحصار چندگانهٔ قدرت (Oligopoly). در این حال سیاست اساساً کالای لوکسی است که در بازاری عرضه می‌شود و فقط کسانی که دستشان به دهانشان می‌رسد و یک مشت لوکس‌پسند می‌توانند وارد آن بازار شوند ولی تودهٔ مردم را راهی به این بازار نیست. از آن طرف هم نقد غربی‌ها مطرح است که می‌گویند آوردن مردم به صحنه برای صحه گذاشتن بر حسن انتخاب بالایی‌ها از راه همه‌پرسی، دموکراسی نیست. به نظر من این هر دو نقد وجهی از حقیقت در خود دارد.

● **همانطور که فرمودید در اظهارات امام (ره) نکات دال بر تأیید جمهوریت و مشارکت فراوان است، از جمله در سال ۱۳۶۲ در اثنای انتخابات مجلس دوم که صریحاً مسألهٔ انحصار دخالت در سیاست برای مجتهدین را توطئه‌ای خطرناک‌تر از توطئهٔ جدایی دین از سیاست اعلام کردند.**

○ به نظر می‌رسد حضرت امام در مقطعی با صحه گذاشتن بر جدایی جامعهٔ روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز پذیرفته‌اند که می‌توان روایت‌های گوناگونی از فقه و سیاست و... داشت؛ این یعنی پذیرش تنوع سیاسی. البته در عرصهٔ فقه، همواره تکثرگرایی بر پایهٔ آزادی مقلدان برای

تقلید از مجتهدی که اعلم تشخیص می‌دهند داشته‌ایم ولی امام آن را به عرصهٔ سیاست هم کشاندند.

● اگر ممکن است مبادی و مبانی مورد استناد دو جریان اصلی مخالف و موافق جامعه مدنی در ایران را در میان نیروهای سیاسی‌ای که با دیدگاه‌های دینی به مسأله نگاه می‌کنند شفاف‌تر مطرح نمایید.

○ گاه در مورد مفهوم جامعهٔ مدنی خلط مبحثی پیش می‌آید به این صورت که برخی با جامعهٔ مدنی با این اساس موافقت می‌کنند که آن را مترادف با مدنیت می‌گیرند. اینها بیشتر مقصدشان مجتمع مدنی است. به هر حال مدنیت جزو طبع بشر است. خود اسلام هم از این حیث تمدن آفرین بوده است و حضرت رسول (ص) خود اولین مجتمع مدنی اسلامی را تشکیل دادند. اما مدینةالنبی را نمی‌توان براساس تعاریف مصطلح یک جامعهٔ مدنی دانست. براساس نظریه‌پردازی‌های رایج، بدو پیدایش جامعهٔ مدنی اساساً متعلق به دوران پیدایش شهرهای مستقل و نظام حقوقی مستقل در بطن نظام فئودالی است. تشکیل جامعهٔ مدنی موکول به پیدایش مفهوم شهروندی است که بر مبنای آن فرد می‌تواند منفرداً تصمیم بگیرد و با ارادهٔ خویش به صورت داوطلبانه وارد نهادهایی شود و قواعد و قرارهایی تنظیم کند. اگر این قرائت غالب را مبنا قرار دهیم نمی‌توانیم قایل به وجود جامعهٔ مدنی در صدر اسلام یا دوران‌های اولیهٔ اسلام باشیم.

اما از دوران مشروطیت به این سو، روشنفکران دینی در مواجهه با پدیدهٔ جامعهٔ مدنی سعی کردند در دفاع از این پدیده که خصلت عرفی دارد توجیهاتی فراهم کنند. برای نمونه، علامه نایینی در کتاب «تنبیه‌الامه و تنزیه المله» می‌کوشد از این زاویه وارد شود که شارع مقدس عرف‌ها را نفی نمی‌کند و اصولاً چه اصراری است که میان شرع و عرف نوعی تقابل و تزاحم غیرقابل رفع قائل شویم. چه بسا عرف‌هایی که خودِ شارع ما را به

راه انقلاب علم می‌کند. سرانجام روز ۲۱ رجب ۱۳۲۵ قمری، زمانی که به همراهی سیدعبدالله بهبهانی، از روحانیون بزرگ از مجلس خارج می‌شود، «عباس آقا صراف» یکی از اعضای انجمن انقلابی به دستور و با نقشه «حیدرعمو اوغلی» رهبرِ انجمن به او نزدیک شده و او را با شلیک گلوله‌ای می‌کشد. عباس آقا بلافاصله گلوله‌ای نیز به مغز خود شلیک کرده و در همان محل در می‌گذرد. در جیب عباس آقا کارتی یافته می‌شود با این نوشته «عباس آقا صراف آذربایجانی، عضو انجمن نمره ۴۱، فدایی ملت». دو کپسول سم استریکتینین و یک پارچه سنگ دوزخ در جیب‌های عباس آقا عزم او را به خودکشی، گریز از شکنجه و حفظ اسرار انجمن به مستبدین نشان داد. این ترور نام «حیدر عمو اوغلی» را بر سر زبانها انداخت. حیدرعلی تاری و ردیف، یکی از درخشان‌ترین چهره‌های انقلاب مشروطه اهل سلماس بود. در روسیه مهندسی برق خوانده بود. در ۲۰ سالگی به ایران بازگشته مدتی در کارخانه برق حاج امین‌الضرب و مدتی نیز در کارخانه برق مشهد مقدس کار کرده و پس از فرار از مشهد به تبریز رفته و در آنجا انجمن را بنا نهاده بود. جنازه عباس آقا، تا چند روز با بی‌مهری مأموران نظمیه روبرو بود، اما مردم از او چون شهیدی انقلابی نام می‌بردند. در مراسم هفت او جمع کثیری گرد آمدند و «ملک المتکلمین» و «بهاءالواعظین» از روحانیون مشروطه‌خواه در این مراسم، سخنرانی کردند. در چهلم او بازار بسته شد و به نوشته روزنامه «حبل‌المتین» بیش از صد هزار نفر در این مراسم شرکت کردند. سیدجمال واعظ، ملک‌المتکلمین از او تجلیل کردند و بهاءالواعظین شعری خواند که با این ابیات پایان می‌یافت:

ای جهان عزت ای عباس آقا کز شرف

زخم قلب ملک و ملت را تو شافی مرهمی

آنها هدایت می‌کند. به گفتهٔ یکی از استادان، امر به معروف یعنی امر به عرف؛ یعنی خود شارع امر می‌کند به عرف. حال اگر شهروندانی که حق حیات، حق مالکیت و بسیاری دیگر از حقوق را دارند برای تنظیم و مسجّل کردن حقوق خویش و تبدیل آن به یک اهرم سیاسی، ترتیبات و تنظیماتی برقرار کردند و به خود سازمان دادند، این سازمان‌یابیِ شهروندانِ محق فی‌نفسه خلاف شرع نیست، (الاما خرج بالدلیل) و خود شارع ما را به عرف هدایت کرده است.

برخی پا را فراتر گذاشته‌اند و گفته‌اند می‌توانیم دینی بر مبنای حق داشته باشیم. البته چون لسان دین لسان تکلیف است این گفته کمی به گوش سنگین می‌آید. چگونه می‌توان دینی بر مبنای حق داشت؟ آیا این همان «دین مدنی» (Civil Religion) روسو نیست؟ شاید بتوان این تفسیر را با مجتمعات دینی داوطلبانه‌ای که در غرب هست شبیه دانست. در غرب انسان‌های محقی که اولاً و بالذّات حق داشتن یا نداشتن دین را دارند و ثانیاً حق قرائت خاصی از انجیل را دارند یک مجتمع دینی داوطلبانه تشکیل می‌دهند (به اصطلاح Denomination). بدین ترتیب نظام کلیسایی منکسر و پلورالیزه می‌شود و به تعدادی مجتمع تبدیل می‌گردد. به تعبیر توکویل، دینی که تاکنون به عرصه خصوصی رانده شده بود بار دیگر به عرصهٔ عمومی باز می‌گردد و در کنار اتحادیه و حزب و صنف و... دولت را کنترل می‌کند. در جامعهٔ خود ما هم برخی سعی دارند قرائت‌هایی از دین اسلام به دست دهند که با این نوع مجتمع‌ها سازگار باشد. البته این حرکت مدرن‌تر است. در بین قدیمی‌ترها، غیر از علامهٔ نایینی، مرحوم محمد جواد مغنیه یا بهتر از وی مرحوم محمدباقر صدر را داریم. مرحوم صدر معتقد است که حوزهٔ مباهات یا به اصطلاح خودشان «منطقةالفراغ شرعی» یا به تعبیر دیگران حوزهٔ «مالانصّ فیه» حوزهٔ بسیار گسترده‌ای است که بسیاری از سیاسات و به‌ویژه حقوق عمومی (در

مقابل حقوق خصوصی شرعی که همان فقه باشد) در درون آن جای می‌گیرد. در منطقةالفراغ شرعی، مسلمانان هر قرارداد و قاعده‌ای که بین خود تنظیم کنند مرضی حق تعالی است. همچنین مطابق تعبیر امام خمینی (ره) شما از باب مصلحت می‌توانید تکلیف بسیاری از چیزها را معین کنید.

اینها همه جدا از الگوهای اهل سنت است که تا حدودی بازتر است. برخی از اهل سنت معتقدند که آنچه را مسلمین حَسَن بدانند عندالله حَسَن است. برای نمونه، مالک از ائمه فقهی اهل سنت معتقد است اگر مسلمین بین خود قراردادها و نظم و ترتیباتی عرفی وضع کردند مثل آن است که خدا آنها را امضا کرده است.

از طرف مقابل، مخالفان دینی جامعهٔ مدنی مشکل‌شان با پدیدهٔ جامعهٔ مدنی از اینجا شروع می‌شود که می‌گویند از واحد جز واحد صادر نمی‌شود. اینها فکر می‌کنند جامعهٔ مدنی باعث هرج و مرج می‌شود که از نظر متون فقهی ما بدترین وضع ممکن است و برای پرهیز از آن در صورت لزوم می‌توان از وجود فَسَقه‌ای از کفار هم برای ایجاد ثبات و امنیت استفاده کرد. این اولین خطای معرفتی اینهاست که می‌گویند با ایجاد جامعهٔ مدنی تزاحمات و تکثرات در صحنهٔ اجتماع مخل نظم مدنی است. البته این سخن را اگر در متن تاریخی‌اش بگذاریم تا حدودی درست است چرا که در دنیا پیدایش دموکراسی‌های پایدار مسبوق به منازعات طولانی بوده است اما این ربطی به شرایط کنونی جامعه ما ندارد.

همچنین مطابق برخی قرائت‌های اریستوکراتیک یا به تعبیر صحیح‌تر Clericalist از دین و حاکم اسلامی، هر نوع تنوع و تکثری علامتی از دوگانگی و چندگانگی قلمداد می‌شود، حال آنکه بیش از یک قرائت مقرون به حقیقت از دین و اسلام و مصالح و... وجود ندارد که از ناحیهٔ

واحدی صادر می‌شود. بر این اساس، هر چه در عرض این قرائت تعبیه و تأسیس شود سبب نهادینه شدن ستیزش در جامعه می‌گردد. مشابه همین بحث در مورد امکان وجود احزاب در نظام ولایت فقیه هم مطرح است. عده‌ای می‌گویند اگر بنا باشد احزابی برنامه‌هایی برای خود داشته باشند و به نفع برنامه‌های خود از مردم رأی جمع کنند پس تکلیف مصلحت‌هایی که از ناحیهٔ رهبری تحت عنوان سیاست‌های کلی نظام اعلام و اعمال می‌شود چه خواهد بود. این عده تصور می‌کنند که پذیرش تنوع و تکثر در پایان مستلزم یا ملازم کاهش اختیارات در بالاست و چون اختیارات را در بالا مجتمع و متجمع می‌بینند این را نمی‌پسندند.

● **البته باید توجه داشت که بحث در نبود منازعه در کثرت‌گرایی سیاسی یا دموکراسی نیست. منازعه وجود دارد ولی آنچه اساس دموکراسی و کثرت‌گرایی را موجه می‌کند این است که در آن پیوسته مکانیسم‌های کارآمدتری برای حل منازعه شکل می‌گیرد. اما همان‌گونه که گفتید مخالفت با جامعهٔ مدنی از منظر دینی دست کم از طرف دو جناح مطرح است: یکی با دیدگاه سنتی که اساساً معتقد است مردم محتاج هدایتند و شایستگی و توانایی ادارهٔ امور مربوط به خود را ندارند. دیدگاه دیگر از منظر توتالیتاریانیسم دینی به مسأله می‌نگرد و با نقدهایی شبیه نقدهای جامعه‌شناسی مارکسی با جامعهٔ مدنی به عنوان دستاورد جامعهٔ بورژوایی یا حتی میراث رنسانس و اومانیسم و سکولاریسم برخورد می‌کند. در انتخابات اخیر [انتخابات ریاست جمهوری] دیدیم که این دو گرایش در کنار هم قرار گرفتند. حال این پرسش مطرح است که اولاً این دو جناح تاکجا می‌توانند با هم وحدت عمل داشته باشند و ثانیاً به نظر شما از این دو جناح کدام‌یک می‌توانند در صحنهٔ سیاسی مخالفت پایدارتر و با دوام‌تری با استقرار جامعه نشان دهد؟**

○ این دو گرایش گرچه هر دو مآلاً با جامعهٔ مدنی مخالفت دارند ولی مبانی مخالفتشان متفاوت است. دیدگاه تمامت‌خواهانه چون هیچ نهادی

را در عرض دولت نمی‌پسندد حتی تا انحلال نهاد دین در نهاد دولت هم پیش می‌رود. این جهت طبعاً تزاحم پیدا می‌کند با دیدگاه‌های سنتی‌تری که در عین مخالفت با جامعهٔ مدنی، نهاد دین را مستقل از دولت ولو دولت دینی می‌پسندد و معتقد است که نهاد دین، منابع مالی آن، ساز و کار درونی آن، سلسله مراتبش، نظام آموزشی آن، همه و همه باید مستقل از دولت بماند. و نقطهٔ عطف همبستگی این دو جریان همین‌جاست. اما از نظر قوت و پایداری این دو گرایش، من هنوز قدرت سنت را بیشتر و پایدارتر می‌دانم.

● آیا تصور نمی‌کنید که روشنفکران دینی هوادار جامعهٔ مدنی برای توضیح و توجیه جامعهٔ مدنی در چارچوب تفکر دینی باید در نحوهٔ تلقی خود از مسأله و حتی نحوهٔ طرح مسأله تغییراتی ایجاد کنند؟ نهاد دین هر چند در گذشته به حق با حکم مستبد در ستیز بوده است ولی بعدها با دگرگون شدن ماهیت نظام سیاسی و دولت‌ها نتوانسته است شأن نظارتی خود را در ارتباط با این ساختار حکومتی یا دولتی جدید ارتقاء بخشد و این شاید ناشی از عدم درک مصداق جدیدی است که در انتظام امور جوامع با پیدایی دولت‌های مدرن به وجود آمد. حال این مسأله مطرح است که اگر کماکان در برخورد با مفهوم جامعهٔ مدنی به احتجاجاتی متوسل شویم که بیش از سنت کلامی ما از سنت فقهی مایه بگیرد، عملاً درون عرصه‌ای از مبارزه و تعارض ذهنی قرار خواهیم گرفت که جناح‌های محافظه‌کار سنتی یا حتی همان جناح توتالیتاریانیسم مذهبی با همهٔ نوپایی و ضعیف بودن ریشه‌هایش در آن عرصه از پشتوانه‌ها و ذخایر و سنت‌های مؤثرتری برای تقابل ذهنی برخوردار است و اصولاً قواعد تثبیت شده‌ای برای بازی در آن وجود دارد. مرحوم استاد مطهری در بحث از اینکه آیا مقیاس حقانیت دین عدالت است، یا مقیاس حقانیت عدالت دین، می‌پذیرند که دین با مقیاس دیگری بیرون از خودش سنجیده شود. بر این اساس وقتی دین را می‌توان با مقیاسی بیرون از خود سنجید چرا در توجیه

پدیده‌هایی مانند جامعهٔ مدنی که ذاتاً و ماهیتاً نو و به تعبیری جزو امور مستحدثه هستند کماکان باید در چارچوب فقه اصغر محدود بمانیم و بحث را به قلمرو کلام یا حتی فقه اکبر نکشانیم؟ آیا افزودن وصف دینی به جامعهٔ مدنی، جدا از ضرورت‌های ناشی از مبارزهٔ انتخاباتی، سبب بسته شدن دست و پای مدافعان جامعهٔ مدنی نمی‌گردد و جامعهٔ مدنی را از ورود به قلمروهای نو باز نمی‌دارد؟ آیا تنها نشان دادن عدم تعارض جامعهٔ مدنی با دین و قراردادن آن در حوزهٔ مباهات و منطقةالفراغ شرعی کفایت نمی‌کند؟

○ باید یادآور شوم که خود من با تعبیر جامعهٔ مدنی دینی مخالفم، چراکه در ذات جامعهٔ مدنی عرفی بودن نهفته است. اما یک بحث اساسی از نظر من این است که آیا اصولاً باید روند نوسازی جامعهٔ خودمان را با گسست‌های معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه طی کنیم یا آنکه مانند غرب سنت‌ها را نوسازی نماییم. در غرب هم گرچه گسست‌هایی می‌بینید ولی پیوستگی‌هایی هم مطرح است. یعنی جوهر و جرقهٔ بسیاری از مفاهیمی که پس از مدرنیته مطرح می‌شود در قرون وسطای مسیحی به صورت جنینی از دل کلیسا بیرون آمده است. البته نوسازی سنت‌ها کار دشواری است ولی باید این دشواری را به جان خرید. از نظر من تلاش‌های شخصیت‌هایی مانند استاد مطهری یا مرحوم مغنیه یا مرحوم صدر هم تلاشی فقیهانه است در همین جهت. یا استدلالی که آقای مهدی حائری دارد و برای تأسیس جامعهٔ‌مدنی از مالکیت‌مشاع شهروندان شروع می‌کند و حق مالکیت را مبنا قرار می‌دهد، هر چند پس‌زمینه‌های لیبرالی خاص خود را دارد ولی بحثی متکلمانه و فلسفی در عین در نظر گرفتن لوازم فقهی است برای تأسیس یک بنا. البته پیداست که در این حال مکتب‌های مختلف فقهی داریم و الزامی نیست که حتماً چالش با پدیده‌های مدرن را در چارچوب یک مکتب فقهی خاص انجام دهیم. از دید من، بدین ترتیب به راه ایرانیِ نوسازی سیاسی دست پیدا خواهیم کرد.

● مدرنیته در غرب تحول اعتقادی است که در دورهٔ پیش از رنسانس به یک اعتقاد جدید وجود داشته. در ایران هم این اعتقاد جدید با انقلاب اسلامی مطرح شده است که دین می‌تواند به رستگاری جامعه کمک کند. اما مسألهٔ اساسی این است که آیا تفکر موجد انقلاب اسلامی در مرحلهٔ پس از پیروزی توانسته است موجد انقلاب در تفکر اسلامی موجود بشود؟ چرا الزاماً نوزایش دینی باید تنها به ادغام سازمان دولت و سازمان روحانیت تعبیر شود؟

○ حرف من این است که اگر بپذیریم که می‌توانیم نوزایی داشته باشیم، این نوزایی به یک معنا درونزایی را هم در دل خود دارد. البته ممکن است برای تسریع و تسهیل این زایش از یک قابلهٔ فرنگی هم استفاده کنیم، اما نمی‌توانیم یک بچهٔ سرراهی فرنگی بیاوریم و اسم این کار را نوزایی بگذاریم.

برای نمونه، در توجیه دینی ضرورت وجود جامعهٔ مدنی می‌توان از شیوهٔ استدلال امام (ره) برای اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی الهام گرفت. اما چه در درس‌های حکومت اسلامی در نجف و چه بعدها می‌گفتند اگر حکومت اسلامی تشکیل ندهیم بسیاری از احکام و اوامر شارع مقدس بر زمین می‌ماند. بنده می‌گویم اگر جامعهٔ مدنی تشکیل و تقویت نگردد باز بسیاری از اوامر شارع معطل می‌ماند، برای نمونه، اجرای امر «نصیحة لائمة المسلمین» در جهان امروز دیگر از طریق عریضه نویسی به امام مسلمانان میسر و مفید فایده نیست. امروزه با تأسیس یک روزنامهٔ مستقل از دولت می‌توان این تکلیف را ادا کرد و احتمال تأثیر برای آن داد. چون وقتی شما نصیحتی را خطاب به امام مسلمانان و دولت در مطبوعات مطرح کردید، دولت وادار می‌شود رفتار خودش را اصلاح کند. یا مثلاً در مورد تکلیف دولت برای مبارزه با فساد می‌توان گفت که ایجاد نظام حزبی و برقراری کنترل حزبی بهترین ضامن جلوگیری از فساد است؛ یا در بحث حقوق متقابل والی و رعیت، والی

همواره ابزارهای لازم را برای تأدیهٔ حقوق خود داشته است اما ابزار مردم برای استنقاد حقوق‌خویش همان جامعهٔ‌مدنی و نهادهای آن است. اجرای تکلیف امر به معروف و نهی از منکر هم امروزه دیگر با مکانیسم‌های سابق اساساً بی‌اثر است و باید با وسایل و نهادهای جامعهٔ مدنی صورت گیرد. در واقع همان استدلالی را که برای ضرورت تشکیل حکومت اسلامی مطرح است در لزوم تأسیس جامعهٔ مدنی هم می‌توان مطرح کرد.

سخن اصلی من این است که ما از پشتوانه‌های معنوی و فکری سرشاری بهره‌مندیم که باید در همان‌ها نوزایی کنیم. حتی بر این اساس که دین اسلام و ادیان یهودیت و مسیحیت هر سه متعلق به حوزهٔ ادیان ابراهیمی هستند می‌توان از تجربه‌ای که غرب در زمینهٔ نوزایش سنت‌های مذهبی خودش در دوران مدرنیته دارد استفاده کرد و الهام گرفت.

● با توجه به نازایی فرهنگی که اکنون گرفتارش هستیم و خودش روی دیگر سکه تهاجم فرهنگی است، در این نوزایش دینی و اسلامی به نظر شما کدام بخش از میراث معنوی و تاریخی ما امکان یا استعداد بیشتری برای باز تولید دارد؟ به عبارت دیگر باید از کدام سنت تفکر دینی برای این مرحله از نوزایش اسلامی استفاده کنیم تا بتوانیم به تفسیر و نقد نهادهای جامعهٔ مدرن بپردازیم و حتی در صورت وجود توانایی لازم نهادهای کارآمدتری به جای آنها پیشنهاد کنیم؟ چون جهان هم در اندیشه بحران پست مدرنیسم و راه بازکردن برای جهانِ پس از مدرنیته است. آیا از سنت عرفان ایران اسلامی که به اعتراف جهانیان از گنجینه‌های بزرگ معرفتی است و در دوران پس از انقلاب ظهور و بروز چندانی نداشته است نمی‌توان در عرصهٔ این چالش‌های فکری استفاده کرد؟

○ به عقیدهٔ من نمی‌توان به این راحتی چاقوی جراحی برداشت و بخشی از سنت معنوی و فکری خودمان را به صرف اینکه به نظر ما نازا می‌رسد کنار گذاشت. فقه اصغر که به نظر نازاترین بخش‌های سنت ماست به هر

حال یک نهاد اجتماعی است و در دورانی که استبداد مطلقهٔ پادشاهی در این مملکت همهٔ امور را از آنِ پادشاه می‌دانست، با وضع قاعدهٔ ید و تسلیط به مالکیت شهروندان احترام گذاشت. در واقع فقه همچون یک نهاد حقوقی مستقل از قدرت پادشاه مطرح بوده که نمی‌گذاشته شاه تا گاو و ماهی پیش برود و هر چه را می‌خواسته از آنِ خود کند. این نهاد می‌تواند با پیدایش زمینه‌های لازم مانند تجربهٔ غرب در دورهٔ پیشامدرن متحول و دگرگون شود؛ درست مانند آنچه طی انقلاب اسلامی روی داد و انقلاب به عنوان یک پدیدهٔ مدرن در بافت همین نهادهای سنتی جامعهٔ ما متحقق شد.

● **بحث این نیست که فقه اصغر نازاست، چون اصلاً حیطه و مسؤولیت فقه اصغر تبیین این امور نیست. بلکه این نکته مطرح است که فقه اصغر از فقه اکبر که قلمرو توحید و جهان‌بینی توحیدی است تبعیت می‌کند. به عبارت دیگر، اگر در قلمرو فقه اکبر تکلیف دولت مدرن و اینکه آیا جامعهٔ مدنی با مبانی دینی تضاد دارد یا نه روشن نشود، مشکلات به قوت خود باقی خواهد بود. و آیا در این نوزایش و استخراج منابع فکری سنتی خودمان و رجوع به میراث معنویِ خویش به ابزارهای معرفتی تمدن جدید نیاز نداریم؟ در این صورت این نوزایش به طور دربست درونزا نخواهد بود و تنها با تعاملی در سطح جهانی امکان‌پذیر می‌گردد.**

○ همان‌طور که گفتیم به نظر من اجازه داریم از قابلهٔ فرنگی استفاده کنیم ولی نمی‌توانیم به نام نوزایش اسلامی بچهٔ سرراهی فرنگی را بپذیریم.

● **در مورد نحوهٔ استدلال شما در توجیه ضرورت تشکیل جامعهٔ مدنی این ایراد قابل طرح است که با توجیه جامعه مدنی به عنوان مقدمهٔ اجرای اوامر شارع بار دیگر مرتکب برش و سپس پیوند زدن یک نهاد عرفی با دین شده‌ایم که از دو سو کاری خطرناک است. از یک سو اگر روزی آن نهاد عرفی با شکست مواجه شد و ملت دید که خواسته‌هایش در قالب این نهاد عرفی**

برآورده نشده است ناتوانی آن دامنگیر دین هم خواهد شد. بدین ترتیب بی‌آنکه ضرورتی باشد دین لطمه خواهد دید؛ از سوی دیگر، با این نحو استدلال عملکرد جامعهٔ مدنی به یک رشته موارد منصوص و مشخص محدود می‌گردد و دست جامعهٔ مدنی برای رفتن به حیطه‌های نو بسته خواهد شد. آیا استدلال ما نباید تنها متوجه نشان دادن عدم تزاحم و تضاد جامعهٔ مدنی با مبانی دینی باشد؟ این پرسش به‌ویژه با توجه به از دست رفتن فرصت‌های تعیین کننده برای جامعه و کشور اهمیت دوچندان پیدا می‌کند.

○ عرفی گرایی یک معنای جامعه‌شناختی هم دارد و آن انفکاک نهاد دین از نهاد دولت است؛ اینکه بخشی از نهاد روحانیت سعی در جدا ماندن از نهاد دولت دارد پوششی است که خود نهاد دین هم در جهت عرفی کردن قدرت سیاسی به خرج می‌دهد. اصولاً نخستین بار خود امام (ره) به روحانیون سفارش کردند که از دولت حقوق نگیرند تا بتوانند بیرون از دولت به عنوان ناظر و کنترل‌کنندهٔ دولت ایفای نقش کنند. انتخابات دوم خرداد هم در این زمینه بسیار گویا بود زیرا روحانیونی که خود را به یکی از نامزدهای ریاست جمهوری که عهده‌دار مقام مهمی است پیوند زدند، زیان دیدند اساساً این گرایش همواره در خود نهاد دین وجود دارد که از دولت فاصله بگیرد. این جنبهٔ عملی قضیه است، ولی در وجه نظری هیچ کس نمی‌تواند قایل به جدایی دین از سیاست باشد. حتی دین می‌تواند به عنوان یکی از عناصر مهم جامعهٔ مدنی به دموکراسی کمک کند و منابع دینی به عنوان عقبهٔ رژیم‌های حقوق مدنی به تقویت آنها بپردازد.

● **به نظر شما، در صورت نبود یا ضعف نهادهای جامعهٔ مدنی، نحوهٔ مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود، نظارت بر امور دولت و... چگونه خواهد بود؟**

○ شگفتی آفرینی انتخابات دوم خرداد تا حدودی به این باز می‌گردد که بخش‌های بزرگی از جامعهٔ ما توده‌وار است زیرا اگر همهٔ شهروندان ما در نهادهای جامعهٔ مدنی سازمان یافته بودند در این صورت رفتار سیاسی

آنان قابل پیش‌بینی می‌بود. چنانچه جامعهٔ ما از این وضع توده‌وار بیرون بیاید و سازمان یافته شود با درصد بالایی از اطمینان می‌توان رفتارهای سیاسی جامعه را پیش‌بینی کرد. این وجه شگفت‌آفرین بودن جامعهٔ توده‌وار، این بار به مسیر صلاح و رستگاری ختم شد ولی معلوم نیست که در نوبت‌های دیگر به چه نتایجی بینجامد. از این دید، تأسیس جامعهٔ مدنی نوعی رفورم برای پیش‌بینی پذیر ساختن رفتار مردم است.

در صورت عدم تحقق شایستهٔ نهادهای مدنی، ما در وضع جامعهٔ توده‌وار قرار می‌گیریم که به گفته «کورن هاوزر» دو ویژگی خواهد داشت: نخست بالا بودن قدرت نخبگان برای بسیج و دستکاری کردن رفتار توده‌ها، و دیگر امکان ارتقاء فرد معمولی بی‌آنکه مدارج ترقی را در جامعهٔ مدنی طی کرده باشد. این گونه جامعه‌های توده‌وار می‌تواند زمینهٔ پیدایش جنبش‌های توده‌وار و حتی جنبش‌های توتالیتر و فاشیستی قرار بگیرد. این خطر به‌ویژه با تراکم و جوان بودن جمعیت کشور و نرخ رشد آن، پایین بودن ظرفیت اشتغال جامعه و به‌اصطلاح پیدایش نیروی مازاد اجتماعی، می‌تواند به طور جدی مطرح باشد.

ترک ایرانی نژادی آنکه همچون تهمتن
معلی‌فر فریدون محبی جاه جمی
گفت تاریخ عزایش را به زاری خاوری
کرد از شش لول احیا عالمی را آدمی

قتل اتابک، یکی از دشمنان بزرگ مشروطه را از سر راه انقلابیون برداشت. انجمن شهرتی بسزا یافت و به عنوان یک سازمان مخفی سیاسی توجه بسیاری را به خود جلب کرد. هر چند از عمر آن هنوز چندان نگذشته بود اما در شهریور ۱۳۲۵ یکی از اعضای خود را به نام «یوسف خزدور» در تبریز ترور کرد. اگر این ترور به دلایل انضباطی انجام نشده و ریشه در اختلافات درونی داشته باشد باید آن را اولین تروری دانست که در درون یک سازمان سیاسی رخ داده و این همان سنت ناپسندی است که گاه در تاریخ ایران ابعاد دردناکی داشته است. اما این حادثه توجه چندانی را به خود جلب نکرد. انجمن علت را تخلف یوسف خزدوز از ضوابط تشکیلاتی و اخلاقی ذکر کرد. جامعه در تلاطم بود و کسی مجال پرداختن به این‌گونه مسائل را نداشت و به ویژه آنکه اندکی بعد بزرگترین طرح ترور انجمن و وسیع‌ترین نقشه عمواوغلی در تهران به اجرا گذاشته شد. ترور محمدعلی شاه هر چند ناموفق بود اما پیامدهای بسیاری بر تاریخ انقلاب از خود به یادگار گذاشت. روز ۸ اسفند ۱۳۲۶ قمری هنگامی که محمدشاه با یک اتومبیل (کالسکه دودی) و دو کالسکه ۶ اسبه سلطنتی برای گردش به دوشان تپه می‌رفت، زمانی که از خیابان وحش آن زمان عبور می‌کرد، دو نارنجک با فاصله‌ای اندک جلو و کنار اتومبیل منفجر شد، چند نفر کشته و زخمی شدند. اما شاه جان به در برد. پرتاب‌کنندگان بمب گمان کرده بودند که شاه در اتومبیل سوار است حال آنکه محمدشاه در یکی از کالسکه‌ها نشسته بود و به سرعت از معرکه

هزینه پروژه نوسازی سیاسی*

● جنابعالی اخیراً از سوی جریانات مختلفی مورد تهاجم تبلیغاتی قرار گرفته‌اید ممکن است تحلیل و ریشه‌یابی خود را از این تهاجمات بیان کنید؟

○ چنانکه فرمودید «بر ما بسی کمان ملامت کشیده‌اند» اما

ترسم از ترکان تیرانداز نیست   طعنهٔ تیر آورانم می‌کشد

به هر تقدیر گمان می‌کنم باید تاوان زیادی برای پیشبرد پروژهٔ نوسازی سیاسی بپردازیم و از ملامت طعنه‌زنندگان نهراسیم.

البته بنای من این نیست که از خودم دفاع بکنم بلکه آنچه مرا واداشته که پس از دوم خرداد سال ۷۶ اندک پاسخگویی به سیل مفتریات و اتهامات داشته باشم بر آفتاب افکندن دستگاه نظری تولیدکنندهٔ این قاذورات و تکیه بر جنبه‌های آموزشی و تربیتی آن است.

به نظر من مهم‌ترین زیان دیده از دوم خرداد و پیامدهای بعدی آن منافقین هستند. زیرا این سازمان مخوف و تمامت‌خواه تنها می‌تواند در سایهٔ خشونت، به زیست خود ادامه دهد و با جذب نیروهای ریزش کرده

---

*. صبح امروز، ۷۸/۵/۲۵، شماره ۱۸۹

از بدنهٔ نظام، مواد لازم را به پیکر خود تزریق نماید.

جریان دوم خرداد به انزوای هر چه بیشتر این سازمان در کل طیف اپوزیسیون و ایرانیان مقیم خارج از کشور مدد رساند و حتی متحدان ثابت قدم آن امثال متین‌دفتری در بررسی تحلیلی که از پدیده دوم خرداد داشتند عهد خود را شکستند.

تحلیل منافقین از دوم خرداد این است که همهٔ اپوزیسیون در مقابل پیچ خطرناکی قرار گرفته‌اند و «فتنه خاتمی» می‌رود تا همه را با خود ببرد و اساس مقاومت و تهاجم علیه رژیم را بر باد دهد چرا که با گسترش مشارکت سیاسی و اجتماعی، جمهوری اسلامی به عمق و پهنهٔ مشروعیت مردمی خویش خواهد افزود و چشم‌انداز سرنگونی به کلی محو خواهد شد. من فکر می‌کنم دامنه اصلاحاتی که رئیس جمهور پیش نهاده است، فراتر از ساختار سیاسی و رفتار کارگزاران نظام خواهد رفت و نه تنها اپوزیسیون نظام را در بر خواهد گرفت بلکه در منطقه استبداد زدهٔ خاورمیانه هم تأثیرات دیرمانی بر جای خواهد گذاشت. این منطقه تا به حال از «صدور انقلاب» می‌ترسید حالا از «صدور اصلاحات» در هراس است.

شما ببینید سازمان مجاهدین خلق ایران (سمخا) که در مناسبات تشکیلاتی رابطه‌اش با قانونگرایی و دموکراسی رابطهٔ جن و بسم‌الله است و در عملکرد بیرونی جز زبان خشونت و ترور زبان دیگری را نمی‌فهمد چگونه به پیچ و تاب افتاده و به هر دری می‌زند تا روند اصلاحات را متوقف نموده و سیکل معیوب خشونت را برقرار نماید. ترور سپهبد صیاد شیرازی و دمیدن در بعضی فتنه‌های کور خیابانی و لجن‌پراکنی علیه وجههٔ بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران بخشی از کارنامهٔ ضد دموکراتیک و براندازانه این سازمان را تشکیل می‌دهد.

من برای آنکه تقابل بنیادین شعارهای آقای خاتمی و شالودهٔ تفکر

سمخا را نشان دهم به یک نمونه اشاره می‌کنم.

همگان به یاد دارند که در جریان «انقلاب ایدئولوژیک» که طی آن رجوی به مقام الوهیت برکشیده شد عده‌ای «مسأله‌دار» شدند و ریزش‌ها شروع شد. مهدی چی که در آن زمان فرد دوم سازمان محسوب می‌شد و با دست و دلبازی فراوان همسر خود را به جعاله نکاح «رهبر نسل خون و فدا» یعنی رجوی درآورده بود در مقابل چون و چراهای عناصر مسأله‌دار این گونه استدلال می‌کرد:

«رهبری مطلقاً هیچ تعینی به سمت پایین را نمی‌تواند بپذیرد. تعین او را الزام مشخص ایدئولوژیک و سیاسی سازمان مشخص می‌کند، برنامه‌اش هم همان برنامه‌ای است که انقلاب مشخص می‌کند. در پایین‌تر از مسؤول اول و رهبر ایدئولوژیک، همه مشروط هستند و قبل از همه به مسؤولان بالاتر خودشان مشروط هستند. اما مسعود در بالا به کی مشروط است؟ فقط به انقلاب، او ایدئولوژیکمان مستولی جز خدا ندارد، همه در سازمان مسؤول دارند یعنی مشروط هستند به مسؤولشان ولی در رأس رهبری اینطوری نیست.» (مجاهد ۲۵۵).

ملاحظه می‌کنید سازمانی که با تراشیدن مقام «لایسئل عنه عمایفعل و هم یسئلون» عملاً رجوی را در مقام ربوبیت و الوهیت نشانده‌اند. بدیهی است به طور جوهری و مبنایی در تخاصم و تقابل کامل، سمت و سوی اصلاحات آقای خاتمی قرار بگیرند و از هر تلاشی برای توقف این اصلاحات فروگذار نکنند.

● **سازمان منافقین طی این دو سال با کدامیک از شعارها و برنامه‌های اصلاحی آقای خاتمی بیشتر خصومت را نشان داده‌اند و از چه زاویه‌ای با این برنامه‌ها مقابله می‌کنند.**

○ تا آنجا که من مطالعه کرده‌ام این سازمان از سه سمت‌گیری اصلی در برنامه اصلاحات ریاست محترم جمهوری سخت گزیده شده است و

بیشترین عداوت و کینه‌ورزی خود را نسبت به این سمت‌گیری نشان داده در حوزهٔ امور سیاسی، روند جذب (تبدیل معاند به مخالف و مخالف به موافق) و در حوزهٔ مناسبات بین‌المللی ارتقاء منزلت ایران در انظار جهانیان.

● **اما اینها چه ربطی به شما پیدا می‌کند؟**

○ دستگاه آتشباری سمخا تنها یک هدف دارد و آن شخص آقای خاتمی و برنامه‌های اصلاحی ایشان است اما طبعاً هر کس در شعاع شعارهای ایشان قرار داشته باشد از ترکش‌های این آتشبار بی‌نصیب نخواهد ماند و بنده نیز به عنوان یکی از علاقه‌مندان به برنامه اصلاحات سیاسی رئیس جمهور در این سهام، سهیم شده‌ام!

● **برگردیم به مقولاتی که در سؤال قبلی مطرح شد لطفاً توضیحی دهید که چرا شعار «تبدیل معاند به مخالف و مخالف به موافق» به قول شما سازمان منافقین را این‌قدر گزیده است؟**

○ ببینید سازمان منافقین و شخص رجوی معتقدند رژیم جمهوری اسلامی در حوزه سیاسی رفورم‌ناپذیر است و آن‌قدر تنش‌ها و گسل‌های عمیق در ساخت سیاسی آن وجود دارد که هر نوع برنامه اصلاحی در جهت نهادینه کردن مطالبات و مشارکت مردم، این تنش‌ها را فعال کرده و سازمان منافقین و سایر گروههای برانداز بر موج برآمده توده‌ای سوار و طومار نظام را در هم خواهند پیچید.

با این تحلیل رجوی معتقد است که برنامه اصلاحات مطروحه، پروژه‌ای قلابی است و تنها بوی کبابی را راه می‌اندازد که عده‌ای به هوای آن «استحاله‌چی» شوند و دست از براندازی بردارند.

وی می‌گوید یکبار این پروژه توسط [شهید] بهشتی اجرا شد و اکنون شاگرد بهشتی (یعنی خاتمی) دارد همان تجربه را تکرار می‌کند.

البته سازمان منافقین در همان فردای انفجار حزب و شهادت مرحوم

بهشتی با شعف کودکانه‌ای اعلام کرد که اکنون رژیم منهای بهشتی شانس استحاله (بخوانید بقا) ندارد و باید تا آخر پیش برود و هفت دریای خون بین خود و مردم حفر کند.

این رؤیای طلایی تعبیر نشد و تنها در حافظه رجوی رسوب کرد تا پس از ۱۷ سال اکنون دوباره به باز تعبیر آنها بپردازد و این بار در چهره خاتمی، بهشتی دیگری را می‌بینید. ارگان سازمان منافقین در مقاله‌ای با عنوان «شاگرد بهشتی و تکرار کمیک تاریخ» می‌نویسد: «حال که دومین سال دوره خاتمی به پایان خود نزدیک می‌شود روزنامه سعید حجاریان راجع به موفقیت این نقشه سیاسی می‌نویسد «تنها کمتر از ۲ سال از پیروزی جناب آقای خاتمی، استراتژی ایشان مبنی بر تبدیل معاندان نظام به مخالفان قانونی و مخالفان به متحدان آن، عملاً نخستین ثمرات خود را داده است به این دلیل که بیشتر گروههای سیاسی اپوزیسیون کل نظام که در خارج کشور مستقر هستند با انتشار بیانیه از برگزاری نخستین انتخابات شوراهای اسلامی استقبال کرده و هواداران خویش را به مشارکت فعال در این انتخابات فراخوانده‌اند.» بدیهی است که اگر حجاریان برای نشان دادن «پیروزی جناب آقای خاتمی» اسناد دندان‌شکن دیگری هم در اختیار می‌داشت از ارائه آن فروگذار نمی‌کرد ولی شوربختی او در این است که آنچه به تور ایشان خورده نه «معاندان نظام» بلکه تفاله‌های مصرف شده دستگاه [...] هستند بنابراین تلاش طاقت‌فرسای حجاریان برای این که اسم این تفاله‌ها را «اپوزیسیون کل نظام» بگذارد و باز نشخوار آنها را یک موقعیت چشمگیر جلوه دهد فقط نتیجه معکوس به بار می‌آورد و قبل از هر چیز چنته خالی و پوچ درآمدن نقشه سیاسی خاتمی را به نمایش می‌گذارد در چنین شرایطی است که پاسدار سرتیپ‌ها و سردژخیمان دور و بر خاتمی بیهوده می‌کوشند تا مغازله سیاسی با تفاله‌هایی که بارها از هضم رابع دستگاه امنیتی و اطلاعاتی رژیم گذشته و

به خارجه تف شده‌اند را به حساب موفقیتی برای استراتژی سوق دادن مخالفان از نوع براندازی به مخالفان سیاسی و متعاقباً تبدیل و استحاله مخالفان سیاسی به منتقدان فرهنگی بگذارند.» (مجاهد شماره ۴۴۱)

منافقین که پس از دوم خرداد هر روز خود را تنهاتر و منزوی‌تر و ناهنجارتر می‌بینند برای آنکه در مقابل قطار «ایران برای همه ایرانیان سدی ایجاد کنند با کسب اجازه از صاحبخانه (یعنی کشور میزبان) و به عنوان شعبه فارسی زبان حزب بعث گاه‌گاهی دست به عملیات تروریستی و تخریبی زده و خامدستانه می‌خواهند نوعی میلیتاریزاسیون» را به نظام تحمیل کنند و کار را به جایی برسانند که قطار فوق‌الذکر نه تنها متوقف شود بلکه مسیری معکوس را پیموده و در هر ایستگاه گروهی را پیاده کند تا آنها بتوانند انبار ذخیره انسانی رو به تحلیل خود را با سربازگیری از نیروهای ریزش نظام، پر کنند. میزان حساسیت منافقین نسبت به هرگونه سیاست اصلاحی (که مصرانه آن را استحاله می‌نامند) از هر سو که باشد دغدغه آنان را نسبت به حفاظت از شیشه عمر رجوی نشان می‌دهد. همین چندی پیش بود که رهبری یکی از سازمانهای اپوزیسیون خارجه‌نشین در تدارک مباحثات کنگره ششم خود طرحی را متضمن نفی مبارزه براندازانه نظام پیشنهاد کرد که فقراتی از آن را نقل می‌کنم:

- اشاعه و ترویج زبان نیکخواه در برخورد با عموم گرایشهای سیاسی کشور اعم از حاکم یا غیر حاکم
- امتناع از هرگونه اقدامی که به سیمای ما به مثابه یک جریان ملتزم به قانون لطمه زند
- ترک سیاست حمایت از تقاضای پناهندگی در غرب
- حمایت فعال از گسترش مناسبات ایران با اتحادیه اروپا و ایالات متحده

ـ مراجعه رسمی و علنی به وزیر کشور

ـ مراجعه رسمی و علنی به رئیس جمهور با ارسال نامه به امضای اعضای هیأت سیاسی و تقاضای تضمین امنیت برای بازگشت به کشور

ـ مراجعه اعضای سازمان به نمایندگی‌های دیپلماتیک جمهوری اسلامی و احیای حق قابلیت خود و دریافت پاسپورت ایرانی

ـ مشروط کردن حق نامزدی عضویت در شورای مرکزی به این که اقامت آنان در خارج کشور صرفاً به دلایل امنیتی است.

ـ حمایت از ایجاد یک نشریه مستقل (غیر حزبی) هفتگی در خارج کشور با مجوز وزارت ارشاد

انتشار موارد فوق که نشان از گذار یک جریان سیاسی از معاند به مخالف دارد آن‌چنان بر منافقین گران آمد که آن را ماورای خیانت و تسلیم‌طلبی در امتداد شکستن «مرز سرخ» قلمداد کرده و نوشتند:

آیا تردیدی هست که موارد فوق در ارتباط و با اشاره مستقیم دژخیمان وزارت اطلاعات اعم از معاونان ترکش خوردهٔ سابق مانند حجاریان و عوامل لاحق صورت گرفته است؟ از متن صریح موارد سیاستها و اقداماتی که ارائه و از آن دفاع شده فلسفه سیاسی، هدف، استراتژی و تاکتیک مورد نظر را می‌توان در این جمله خلاصه کرد.

«به هر ذلت، با هر خیانت، بدون قید و شرط و عاری از هر شبههٔ شرف، پیش به زیرقبای آخوندها و اطلاعات محض از قوانین آنها... آری وقتی «مرز سرخ» شکسته می‌شود، هر پستی و خیانتی متصور است آن روی شبکه تسلیم‌طلبی و دستبوسی در برابر دژخیمان حاکم، دشمنی و هرزه‌درایی علیه مجاهدین و شورای ملی مقاومت به عنوان تنها جایگزین دموکراتیک رژیم آخوندی است. ابتدا از مرز سرخ می‌گذرند بعد به خواسته‌های رژیم که در صدر آن لجن پراکنی علیه مقاومت است، تن می‌دهند.» (مجاهد ۴۴۱)

میزان داغ‌دیدگی و گزیدگی را از سطرسطر ادبیات منافقین می‌توان دریافت. معلوم است کسانی که به قول مهدی ابریشمچی در جریان انقلاب ایدئولوژیک همه در کورهٔ ۲۰۰۰ درجه‌ای انقلاب افتاده و جملگی در رهبری سازمان ذوب و از ناخالصی‌ها پاک شده‌اند لاجرم باید تا قعر جهنم استبدادزدگی هم با وی بروند و از قطار مردم‌سالاری باز مانند.

● **اکنون به مورد دوم از سمتگیریهای برنامه اصلاحات آقای خاتمی بپردازیم. چرا منافقین از تقویت نهادهای جامعه مدنی در هراسند؟**

○ در جریان عملیات مرصاد، رجوی این تحلیل را داشت که کافیست در یک نقطه، دیواره دفاعی نظام فرو بریزد. این فرصتی است که می‌توان در عرض ۲۴ ساعت خود را از مهران به تهران رساند چرا که بر سر راه هیچ مقاومتی وجود ندارد.

این استراتژی مأخوذ از تحلیلی است که آنتونیوگرامشی، نظریه‌پرداز ایتالیایی از ماهیت دولت‌های شرقی دارد. بر مبنای این تحلیل دولت‌های مستبد شرقی همچون قلعه‌ای هستند که باروی مستحکمی دارد و نیروهای نظامی مهم‌ترین سپر دفاعی آن به شمار می‌روند اما جامعه‌ای ضعیف و توده‌وار دارد که مقاومت نمی‌کند، کافیست ارتش را به زانو درآورید آنگاه حکومت کردن سهل است. رجوی نیز گمان می‌کرد جامعهٔ ایران، جامعه‌ای توده‌وار است اما در هر قدم از مرز عراق به سمت داخل با مقاومت مردمی مواجه شد و ضرب شصتی از مردم دریافت کرد که هرگز نمی‌تواند خاطرهٔ آن را تا پایان عمر فراموش کند.

در اروپا نیز به‌هنگام پیشروی فاشیسم در فرانسه شاهد بودیم که گرچه دولت مرکزی ساقط شده و دولت دست نشانده‌ای بر سرکار آمده بود اما نهضت مقاومت ملی فرانسه به گونه‌ای خودجوش و داوطلبانه از درون نهادهای مدنی زاده شد و فاشیسم را در فرانسه زمین‌گیر کرد. این نهادها

سنگرهای مقاومت و جمود در مقابل تهاجم‌بیگانگان‌و تحرکات مستبدین داخلی است و لذا تقویت آنها از طریق تمرکززدایی از قدرت مرکزی رکن مهمی از برنامهٔ نوسازی و توسعه سیاسی آقای خاتمی محسوب می‌شود.

از همان زمان انتخابات ریاست جمهوری که مقوله «جامعه مدنی» مطرح شد و تا هنگامی که مهم‌ترین جلوه آن یعنی برگزاری انتخابات شوراها تحقق خارجی یافت شاهد کینه‌توزی و خصومت زایدالوصف منافقین نسبت به این پدیده بودیم. شخص مسعود رجوی این عداوت را در لفافه ادبیات منافقانه خود این چنین فرمولبندی می‌کند.

«صورت مسأله به سادگی این است که خاتمی ناگزیر برای گرفتن سهم بیشتر در حاکمیت نیازمند انواع تکیه‌گاههای بین‌المللی و اقسام ابزارآلات و پایگاه‌های داخلی است بنابراین او فکر می‌کند با علم کردن مسأله شوراها سلاح قدرتمندی را علیه حریف وارد جنگ و دعوا می‌کند... سر دژخیم سعید حجاریان، مشاور سیاسی رئیس جمهور و معاون قبلی وزارت اطلاعات آخوندی تقریباً ۱۴ ماه پیش، در شهریور سال گذشته دربارهٔ پروژهٔ حزب‌سازی و تفویض اختیارات به استانداران به مثابه ابزارآلات و نردبان قدرت‌یابی خاتمی، یعنی همین چیزهایی که اکنون خاتمی در صدد پیاده کردن آنهاست گفته بود. «یک سری موانع عاجل‌تر هم داریم که دولت خاتمی می‌تواند با این اقبال عمومی و شرایط خاص اجتماعی حاضر، بعضی از آنها را برطرف کند و در واقع بتواند این فرآیند را که من فکر می‌کنم در دوم خرداد به یک نقطهٔ عطف رسیده است، بازگشت ناپذیر کند.» حجاریان سپس برای کنار زدن موانع، به صحنه آمدن چند حزب قدرتمند و بسیج‌گر به سود خاتمی را برای اینکه بتواند کانونهای توطئه و تخریب را خنثی کند ضروری شناخت وی همچنین گفت: «همانطور که ما بدهی‌های خارجی زیادی داریم بدهی‌های سیاسی داخلی زیادی هم داریم که برای ادای آن حتماً باید به سمت نوعی عدم

تمرکز پیش برویم. یعنی واگذار کردن و تفویض قدرت دولت مرکزی به مناطق و واحدهای جغرافیایی درون قلمرو سرزمینی، به این معنا که قدرت استانداریها را زیاد کنیم. فرمانداریها و شوراها را تقویت کنیم و قدرت را در سطوح جغرافیایی توزیع کنیم.» واضح است که در برابر اختیارات [...] و ائمه جمعه و نمایندگان [...] در سراسر کشور و برای مقابله با آنها باند خاتمی نیازمند وارد کردن چنین عواملی در مقابله سیاسی با حریف است و به همین دلیل حجاریان در همان زمان گفت: «سانترالیزه بودن قدرت، مانع بزرگی در برابر شکل‌گیری و تقویت جامعه مدنی است.» یعنی که تمرکز قدرت... مانع بزرگی در برابر قدرت یافتن خاتمی است وی اصرار ورزید که نباید مانع رشد جامعه مدنی شده و از جمله بایستی قانون شوراها را که دولت‌های گذشته از اجرای آن خودداری کرده‌اند، به اجرا گذاشت. همین شخص در پاسخ به این سؤال که ممکن است با تشکیل شوراها قدرت نظارت و کنترل دولت بر ارکان پایین جامعه کاهش یابد و در نهایت زمام امور از دستش خارج شود اطمینان داد در مورد جامعه ما که جامعه‌ای بسیار رشید است و تجربه انقلاب و تربیت تحت تعلیمات حضرت امام را داشته است، دولت نباید واهمه داشته باشد که اگر اختیاراتی را به مردم تفویض کرد، هرج و مرج رخ می‌دهد دولت باید نماینده جامعه مدنی در نظام بین‌المللی باشد. از این رو برخلاف دولت سابق که قلب کابینه‌اش وزارتخانه‌های اقتصادی بود، قلب کابینهٔ خاتمی وزارت‌های سیاسی اوست.»

سر دژخیم مزبور که بهتر از هر کس دیگری اطلاع داشت که رژیم تا چه اندازه مورد نفرت مردم ایران است، در خاتمه حرف‌هایش، فلسفه انجام این اقدامات از سوی خاتمی را که همان لب مطلب و جان کلام است چنین توضیح داده بود: «بعضی حرکت‌ها که در چند سال اخیر صورت گرفته به شدت به اعتبار دولت در بین مردم صدمه می‌زند و پایگاه

گریخت. این ترور را نیز حیدر عمو اوغلی طراحی کرده بود. شاه خشمگین دستور داد که عده‌ای را بازداشت کنند. مأموران او برای یافتن سوءقصدکنندگان به تکاپو افتادند و از جمله ۴ نفر به نامهای «مشهدی عمواوغلی»، «مشهدی عبدالله»، «اکبر» و «زینال» که آذربایجانی بودند هنگام خروج از تهران دستگیر شدند. دستگیرشدگان بازجویی شدند اما به علت فقدان مدرک و مقاومت در برابر فشار مأموران از آنها رفع اتهام شده و آزاد می‌شوند. بعدها معلوم می‌شود که بمب‌اندازان به کالسکه شاه، همین چهار نفر اعضای انجمن بوده‌اند. انجمن برنامه‌های خود را در ترور هواداران استبداد ادامه می‌دهد. روز ۱۶ اسفند ماه برابر با ۴ صفر ۱۳۲۶ قمری زمانی که «قوام‌الملک شیرازی»، مالک بزرگ و قدرتمند فارس در باغ دیوان‌خانه قدم می‌زد، جوانی به او نزدیک شده، چهار تیر به او می‌زند و می‌کشد. ضارب خود نیز با گلوله خودکشی می‌کند. در جیب او کارتی به دست می‌آید که روی آن نوشته شده بود «نعمت‌الله بروجردی نمره ۱۹ قاتل نصرت‌الدوله قوام‌الملک». در ۱۶ اسفند همان سال «سیداحمد دشتکی» تیری به «سالارالسلطان» زد که او را زخمی کرد و در حادثه دیگری در شیراز «شیخ‌باقر» نامی با شلیک دوگلوله ترور شد.

در تبریز پیکار بین آزادیخواهان و مستبدین به راههای گوناگون ادامه یافت. قلب‌انقلاب‌مشروطه در تبریز می‌زد و در یکی از حوادث آن روزگار پر آشوب یک سید ناشناس به اتفاق شخصی به نام «تقی‌مسگر» قصد جان «میرهاشم» از رهبران استبداد را می‌کند. تیر به میرهاشم کارگر نمی‌شود و ضاربان دستگیر می‌شوند. در تهران محمدعلی شاه مجلس را به کمک «لیاخوف» فرمانده قزاقان روسی به توپ می‌بندد. لیاخوف پس از شکست محمدعلی شاه به روسیه فرار می‌کند. مدتی در کنار ارتش سفید علیه بلشویکها می‌جنگد و سرانجام روزی در شهر «باتوم» به دست دو

مشروعیت مردمی دولت را تضعیف می‌کند و از بین می‌برد.» ملاحظه می‌کنید که باند خاتمی خطر سرنگونی نظام را به خوبی حس کرده‌اند. برای کنار زدن «موانع عاجل‌تر» و «بازسازی مشروعیت نظام» با حریف که همان باند غالب [...] باشد به مقابله برخاسته‌اند و به خیال خود می‌خواهند با یک تیر دو نشان بزنند. هم پس زدن حریف و هم حفظ نظام در برابر تهدیداتی که به گفته خاتمی «از بیرون نظام» متوجه تمامیت آن است... پروژه شوراها توسط معاونان خاتمی در آغاز ریاست جمهوری او آماده شده بود و خاتمی [...] به این جنگ قدرت گسترده لباس «توسعه سیاسی» و «دموکراسی» و «مشارکت مردم» پوشانده و وانمود می‌کند که گویا قصد دارد قدرت را در میان مردم توزیع کند. هر چند که جابه‌جا بر قواعد دیکته شده در نظام آخوندی و قانون اساسی تأکید می‌کند و تصریح می‌کند باید به قاعدهٔ بازی تن بدهیم.» (پیام مسعود رجوی در مورد انتخابات شورای اسلامی، مجاهد ۴۲۱)

رجوی که با شکل‌گیری اشکال نوینی از نهادهای قدرتمند جامعه مدنی آرزوهای خود را برباد رفته می‌بیند، همچون بیمار محتضری آخرین تکانه‌های زیست ننگین خود را تجربه می‌کند.

وی که در سیستم مسدود و توتالیتر سازمانش اجازهٔ خواندن یک رمان، ملاقات مادری با فرزندش، نگارش یک نامهٔ خصوصی و... را موکول به اذن مرکزیت کرده طبیعی است که با هرگونه تمرکززدایی از قدرت بیگانه باشد و هیچ نوع نهاد داوطلبی را برنتابد. برای اطاعت محض باید همه‌سنگرهای‌حافظ فردیت و حامی‌حقوق پایهٔ‌آدمی درهم‌شکسته شوند تا بتوان بر فراز جامعه‌ای توده‌وار رابطهٔ خدایگان و بنده را برقرار کرد.

رجوی این معنا را در عملیات مرصاد به خوبی تجربه کرده و خودش نیز معترف است که حفظ نظام در قبال تهدیداتی که از بیرون متوجه آن

است جز در پرتو گسترش پایگاه مشروعیت مردمی متصور نیست و تأسیس شوراهای شهر و روستا مقاومت اجتماعی را در مقابل هرگونه چنگ‌اندازی بیگانگان افزایش می‌دهد و توسعهٔ سیاسی و دموکراسی نیز چیزی جز این نیست.

● اکنون به حوزهٔ مناسبات بین‌المللی می‌رسیم، علت مخالفت منافقین با سیاست خارجی آقای خاتمی چیست؟

○ این سازمان طی سنوات گذشته سوءاستفاده‌های فراوانی از عدم تحرک سیاست خارجی ما داشته و به اصطلاح با «دیپلماسی انقلابی» سعی کرده نظر مجامع بین‌المللی و کشورهای اروپایی و آمریکا را به خود جلب کرده و ایران را در انظار جهانیان بدنام جلوه دهد.

جا خوش کردن در کشور همسایه، تشکیل سازمان‌ها و جمعیت‌های پوششی برای نفوذ در مجامع بین‌المللی، رفت و آمد به پارلمان‌های اروپایی و غیره بخشی از نقشه‌های این سازمان برای پوشاندن چهرهٔ تروریستی و وابسته‌گرای این سازمان است یا ابتکارات خردمندانه‌ای که از سوی ریاست محترم جمهوری اتخاذ شده هم اکنون فضای جهانی به نفع ایران به قدری شفاف شده که شب پرستانی چون سمخا نمی‌توانند از فرجه‌ها و زاویه‌های تاریک برای اجرای مقاصد خود بهره گیرند. اکنون نه در نظام جهانی و نه در جهان عرب جایی برای آنها نیست و امید است با بهبود روابط با کشور همسایه، آخرین پایگاه استقراری خود را هم از دست بدهند. طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها از سوی ریاست محترم جمهوری و اقبال جهانیان به آن باعث شده کسانی که کمترین اعتقادی به دیالوگ (حتی با سایر نیروهای اپوزیسیون) ندارند، هر چه بیشتر به زاویهٔ انزوا خزیده شوند. به راه انداختن آکسیون‌های بچه‌گانه در کشورهای اروپایی و آمریکا برای آنکه سفرها و ابتکارات رئیس جمهور تحت‌الشعاع قرار گیرد بخشی از تلاش‌های آنان برای تخریب وجههٔ بین‌المللی ایران است.

سال پیش هنگامی که در معیت ریاست محترم جمهور در افتتاحیه اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک شرکت داشتم شاهد بودم که چگونه جمع کثیری از فرهیختگان ایرانی مقیم آمریکا ساعت‌ها در صف انتظار برای ورود به سازمان ملل برای برگزاری نشستی با رئیس جمهور معطل بودند و همانها وقتی با تجمع منافقین که در خیابان‌های اطراف مقر سازمان ملل روبرو می‌شدند و شعارهای آنان را می‌شنیدند، با نفرت از آنها روی می‌گرداندند.

در همین سفر بود که دبیرخانه شورای به اصطلاح ملی مقاومت (شورای پوششی منافقین) اطلاعیه‌ای علیه من صادر کرد که دقت در محتوای آن نشان می‌دهد که چگونه سمخا به عنوان جریانی ضد ملی و وابسته‌گرا به آمریکایی‌ها گرا می‌دهد:

«بنا به گزارش‌های دریافتی از درون رژیم ملایان، سعید حجاریان، یکی از همراهان خاتمی در سفر به نیویورک، از سردمداران اصلی اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری اتباع آمریکایی در نوامبر ۱۹۷۹ در تهران می‌باشد. حجاریان که هم اکنون مشاور سیاسی خاتمی و معاون مرکز تحقیقات استراتژیک می‌باشد، یکی از نفرات اصلی حمله به سفارت بود و شخصاً در به گروگان گرفتن اتباع آمریکایی شرکت داشت. صدور روادید از سوی آمریکا برای تروریست‌های شناخته شده‌ای همچون حجاریان که مسؤولیت مستقیمی در گروگان‌گیری و تروریسم به عهده داشته‌اند، ملایان و عوامل تروریستشان را مطمئن می‌سازد که فارغ از عواقب و مجازات‌های بین‌المللی به جنایاتشان ادامه دهند. امری که آنان را در ادامه این جنایات در داخل و خارج ایران تشویق می‌کند.» (دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۸)

● **ضمن تشکر از جنابعالی به دلیل گستردگی بحث ادامه گفت و گو را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم.**

احزاب و نخبگان تاریخ‌ساز*

● کارکرد حرکت حزبی چیست و چه تفاوتی با حرکت انقلابی دارد؟

○ کارکرد حزب عبارت‌از ایجاد و اعمال اهرم‌هایی در جهت مطالبات و درخواست‌های سیاسی در صحنه عمومی برای تأثیر در تصمیم‌گیری‌های کشور است. انقلاب نیز فی‌الواقع از این حیث طرح مطالبات می‌کند، منتهی طرح مطالباتی که به صورت توده‌وار، همه‌گیر، رادیکال و براندازانه است. نظام در چارچوب قوانین رژیم مستقر فعالیت می‌کند. زیرا نمی‌خواهد کل نظام مستقر را سرنگون کند، بلکه می‌پذیرد در چارچوب قانون اساسی و مقررات حاکم بر نظام مستقر (در درون نظام) مبارزه کند، فی‌الواقع مبارزه سیاسی «درنظام» نه مبارزه سیاسی «برنظام»، به همین دلیل حرکت حزبی خصلتی محافظه‌کارانه، مسالمت‌جویانه، و اصلاح‌گرایانه دارد، در حالی که انقلاب از خصلتی رادیکال و مخرب برخوردار است، حرکت حزبی با پذیرش نظم موجود می‌خواهد خود را مطرح کرده و جابه‌جایی قدرت را به صورت مسالمت‌آمیز پیش ببرد. در

---

*. همشهری، ۱۹ و ۲۰ اسفند ۱۳۷۵.

حالی که در حرکت انقلابی، ما با واژگونی یک قدرت و جایگزینی قدرت دیگر مواجهیم لذا ساخت در انقلاب متحول می‌شود، در حالی که در رقابت‌های حزبی ساخت متحول نمی‌شود، بلکه کارگزاران و برنامه‌ها جایشان عوض می‌شود.

● شما به وجود زمینه مناسب تاریخی به منظور ایجاد یک نظام چند حزبی واقعی در ایران اعتقاد دارید، اما این امر ابتدا مستلزم وجود زمینه‌های لازم برای آن است، آنچنانکه از شواهد و قرائن برمی‌آید از نظر ساختاری نیز بسیاری از گروه‌ها که باید با توجه به قدرت اقتصادی، سیاسی و مذهبی پاسخگوی نیازهای طبقه خود باشند و به وجود نیامده‌اند، اگر مفروض ما برای ایجاد احزاب مبتنی بر مسایل فوق‌الذکر باشد، مایلم تحلیل شما را درباره ایجاد احزاب در ایران بدانم؟

○ در بحث‌های متعارفی که درباره زمینه‌های اجتماعی و سیاسی پیدایش احزاب صورت می‌گیرد معمولاً عنوان می‌شود کشور ما به دلیل شرایط تاریخی که در آن به سر می‌برد، مستعد پرورش احزاب نیست، به تعبیر دیگر موانع تحزب در ایران، موانعی ساختاری هستند، نویسندگان، صاحبنظران و طرفداران این نظریه عوامل زیر را دلایلی بر صحت ادعای خویش می‌دانند: ۱. دیرپایی ساختار استبدادی در ایران، ساختار قدرت مطلقه پادشاهی، دسپوتیسم شرقی (استبداد آسیایی) و جباریت نوع ایرانی که همه قدرت‌ها و تصمیم‌گیری‌ها از ناحیه او صادر می‌شد، اجازه تشکیل یک قدرت هم عرض مانند حزب را نمی‌داد. ۲. ساختار سیاسی مذکور فرهنگ متناسب با خود یعنی فرهنگ غیرمشارکتی و غیررقابتی را بوجود آورده که عمدتاً با ویژگی تبعی و نیاکان‌گرایی مشخص می‌شود.

۳. سابقه دو نوع تحزب مخرب در تاریخ معاصر ایران، فرهنگ ضدحزبی را تشدید کرده است. اول احزاب شهریور بیست به بعد که معمولاً وابستگی آنها به قدرت‌های بیگانه یا بی‌تعهدی و بی‌مسؤولیتی در

مقابل سرنوشت پایگاه هواداری و پایگاه اجتماعی‌شان محرز بود. دوم رادیکالیسم کور که معمولاً دامنگیر احزاب ما بوده و به شدت منجر به سیاست‌گریزی در مردم شده است، ۴. باز تولید مناسبات غیر دموکراتیک در نظام حزبی: مثلاً همواره رهبر حزب مانند یک شاه کوچک در داخل حزب عمل می‌کرده، ۵. بالا بودن هزینه کار حزبی -یعنی به ازای منافعی که فراچنگ می‌آمده، هزینه بسیار بالایی می‌باید علی‌الخصوص در زمان شاه برایش پرداخت می‌شده. بعضی صاحبنظران معتقدند تداوم نسبی عوامل فوق بعد از انقلاب مبین این است که مابستر مناسب و مساعد را برای پیدایش نظام حزبی در کشورمان نداشته و نداریم. البته کسانی که اعتقاد دارند ما از زمینه‌های ایجاد حزب برخوردار نیستیم، نمی‌گویند ما حزب نداشته‌ایم، بلکه معتقدند احزاب قبل و بعد از انقلاب فاصله زیادی با یک حزب منطبق بامعیارهای پذیرفته شده دارند. مثلاً در زمان پهلوی دوم شاهدیم، دو حزب ایران نوین و حزب مردم فعال بودند و به عنوان دوفراکسیون در مجلس نیز حضور داشتند اما مردم به یک فراکسیون «چشم قربان» و به یک فراکسیون هم «بله قربان» می‌گفتند، مجله فکاهی توفیق درباره این موضوع شعری ساخته بود به این مضمون که:

حزب ایران نوین پاینده باد
اندکی هم حزب مردم زنده باد

یعنی فراکسیون‌ها و احزاب فرمایشی بودند، بهترین دلیل هم این بود که وقتی شاه تصمیم گرفت یک نظام تک حزبی به وجود بیاورد آنها خود را منحل کرده و هر دو حزب به حزب رستاخیز پیوستند. شاه برای اینکه یک زرورق دموکراسی روی نظام استبدادی بکشد و به غرب نشان بدهد که به پلورالیسم و تکثر قایل است این احزاب را به وجود آورده بود در زمان شکل‌گیری هم از فعالیت سیاسی رایج بود، گروه‌های ذی‌نفوذ، گروه‌ها و محفل‌ها فعال بودند این گروه‌ها زمانی فعال می‌شوند که نظام

حزبی شفاهی وجود نداشته باشد و لذا معمولاً کار سیاسی خود را در قالب این گروه‌ها متجلی می‌کند گروه‌های ذی‌نفوذ به عنوان جریانات سیاه حزبی بر روی سیاستگزاری‌ها در پارلمان و نظام تصمیم‌گیری تأثیر می‌گذاشتند.

نوع سوم فعالیت سیاسی توسط احزاب ضد نظام صورت می‌گرفت که اپوزیسیون محسوب می‌شدند و عمدتاً به معارضه و براندازی نظام در چارچوب تشکیل هنگ‌ها و گردان‌های چریکی به جای احزاب می‌اندیشیدند لذا فضای سیاسی کاملاً خالی نبود تا فقط یک شاه و یک صدا در فضای سیاسی ایران طنین‌انداز باشد.

●البته به نظر می‌رسد شکل‌گیری احزاب فرمایشی و هنگ و گردان‌های چریکی را با توجه به شرایط سیاسی و زمانی باید تحلیل نمود، به عبارت دیگر راه‌حل‌های چریکی و نظامی چپ جهانی در برابر نظام سرکوبگر سرمایه‌داری در جهان سوم، هم هنگ‌های نظامی و هم احزاب فرمایشی تحت سیطره حکومت را می‌طلبید، حتی برخی احزاب اسلامی هم تحت تأثیر شرایط چنین خط‌مشی‌ای را دنبال می‌کردند.

○ بله جریانات اسلامی نیز به ضدیت براندازانه با شاه کشیده شدند ولی علت مهم پیدایش حرکت‌های نظامی براندازانه به استبداد مطلقه پادشاهی که هیچگونه مجرا و کانالی را برای ابراز حرکت‌های مسالمت‌جویانه باقی نگذاشته بود مربوط می‌شد، جنبش چریکی در امریکای لاتین و جنبش فلسطین در خاورمیانه تأثیر به سزایی در جنبش‌های چریکی ایران داشته‌اند اما مهمتر از آن ساخت سیاسی استبداد مطلقه بود که اجازه طرح هیچ نوع مطالباتی را از مجراهای قانونی و حزبی نمی‌داد. کودتای ۲۸ مرداد و به بن‌بست رسیدن حرکت احزابی چون نهضت آزادی و جبهه ملی، مؤید این امر بود، لذا هیچ راهی جز براندازی وجود نداشت. حتی امام خمینی (ره) نیز ابتدا نصیحت و توصیه

می‌کردند به این امید که شاید با راه‌های مسالمت‌آمیز و قانونی تحولی در ساختارها ایجاد شود، به هر حال انباشت ناملایمات که حاصل تأخر توسعه یافتگی سیاسی نسبت به پاره‌ای از وجوه توسعه یافتگی اقتصادی بود یکی از علل موجد انقلاب اسلامی است.

● برای تکامل انقلاب اسلامی، نهادینه کردن مشارکت مردم ضرورت دارد و این امر خود به سازمان‌هایی نیاز دارد که رفتار مردم و گروه‌های مختلف در آن منسجم، قانونمند و قابل پیش‌بینی شود. احزاب به این منظور پدید می‌آیند، به نظر شما چه عواملی مقتضیات نظام حزبی را ایجاد می‌نماید؟ جرج بال عضو کمیسیون سه جانبه معتقد بود که انقلاب ایران در نظم سرمایه‌داری به دلیل سنتی و تجاری بودن مستحیل خواهد شد و چنین نظمی نیز خواهان استقرار دموکراسی مستقل در کشورهای پیرامون چون ایران نیست، آیا این سخن جرج بال محلی از اعراب دارد؟

○ امریکایی‌ها این سخن جرج بال را به نحو دیگری هم در کنفرانس گوادالوب مطرح کردند. آنها معتقد بودند ساختار اقتصادی و فرهنگی ایران به شدت وابسته به نظام سرمایه‌داری بین‌المللی است و هر رژیم دیگری که بر سرکار بیاید کمابیش ناچار خواهد بود همین مسیر را طی بکند. بعدها به اشتباه تحلیلی خود پی‌بردند. به نظر من انقلاب اسلامی تحولاتی ساختاری را در ایران به وجود آورده تا جایی که بازگشت به نظام استبدادی وابسته به متروپل را نامیسر و غیرممکن کرده است. من تأثیر تحولات ساختاری را در شکل‌گیری و ایجاد مقتضیات نظام حزبی در دلایل زیر می‌دانم:

۱. در شرایط کنونی که غلیان و جوشش انقلاب در مسیر نهادینه شدن قرار گرفته روند تکثر، یک روند طبیعی است. البته امام (ره) خود اولین کسی بودند که نوعی پلورالیسم و تکثر را پذیرفتند، لااقل این امر با موافقت امام (ره) با انشعاب روحانیون مبارز از جامعه روحانیت مبارز

اتفاق افتاد. و این تصور که اغلب خیال می‌کردند حزب‌الله به معنی یک حزب تمام و یکپارچه است و نباید در آن انشعاب شود از میان رفت. لذا می‌توانیم بپذیریم که با پذیرش رهبری در چارچوب قانون اساسی، از رقابت سیاسی هم برخوردار باشیم و قرائت‌های مختلفی از مصالح نظام و سلیقه‌های متفاوت در اداره کشور داشته باشیم. ضمن اینکه در انتخابات دوره پنجم به چهار جریان سیاسی رسیدیم و در انتخابات ریاست جمهوری نیز با این تنوع و تکثر مواجه خواهیم بود. تا انتخابات ریاست جمهوری آقای هاشمی‌رفسنجانی، همیشه یک کاندیدای ریاست جمهوری داشتیم و بقیه کاندیداها فی‌الواقع نقش دست دوم یا حاشیه‌ای را بازی می‌کردند، اما اکنون احساس می‌کنیم نوعی تنوع و تکثر ساختاری ایجاد شده و دیگر مانند گذشته نتیجه انتخابات ریاست جمهوری قابل پیش‌بینی نیست.

۲. تاکنون در داخل مجلس (به غیر از مجلس اول) فراکسیون مشخصی نداشتیم. اما در دوره پنجم، این فراکسیون‌ها شکل گرفته‌اند و رهبری‌های آنها معلوم شده‌اند. جلسات فراکسیون‌ها با یکدیگر منظم شده و سعی دارند مطالبات مشترکی را مطرح کنند. جامعه‌شناسان سیاسی معتقدند یکی از بسترهای پیدایش احزاب همین فراکسیون‌های پارلمانی هستند، برفراز این فراکسیون‌ها، تشکلات حزبی شکل خواهند گرفت. همچنین در مجلس پنجم دسته‌بندی‌های قومی، محلی و استانی کم رنگ‌تر شده و دسته‌بندی‌های سیاسی قوی‌تر شده‌اند این امر نیز خود یک عامل نویدبخش برای شکل‌گیری احزاب به شمار می‌رود.

۳. تحولات نظام اقتصادی مزایای مهمی را به همراه خود داشته است. برنامه‌های تعدیل این حسن را داشته که بازارهای مختلف از جمله بازار پول، کالا، سرمایه، کار و... را ایجاد کرده و می‌توانیم امیدوار باشیم که در بازار سیاست هم این نظام به وجود بیاید به عبارت دیگر پذیرش نظام

تعدیل لازم و همزادی به اسم دموکراسی دارد. لذا زمینه مادی شکل‌گیری احزاب نیز توسط برنامه تعدیل فراهم شده است.

۴. کاهش قدرت مانور پول نفت، شاه می‌توانست به برکت پول‌های بادآورده نفتی، از مالیات دهندگان مستغنی شود. نظامی که مالیات نگیرد، مالیات دهنده نیز توقع مشارکت ندارد. اما کسی که مالیات می‌پردازد توقع دارد بداند مالیات پرداختی‌اش در کجا خرج می‌شود. نظامی که مالیات نگیرد، مالیات دهنده نیز توقع مشارکت ندارد. اما کسی که مالیات می‌پردازد توقع دارد بداند مالیات پرداختی‌اش در کجا خرج می‌شود. لذا نظریات سیاسی خود را هم اعمال می‌کند. نظام ما در حال حاضر فاقد قدرت مانور پول نفت زمان رژیم پهلوی است.یعنی دولت رانتی به معنای دقیق کلمه کم‌رنگ شده است.

۵. شرایط بین‌المللی و سیاسی بعد از فروپاشی نظام دو قطبی تحمیل‌های را به کشورهای جهان سوم می‌کند. هانتینگتون در کتاب اخیرش تحت عنوان موج سوم دموکراسی به این موضوع اشاره کرده مبنی بر اینکه موج سوم دموکراسی توسط کشورهای مرکز سرمایه‌داری به کشورهای پیرامون با اهرم‌هایی چون کمیسیون‌های وابسته به مجمع عمومی سازمان ملل، نمایندگان حقوق بشر و ... تحمیل می‌شود، من به قضاوت سمت و سوی این جریان که آیا درست است یا نه نمی‌پردازم، ولی نفس چنین جریانی به نوعی ممد نظام حزبی درکشور ما خواهد بود.

۶. همانگونه که گفتم، احزاب در ساختارهای طبقاتی امکان رشد دارند، ساختارهای پوپولیستی یا تمام خلقی که مردم به صورت «بشر منتشر» در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و تمایز ساختاری با یکدیگر ندارند، چندان ممد احزاب نیستند، ابتدا باید پایه‌های اجتماعی احزاب شکل بگیرد، یعنی طبقات و گروه‌های ذینفع به وجود بیایند و سپس از درون اینها احزاب متبلور شوند. بعد از انقلاب اسلامی، ساختار اجتماعی

ایرانی نقابدار به انتقام خونهایی که از آزادیخواهان تهران ریخته بود، با شلیک چند گلوله کشته می‌شود. با انحلال مشروطه اول، تبریز علیه شاه مستبد سر به شورش برمی‌دارد. جنگ در می‌گیرد. شاه، عین‌الدوله را با سپاهی به‌سرکوب تبریز می‌فرستد و او با یاری «شجاع نظام مرندی»، «رحیم‌خان» و «صمدخان مراغه‌ای» و دیگر رؤسای ایلات، تبریز را محاصره می‌کنند. مردم تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان و سازماندهی مرکز غیبی و انجمن‌انقلابی به‌سرکردگی حیدرعمواوغلی مقاومت می‌کنند و در این دوره است که شاهد چند ترور هستیم که با شیوه‌ای بدیع اجرا شد.

حیدرعمواوغلی که در این دوره به‌تدریج به «حیدر بمبی» معروف شده بود ترور شجاع‌نظام مرندی را برنامه‌ریزی می‌کند. روزی که مُهر سیف‌السادات حاج میرزا حسن مجتهد به دست او می‌افتد، بسته‌ای حامل بمب درست کرده و همراه با نامه‌ای جعلی از سیف‌السادات که از دوستان شجاع‌نظام بود با مهر او بوسیله «میرزا اسماعیل نوبری» به پستخانه تحویل می‌دهد تا با پست برای شجاع نظام فرستاده شود. وزن جعبه در پستخوانه «۶۷۰ مثقال» برآورد می‌شود. پست بسته را به شجاع نظام می‌رساند و او با دیدن مهر سیف‌السادات و نامه جعلی فریب خورده دستور می‌دهد بسته را باز کنند. بمب منفجر شده و شجاع نظام، پسرش و چند تن از نزدیکان آنها را می‌کشد. در یک طرح ترور دیگر، حیدر عمواوغلی، تله‌ای انفجاری برای کشتن «صمدخان مراغه‌ای» از سران سفاک استبداد بر پا می‌کند. روباه فضولی نیمه شب به این تله پای می‌نهد و انفجار او را از پای در می‌آورد و صمدخان جان به در می‌برد. حیدر از پای نمی‌نشیند. در یک تله دیگر بمبی زیر خاک پنهان می‌کند و با ترفند صمدخان را به آنجا می‌کشانند. اما تله زودتر منفجر شده و جان یکی از

ایران از ساختار عموم خلقی و مردم‌گرا فاصله گرفته و بتدریج تمایزها و افتراق‌های ساختاری را در ساخت اجتماعی خود تجربه می‌کند، کاملاً محرز است که طبقات ممتاز، متوسط شهری و طبقات تهیدست اجتماعی دارند از یکدیگر متمایز می‌شوند و آراء مختلفی را تکرار می‌کنند.

۷. نهادهای جامعه مدنی، نهادهایی هستند که به صورت خودجوش و از پایین به صورت داوطلبانه شکل می‌گیرند و هر چقدر این نهادها بیشتر باشند، امکان اینکه در آن سیستم حزب به وجود بیاید بیشتر باشند، امکان اینکه در آن سیستم حزب به وجود بیاید بیشتر خواهد بود. در غرب اتحادیه‌ها و سندیکاها در این امر مؤثر بودند، در جامعه ایران هیأت‌های محلی، گروه‌ها و جریانات داوطلبی که وجههٔ مذهبی دارند جزو نهادهای جامعهٔ مدنی و زمینه‌ساز جامعه مدنی به شمار می‌روند. در کنار اینها عوامل ساختاری دیگری هم قبل از انقلاب بوده و اکنون تشدید شده است. تئوریسین‌ها معتقدند که این عوامل مشدد برای پیدایش نظام حزبی بسیار مهم هستند: الف ـ شهرنشینی: درجه شهرنشینی در جامعه ما مطابق آمار جدید، بالای ۶۰ درصد است و حزب اساساً یک پدیده شهری است که با تراکم جمعیت مترادف می‌باشد. ب ـ افزایش آموزش عمومی: در حال حاضر ۲ میلیون نفر دانش آموخته لیسانس دولتی و آزاد داریم. بالا رفتن سطح سواد عمومی در نظام حزبی مؤثر می‌باشد. ج ـ گسترش نظام ارتباطات: شبکه ارتباطات از روزنامه‌ها گرفته تا شبکه اطلاع رسانی و ... حائز اهمیت می‌باشد.

در اینجا نکته مهم این است که در نظام حزبی ممکن است به سوی دموکراتیزاسیون یا لیبرالیزاسیون پیش برویم، این دو مسیر با یکدیگر فرق دارند. در نظام حزبی لیبرالیزه، اغنیا چون سریعتر به خود سازمان می‌دهند، برتری خود را حفظ می‌کنند، در جامعه ما هم، جریانات مقتدر عمدتاً جریاناتی هستند که به بازار وابسته‌اند و سابقه طولانی تاریخی هم

دارند، فشارهای نظام بین‌المللی نیز معمولاً به نفع اغنیا صورت می‌گیرد، عوامل دیگری چون تحصیلات یا گسترش ارتباطات ممد نوعی لیبرالیزاسیون است، البته بازاری شدن مناسبات، سمت‌گیری توسعه سیاسی و نظام حزبی را به سمت قطب‌های اقتصادی شکل می‌دهد. (مانند حاکمیت دو حزب قدرتمند دموکرات و جمهوری‌خواه در آمریکا که به جناح‌های سرمایه‌داری وابسته هستند و طبقات دیگر از احزاب جدی خود برخوردار نمی‌باشند). مسیر دیگر پیش رفتن به سوی دموکراتیزاسیون است، یعنی «دمو»، توده مردم علی‌رغم تنوعاتی که دارند، احزاب خود را مانند احزاب طبقات محروم و احزاب وابسته به طبقات متوسط ایجاد می‌کنند. لذا باتوجه به این شکل مطلوب، باید تلاشمان بر این باشد که نظام سیاسی ما لیبرالیزه نشود بلکه دموکراتیزه بشود.

● **برخی معتقدند لیبرالیزه شدن در کشورما، امکان‌پذیر نیست، در این میان دموکراتیزه شدن جای خود را دارد، به نظر این گروه، استبداد آسیایی از نظر اجتماعی ـ فرهنگی دارای ساختارهای محکمی است که خود را در مناسبات اقتصادی نشان می‌دهند. این مناسبات با نابودی طبقه متوسط ملازمت دارد در حالی که تحزب‌گرایی با ایجاد طبقه متوسط همراه است؟**

○ البته زوال طبقه متوسط در ایران نیاز به اثبات دارد. اگر چنین امری صحت داشته باشد ممد دموکراسی نخواهد بود. در کشورهای پیرامونی مثل ما، مهم‌ترین بستر برای پیدایش احزاب و دموکراتیزاسیون، رشد طبقه متوسط و طبقه متوسط جدیدی است که با افزایش سطح سواد و ارتباطات ملازمه و همبستگی دارد البته در شرایط کنونی ممکن است پایگاه اقتصادی افرادی زیر خط فقر باشد، اما به لحاظ وضعیت روانی بسیاری نیروها احساس می‌کنند که متعلق به طبقه متوسط جدید هستند. این موضوع با رشد بخش خدمات تشدید شده است ولی اگر حتی طبقه

متوسط جدید رو به زوال برود مع‌الوصف این امر مانع ایجاد نظام تحزب نخواهد بود. منتها احزاب برای اغنیا به وجود خواهد آمد. آقای رابرت دال این نوع تحزب را دموکراسی برای عده‌ای قلیل نامگذاری می‌کند. توده‌های مردم اهل سیاست نیستند و به دنبال گرفتاری‌های اقتصادی‌شان می‌روند. ولی ایراد من به استدلال شما این است که اضمحلال طبقه متوسط باید با ارائه شاخص‌ها به اثبات برسد.

● به نظر برخی طبقه یک مفهوم اقتصادی است و احساس روانی، به تنهایی نمی‌تواند تعیین‌کننده طبقه افراد باشد؟ اگر فرض را بر این قرار دهیم که طبقه یک مفهوم اقتصادی است آن وقت در نزاع میان احساسات روانشناختی مبنی بر اینکه شخص خود را جزء طبقه متوسط می‌داند با میزان درآمد شخص و نوع همبستگی و احترامی که از این نظر در طبقه مذکور دارد، همیشه قدرت اقتصادی و احترام برخاسته از آن پیروز است. دیدگاههایی که چنین بینشی دارند معتقدند در ایران طبقه کارگر و نیروهای وابسته به دیوانسالاری به طور زیربنایی وابسته به درآمد دولت هستند، حتی خواسته‌های آنهااز مجرای سازمان‌هایی که وابسته به دولت هستند قابل طرح هستند، بنابراین خاستگاه این دو نیرو در داخل جامعه هنوز مشخص نیست.

○ همانطور که گفتم صاحبنظران معتقدند عامل و حامل دموکراسی در کشورهای پیرامونی طبقه متوسط است اما ایران تا ظهور احزاب واقعی فاصله زیادی دارد به عنوان مثال در شرایط کنونی کشور هر چند خانه کارگر یک سندیکای نیمه دولتی است، اما دولت، دولت طبقاتی نیست که به بسیج کارگری در جهت نفع دولت و منافع سرمایه‌داری در چارچوب سندیکاهای مفید بپردازد، بلکه دولت یک بلوک از منافع مختلف است، لذا حتی یک سندیکای نیمه دولتی کارکرد سیاسی جدید خواهد داشت. چنانکه خانه کارگر در انتخابات پنجم تعیین کنندگی خود را نشان داد و غیرقابل حذف هستند. اما از این جهت با این نظر موافق هستم که ساخت

ساز اقتصاد دولتی، مانع جدی بر سر راه تحزب است. احزاب معمولاً در بستری به وجود می‌آیند که اندازه‌های دولت کوچک شده و جامعه مدنی مستقل از دولت شکل گرفته باشد. اما به طور کلی اشکالی از تحزب در ایران در حال شکل‌گیری هستند، جناح‌ها احساس می‌کنند دیگر نمی‌توانند یکدیگر را از صحنه حذف بکنند، به عبارت دیگر نوعی موازنه قوا در پشت نظام حزبی مستتر است. البته اگر موازنهٔ قوا از بین برود، احزاب فرمایشی خواهند شد، توازن قوای مذکور به سمت مستعد ساختن شرایط تدوین تئوری احزاب در چارچوب قانون اساسی پیش خواهد رفت.

● **با این تفسیر ساختار سیاسی ما از جمله تحول گروه‌های سیاسی قابل توضیح است در عین حال به نظر می‌رسد این تحلیل چگونگی همبستگی و تقریب نیروهای عقیدتی، اقتصادی و اجتماعی را که هر یک دیگری را تقویت و توضیح می‌دهند نشان نمی‌دهد. حتی از نظر جمعیتی که می‌فرمایید شهرنشینی عامل ایجاد تحزب است از نگاه عده‌ای از صاحبنظران شهرهای ما از نظر جمعیتی شهر هستند ولی بافت شهری بافت صنعتی نیست و تقسیم کار و مناسبات مربوط به جامعه مدنی هنوز در حد لازم به وجود نیامده است. در چنین چارچوبی آیا نمی‌توان گفت تحلیل شما مبتنی بر شرایط مردم نیست و نمی‌تواند توضیح درستی برای ساختار اجتماعی ما باشد.**

○ ببینید، ما در عرصه سیاست مانند اقتصاد، بازار رقابتی کامل نداریم، یعنی هیچگاه نمی‌توانیم بگوییم تمام «دمو» یعنی مردم وارد عرصه سیاست شده‌اند و احزاب خود را به وجود آورده‌اند و از حق تعیین سرنوشت خود دفاع می‌کنند. دموکراسی آتنی تنها مردان میانسال دارای اصالت خانوادگی را شهروند می‌دانست و معتقد بود این دسته از مردم فقط حق اظهار نظر دارند و بقیه شهروند درجه دوم‌اند و یا به عنوان حیوان یا جزو اموال محسوب می‌شدند. در غرب نیروها و اشخاص بر اثر

مبارزات و منازعات طولانی سیاسی توانستند حق شهروندی را بدست بیاورند، مبارزات سوسیالیستی، کارگران را شهروند کرد. نظام شهروندی پس از استمرار در میان جنبش سیاهان، اقلیت‌های قومی و زنان شکل گرفت و بالاخره نظام شهروندی براساس تأمین حقوق همه شهروندان گسترش یافت ولی ما در حال حاضر داریم تلاش می‌کنیم تا به عنوان شهروند محسوب شویم، قانون اساسی تأکید دارد که ما دارای حق تعیین سرنوشت هستیم، یعنی ما نیز دارای نظام شهروندی هستیم و از نظر من سمت‌گیری ما به سوی پلورالیسم و پیدایش حقوق شهروندی است. منتها موانعی هم وجود دارند که شناخت آنها مهم است. لذا باید رفع موانع کرد. من معتقدم در این میان باروالمند شدن و قاعده‌مند شدن اوضاع کم‌کم به سمت نظامات بورکراتیک عقلانی پیش خواهیم رفت.

● آیا بهتر نیست که شرایط را از نظر گروه‌بندی‌ها و اقشار اجتماعی که به سهم خود در ساختارهای گوناگون به ایفای نقش می‌پردازند تحلیل کنیم تا بتوانیم درباره آنها قضاوت کنیم، به این معنا که براساس شناخت موانع و عوامل تشدیدکننده، می‌توان گفت که آیا ساختارها روند حزبی را می‌پذیرند یا خیر؟

○ این مسایل احتیاج به کار فکری بیشتری دارد، اما به طور کلی باید بگویم اگر در حال حاضر به تحلیل شرایط یومیه بپردازیم، نقش کارگزار تاریخی مهمتر از نقش ساختارها است.

● بنابر این تحلیل شما برای تبیین شرایط ظهور حزب، مبتنی بر نخبه‌گرایی است تا ساختارگرایی، همسو با تحلیل شما برخی گروه‌ها معتقدند با ظهور برخی اشخاص در صحنه انتخابات می‌توانند کاری بکنند. آیا به نظر جنابعالی این رفتار، از لحاظ ساختاری با مفهوم روند حزبی هماهنگ است؟

○ در بحث تحلیل شرایط و علی‌الخصوص در پیچ تاریخی که ما قرار داریم و می‌خواهیم از یک نظام نسبتاً بسته و محدود و متکی بر افراد و

اشخاص به سوی نهادینه شدن و سازمان یافتگی و تکثر و تحزب برویم نقش کارگزاران تاریخی تعیین‌کننده هستند و به همین دلیل حتی برخی جناح‌ها به سوی افراد معتبر می‌روند. در اینجا درست است که ساختارها مهم می‌باشند، ولی در شرایط تاریخی تعیین‌کننده کنونی، عوامل و عناصر انسانی یعنی آنهایی که بنای استنفاد حق تعیین سرنوشت خود را دارند مهمتراند. اراده‌هایی از این دست در مملکت ما حضور دارند و کمر همت بسته‌اند تا نظام حزبی کمابیش شکل بگیرد. این روند، برگشت ناپذیر است.

انتخابات شوراها، تمرین بزرگ جبهه مردم‌سالار است*

«سعید حجاریان» صریح و شفاف سخن می‌گوید، بدون هیچگونه ابهامی به تحلیل نبرد بزرگ سیاسی که بین مردم سالاری و انحصارطلبی در جریان است، می‌پردازد و بر این نکته انگشت می‌گذارد که دشمنان آزادی و عقلانیت سیاسی بخاطر از دست دادن مشروعیت تاریخی‌شان از سلاحهای غیرمتعارفی چون خشونت و ایجاد فضای ارعاب برای ماندگاری خود استفاده می‌کنند و به این دلیل باید با گسترش سنگرهای دفاع مدنی از دموکراسی و آزادی امکان عمل را از آنها گرفت.

این تحلیلگر و چهره شناخته شده سیاسی که با مدیرمسؤولی روزنامه صبح امروز به جمع خانواده مطبوعات می‌پیوندد، در بسط دیدگاه ارایه شده می‌گوید: انتخابات شوراها مانور جبهه مردم‌سالاری برای به دست آوردن کرسی‌های مجلس شورای اسلامی برای تکمیل پروژه دوم خرداد خواهد بود.

---

*. روزنامه *ایران*، ۷۷/۹/۱۹

گروه «آیینه» بعد از اطلاع از انتشار روزنامه «صبح امروز» برای انجام مصاحبه با دست اندرکاران این روزنامه به دفتر این روزنامه رفت، حضور چهره‌های شناخته شده‌ای چون «عبدی»، «ستاری»، «گرانپایه»، «علوی‌تبار» و... از هم اکنون انتشار این روزنامه را بحث‌برانگیز کرده و سطح انتظارات را از آن افزایش داده است. بر آن شدیم تا طی مصاحبه‌ای با مدیر مسؤول روزنامه در عمل دریابیم آیا این انتظارت محصول خود را در عمل خواهد داد. هر چند که در این مصاحبه این موضوع در پرتو بحثهایی که در مورد آرایش جدید نیروهای سیاسی و راهبردهایی که در این رابطه شکل می‌گیرد، همچنان به پاسخ در خور دست نیافت، ولی حاصل مصاحبه جذاب و خواندنی شد.

در این مصاحبه از وی شنیدیم: بعد از دوم خرداد تحول مهمی در آرایش سیاسی جامعه به وجود آمد. این صورت‌بندی جدید نیاز به مطبوعات و نهادهای مدنی جدید دارد. این تحول معلول حضور گسترده اقشاری بود که قبل از انتخابات ریاست جمهوری سیاست را خیلی جدی نمی‌گرفتند و یا در حاشیه امر سیاسی قرار داشتند. این انتخابات باعث شد از حالت پیرامونی و اقماری بودن خارج شوند و این اقشار که بین جوانان و زنان قرار دارند، در مرکز سیاست قرار گرفته‌اند. تحول دیگری که در این زمینه ایجاد شد. تحول گفتمانی در جامعه است. ادبیات سیاسی نوینی بعد از دوم خرداد در جامعه رایج شد. واژگان، دلالتها، مفاهیم و مقولات جدیدی را به ادبیات رسمی تزریق کرد و اساساً باعث دگرگشتهای عمیقی شد. البته شخص آقای خاتمی و برنامه ایشان و جامعه مطبوعاتی در این مورد نقش اساسی داشتند.

«حجاریان» در پاسخ به پرسش دیگری گفت: رفتار مشارکت طلب در فضایی شکل می‌گیرد که اعتقاد به تأثیرات و نقش امور سیاسی در جامعه

بالا رفته و از سوی دیگر اعتماد و اطمینان به دولت وجود داشته باشد. این هر دو مؤلفه در عمل بعد از دوم خرداد شکل گرفتند. وقتی مشارکت بالا می‌رود، امکان پایگیری ورطه‌هایی به وجود می‌آید و در چنین شرایطی امکانی به وجود می‌آید که اطمینان سیاسی از جامعه سلب شود و مردم احساس کنند به آرمانهایشان بی‌اعتنایی می‌شود و حتی در مورد آن خیانت صورت می‌گیرد. در چنین حالتی اگر اعتماد به نفس خود را از دست نداده باشند، تعارض به وجود آمده، ایجاد خشونت می‌کند و اگر این اعتماد به نفس وجود نداشته باشد، طبعاً دچار انفعال و سیاست‌گریزی و به احتمال زیاد کلبی مسلکی می‌شوند. بنابراین وظیفه تمامی نیروهایی که طالب سربلندی و رفتار مشارکت‌جو مردم هستند، این است که مؤلفه‌های یاد شده را در سطح معیارهای مطلوب نگاه دارند.

از این مصاحبه‌شونده پرسیدیم بسیاری از نهادها و مطبوعات حامی مردم سالاری گرفتار ضعف‌های ساختاری و دارای ذهنیتهای غیر مدرن هستند و این امر در عمل مشکلاتی را در پیش روی به سوی فضاهای مطلوبتر فراهم می‌سازد، در پاسخ شنیدیم:

مطبوعات و نهادهای مدنی مثل نوزادی که بعد از تولد با یک فضای جدید روبرو می‌شوند و اگر در مرحله جنینی دارای مشکلات و نارسایی ریوی باشند، در فضای آزاد گرفتار ضیق و خناق می‌شوند. اگر مطبوعه‌ای که نارسایی مادرزادی دارد، در فضای گفتمانی جدید قرار گیرد، نقاط آسیب‌شناسانه و ضعفهای ساختاریشان بر ملا و افشا می‌شود. حزب و گروه‌ها هم ماهیت فرقه‌گرایانه خود را آشکار می‌کنند. فضای دوم خرداد آزمون و امتحانی را در مقابل همه ما قرار داده است. در عمل باید نشان دهیم آیا تشکیلات ما این ظرفیت را دارد که بحر مواج توده‌ها را در ظرف سازمانی خود بریزد و آیا روزنامه‌های ما این تدارک را دیده‌اند که در

شـرایـط تـغییر فـضا سـرپا بـمانند. ایـن دوران مـحنت، تـمام نـهادهای ناقص‌الخلقه راکه در زیر چادر اکسیژن زنـدگی مـی‌کردند و در شـرایـط گلخانه‌ای و سوبسیدی ارتزاق می‌کردند، دچار مشکل جدی کرده است، چراکه در فضای آزاد مجبورند مستقل نفس بکشند.

مدیر مسؤول روزنامه صبح امروز در مورد تـجارب یک سـال اخـیر مطبوعات می‌گوید: دوم خرداد سنگر و جبهه مردم سالاری را تا حدود زیادی در خاک حریف پیش برده است و در افق بسیار بالایی خط جبهه را ترسیم کرده است و نیروها در دو طرف این خط صف‌آرایـی کـرده‌انـد، نخستین وظیفه ما مثل هر استراتـژیست نـظامی ایـن است کـه بـا ایـجاد سنگرهای مستحکم مانع تک و پیشروی حریف شویم و همچنین خطوط تدارکاتی، لجستیکی و مواصلاتی را تقویت بکـنیم تـا اجـازه نـدهیم بـه سنگرهایمان حمله شود. در نبرد مردم‌سالاری و انحصارطلبی نیاز داریم نهادهای جامعه مدنی مستحکمی را در جبهه خودمان به وجود بیاوریم. همه روزنامه‌ها و نهادها سنگر مقاومت هستند و مطبوعات مهم‌ترین معبر مواصلاتی محسوب می‌شوند. اگر این کار را نکـنیم هـر آن امکـان دارد جبهه مردم‌سالاری بر اثر فشار انـحصار از هـم بـپاشد و فـضا بـه عـقب بازگردد و نیروهای ضعیف‌النفس از این سوی جبهه به سـوی دیگـر آن بروند و هـمه دسـتاوردهای دوم خـرداد نـابود بشـود و انگـیزه تـاریخی مقاومت از بین برود، چراکه حریف ما از سلاحهای غیرمتعارفی استفاده می‌کند. تنها سلاح مشروع در نبرد سیاسی، رقابت قـانونمندانـه، گـرفتن کرسی در مجلس و دولت است. امـا حـریف از ابـزار خشـونت، ایـجاد شرایط پلیسی استفاده می‌کند، همان ابزاری که در دوم خرداد بهره گرفت. چون ما نمی‌توانیم به دلایل عقلانی از این ابزارها استفاده کنیم، تنها چاره پیش رویمان تقویت نهادهای مدنی و تدارکاتی است.

فرماندهان لشکر صمدخان و جمعی از سربازان او را می‌گیرد. عمواوغلی در جریان جنگ تبریز بمب و یا به گفته خود «ماشین دوزخی» را در زیر زین اسبی پنهان کرده و اسب را به سوی سنگر «عین‌الدوله» می‌فرستد. اولین کسی که اسب را سوار می‌شود، در اثر انفجار به هوا رفته راکب و مرکوب و تنی چند از نزدیکان عین‌الدوله کشته می‌شوند.

در تهران مستبدین به ظاهر پیروز شده‌اند، اما اعتراض مردم به اشکال گوناگون ادامه می‌یابد. روز جمعه ۱۹ دی ماه برابر با ۱۶ ذیحجه آن سال «شیخ فضل‌الله نوری» هدف سوءقصد «کریم دواتگر» از اعضای انجمن قرار می‌گیرد. تیر کریم، زخمی بسیار سطحی را سبب می‌شود. کریم دستگیر می‌شود و تا پیروزی مشروطه‌خواهان بر محمدشاه در زندان می‌ماند. پس از پیروزی انقلاب، کریم از زندان رها می‌شود و مدتها بعد با تنی چند از یاران خود «انجمن مجازات» را بنا می‌نهد که خود داستان دیگری دارد.

سرانجام «محمدشاه» شکست می‌خورد و به سفارت روس پناهنده می‌شود، پسر خردسالش «احمد شاه» به سلطنت می‌رسد. رهبران مشروطه از جمله سیدین بهبهانی و طباطبایی با تکریم بسیار به تهران باز می‌گردند. مجلس دوم گشوده می‌شود. احزاب سیاسی شکل می‌گیرند و بین سران انقلاب بر سر راههای اداره کشور اختلاف و چند دستگی به وجود می‌آید. سیدعبدالله بهبهانی به حمایت از حزب «اعتدالیون» و «تقی‌زاده» نماینده تبریز به حمایت از حزب «دموکرات» در برابر یکدیگر صف می‌آرایند. حزب «اجتماعیون عامیون» به رهبری عمواوغلی با تقی‌زاده و حزب او متحد می‌شوند. جدال بالا می‌گیرد. اعتدالیون در روزنامه خود به نام «استقلال» و دموکراتها در ارگان خود به نام «ایران‌نو» به سردبیری «محمدامین رسول‌زاده» از اعضای اجتماعیون عامیون، علیه

وی افزود: با این تحلیل «صبح امروز» سیاسی خواهد بود و سعی خواهد کرد در راستای استانداردهای حرفه‌ایی حرکت کند، تا بتوانیم در شرایط جدید گفتمانی باشیم و اعتقاد داریم این وظیفه همه نیروهای مردم‌گرا و به زبانی عمل صالح زمان است. معتقدیم همه مطبوعات و نهادهای مدنی حامی دوم خرداد باید متصل به ستاد فرماندهی مورد اطمینان باشند، چرا که اگر با کارهای پارتیزانی در اعماق استراتژیک حریف پیش بروند، بدون اینکه اتصال خود را با ستاد فرماندهی تعریف و ترسیم کرده باشند، گرفتار محاصره‌شدگی، غافلگیری و شبیخون می‌شوند. احساس می‌کنم برخی از مطبوعات بی‌گدار به آب زده‌اند. این ستاد فرماندهی در وجود رییس جمهوری متبلور می‌شود.

وی در پایان این مصاحبه گفت:

راهبرد اصلی جبهه مردم سالار در دوم خرداد قرار دادن خط جبهه در آن سوی قوه مجریه بود و حرکت بعدی قرار دادن این مرز در آن سوی قوه مقننه است. هر نوع چپ‌روی، مخل عملیات بعد در این استراتژی اساسی خواهد بود. در اشل ملی جز عقلانیت در رفتار، گزینه دیگری نداریم.

خشونت‌گرایی، دوم خرداد و مانع تراشی سر راه دولت خاتمی *

● آقای حجاریان موضوعی در ارتباط با حضرت امام (ره) از قول شما در نشریات منتشر شده است. بفرمایید آیا این نظرات از سوی شما صادر شده یا نه؟

○ همانطور که قبلاً هم تکذیب کردم و روزنامه شما هم تکذیبیه من را چاپ کرده مدعی هستم تمامی اقوالی که از قول بنده در دو هفته‌نامه صبح چاپ شده مطلقاً کذب است و کلمه‌ای از آن صحت ندارد و این نوعی جعل و افترا است و طبیعتاً قابلیت تعقیب حقوقی و جزایی دارد. اما من ترجیح دادم ماجرا را از طریق دفتر نشر آثار حضرت امام (ره) تعقیب کنم و فکر می‌کنم که آثار اجتماعی و تربیتی بیشتری داشته باشد لذا منتظر می‌مانم تا دو هفته‌نامه صبح جواب رسمی خود را به‌دفتر نشر آثار حضرت امام(ره) دهد و از این جهت هم تأسف خود را ابراز می‌کنم که

---

*. رسالت، ۲ تیر ۱۳۷۸

پاره‌ای از مطبوعات به دام این جعلیات افتاده‌اند.

● با توجه به آن متن منتشره آیا شما این اعتقاد را دارید که دیدگاهها و تفکرات حضرت امام به استمرار جمهوریت و مشارکت مردم‌سالار دامن می‌زد یا نه؟

○ حضرت امام (ره) می‌فرمودند: میزان رأی ملت است، و در مقابل تمام جریانات و اپوزیسیون شاه که مدعی بودند «شاه سلطنت بکند و نه حکومت»، ایستادند و بیرق جمهوریت را اساساً ایشان در ایران برافراشتند و به هنگام رأی‌گیری در مورد اصل نظام بعد از انقلاب فرمودند که جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، قطعاً چنین دیدگاهایی که یکی از ارکان مشروعیت نظام است خود راهی به سوی گسترش نظام مردم‌سالاری است. امام (ره) را اساساً باید بانی جمهوریت در ایران دانست و ایشان کسی هستند که گسست قطعی در «پارادایم» مشروطیت ایجاد کرده‌اند و لذا اعتقاد بنده که مقالات متعددی هم در این زمینه نوشته‌ام و حتی امسال در سمیناری مقاله‌ای را تحت عنوان «بیست سال جمهوری» عرضه کردم و در آنجا با مستندات قاطعی ادعا کردم که امام را بایستی به واقع مبدع و مبتکر جمهوری در ایران دانست، حال من چطور می‌توانم که چنین نسبت‌های ناروایی را به امام داده باشم؟

● با توجه به اظهارنظرهای شما چه به صورت مکتوب و چه به صورت شفاهی، آیا می‌توانیم بگوییم که آقای حجاریان در تفکرات گذشته خودش تجدیدنظر کرده از آنها عدول نموده؟

○ تجدیدنظر اگر به معنای «رویزیونیسم» باشد که در اصول و در محکمات صورت بگیرد بنده چنین عقیده‌ای را ندارم، البته باید محکمات بنده را در اوایل هم دید که چه بوده است. اما اگر مقصود بر این است که هر کسی به مقتضای تحولات زمانی، تحولاتی درش ایجاد

می‌شود این طبیعی است، حضرت علی (ع) فرمودند: «که فرزند زمان خویشتن باش» با تحول ازمنه و امکنه طبیعتاً در آراء و نظرات هر انسانی تحولاتی انجام می‌شود. بسیاری از فقهای ما بر اثر تغییرات زمانه فتاوای خودشان را تغییر می‌دادند فتاوایی که مبتنی بر نصوص مقدس هم هست.

● **چرا این را مرزبندی نمی‌کنید و به صورت شفاف برای هوادارانتان لااقل اعلام نمی‌کنید؟**

○ بنده شخصاً چه هواداری دارم؟

● **منظور طرفداران طیفتان و کسانی که نسبت به شما سمپاتی دارند می‌باشد.**

○ بنده بعد از رحلت حضرت امام (ره) تا به حال شاید بیش از ۲۰۰ مقاله منتشر کرده‌ام و به اندازهٔ کافی نظرات خودم را شفاف کرده‌ام. لذا فکر می‌کنم بیش از هر کس دیگری به شفاف کردن نظراتم پرداخته‌ام.

● **آقای حجاریان شما و دوستانتان در طیف و جبهه دوم خرداد، جناح مقابل خود را به خشونت‌گرایی متهم می‌کنید، و البته این را می‌دانید که خشونت فقط جنبه فیزیکی ندارد بلکه خشونت مظاهر کلامی و قلمی هم دارد که عمدتاً دوستان شما در نوشتارها و سخنرانیهای خودشان به این نوع از خشونت دامن می‌زنند چرا؟**

○ ما خودمان شخصاً به دنبال کاهش التهابات اجتماعی هستیم، و قطعاً هم با خشونت مرزبندی می‌کنیم البته وجه بیرونی و زشت خشونت خشونت‌های فیزیکی هستند و البته همانطور که گفتید کلام و گفتار هم خشونت‌آفرین می‌تواند باشد.

منتهی بایستی ابتدا در بیرونی‌ترین لایه‌ها و بارزترین وجوه خشونت که خشونت فیزیکی می‌باشد را به حداقل رساند. چون خشونت فیزیکی بروز و تجاهر عینی و بیرونی دارد و آثار اجتماعی و تربیتی سوئی هم از خودش باقی می‌گذارد. لذا حتی با اینکه به ما انتقاد هم کرده‌اند ما تقریباً

جای سرمقاله روزنامه صبح امروز را در اختیار آقای محبیان شما قرار داده‌ایم که بیاید با نمونه‌هایی از اشکال خشونت‌آفرین مقابله کند و مقاله‌ای در همین زمینه بنویسد.

از این حیث ما قدم همه کسانی که در تعدیل و در تلطیف فضا تلاش می‌کنند و از هر جناحی که باشند را گرامی می‌داریم.

● بعضی از دوستان شما بدون در نظر گرفتن تئوری و تز شما عملاً جنبه‌هایی از احساسات و عواطف مردم را تحریک می‌کنند که حتی ممکن است آنها به خشونت وادار شوند ضمن اینکه ما هرگونه خشونت را محکوم می‌کنیم، اما به هر حال شما هم بایستی با همفکرانتان به این نتیجه برسید که دست از این اقدامات و گفتار بردارید؟

○ ببینید ما از فضای لطیف ضرری نکرده‌ایم ما اگر رقابتی هم می‌کنیم نتیجهٔ رقابت را بر سر صندوقهای رأی مشخص خواهیم کرد نه در خیابان، خود پروژه دوم خرداد به خوبی نشان داد که با تلطیف فضا، با ارعاب‌زدایی از فضا یعنی اینکه مردم بتوانند بیایند آزادانه پای صندوقهای رأی و رأی خودشان را بدهند قطعاً ما سود می‌بریم. چه فایده‌ای می‌بریم از اینکه فضا را خشن کنیم، اما این نکته را هم نباید فراموش کرد که شفاف کردن فضای سیاسی و صراحت بخشیدن به فضای سیاسی گاهی با خشونت خلط می‌شود. شاید در آفتاب فکندن بسیاری از پدیده‌های شومی که تا به حال در بعضی از زوایای تاریخی لانه کرده بودند را عده‌ای به خشونت‌زایی تلقی کنند اما بنده خود این را یک رسالت مطبوعاتی می‌دانم و زاویه تاریکی که بشود در آنجا انزوا گزید و از آنجا تیر خشونت را پرتاب کرد نباید باقی بماند.

● آقای حجاریان در یک کلام بفرمایید شخصاً چقدر به آقای خاتمی اعتقاد دارید؟

○ اعـتقاد شـخصی و فـردی مـن ایـن است کـه بـنده از عـلاقه‌مندان و ارادتمندان ایشان هستم. منتها بیشتر از اینکه به شخص ایشان بنده اعتقاد داشته باشم به عقاید ایشان احترام می‌گذارم.

گفت که افلاطون نزد من عزیز است اما حقیقت عزیزتر است. حقایقی که از ناحیهٔ ایشان بیان می‌شود به نظر من بسیار عزیز است و بایستی اینها را نصب‌العین خودمان قرار دهیم.

اسـاساً گـفتمان جـدیدی را کـه ایشـان بـابش را بـاز کـرده، گـفتمان «قانونگرایی»، «خشونت‌زدایی» گفتمان «رقابت توأم با احترام بـه عـقاید دیگران» و... اینها مقولاتی است که در جامعه ما جایش خالی بود. نه اینکه جایش خالی بود یعنی اساساً ما این چیزها را نداشتیم. ولی ظاهراً ایشان از یک خواسته اجتماعی دم زدند که همچنین با اقبال عـمومی مـواجـه شدند.

● **به هر حال انجام وعده‌ها و برنامه‌های آقای خاتمی به یک فـضای آرام و مطمئن نیاز دارد، ولی ما می‌بینیم دوستان خود شما در سازمانهای سیاسی که ظاهراً از ایشان طرفداری می‌کنند این فضا را آشفته و متشنج می‌کنند چرا این اقدامات صورت می‌گیرد؟**

○ البته من نمی‌خواهم کسی را در اینجا محکوم و متهم کنم، بـخشی از اقشار اجتماعی بخصوص دانشجویان و جوانان تاب و تحمل دیدن پاره‌ای از ناملایمات و ناصوابها را ندارند لذا مطابق با سن و ویژگیهای اجتماعی خودشان عکس‌العمل نشان می‌دهند لذا بـایستی ایـن کـوشش صـورت بگیرد که راهی میانه و اعتدال‌آمیز که آقای خـاتمی بـه نـظر مـن مـنادی اعتدال در جامعه هستند در پیش بگیریم.

افراط و تفریط را از هر جناح و جریانی که می‌خواهد باشد به حداقل برسانیم، منتهی این را هم بایستی بیاموزیم کـه قـرآن بـه مـا آمـوخته کـه

خداوند دوست ندارد که اعلام و اظهار علنی وجهربه سوء شود الا برای کسی که مظلوم واقع شده. در مورد دانشجوها من فکر می‌کنم که محل تحصیلشان لگدکوب جریانات خشونت‌طلب شده و از این حیث بنده این حق را به آنها می‌دهم که حداقل بتوانند از خودشان حفاظت بکنند و جلوی خشونت‌آفرینی‌هایی که در محیط‌های دانشگاه می‌شود بایستند!

● شما واکنش دانشجویان را توجیه کردید ما می‌بینیم که همین دفتر تحکیم وحدت در شرایط سالهای گذشته فضای اختناق و تشنج‌آمیزی را در دانشگاه حاکم کرده بودند و آنها برای دانشجویان مانع ایجاد می‌کردند حالا چگونه شده که اینها دارند مظلوم‌نمایی می‌کنند و گذشته خود را فراموش می‌کنند؟

○ اگر بنا باشد ما اینجا گذشته‌ها را به قضاوت بنشینیم شما لابد فردا می‌خواهید دفاع بکنید از کسانی که در دانشگاهها سنگر گرفته بودند و دانشجویان ما رفتند و اینها را از دانشگاهها بیرون کردند. بله خشونت‌آفرینی‌های زیادی همین دانشجویان ما همین دوستان و تحکیم ما همین انجمن اسلامی ما در مقابل جریانات خشونت‌آفرینی که دانشگاهها را به زرادخانه تبدیل کرده بودند به عمل آوردند...

● خیر بحث من گروهکها و جریانات سیاسی گروهکی نیست. چرا که در برابر آنها همه وظیفه داشتند مقابله و مبارزه کنند. بلکه حرف من این است که تحکیمی‌ها در برابر دانشجویان مسلمان هم موضع داشتند و حتی آنها یک پیراهن آستین کوتاه دانشجویان را بر نمی‌تابیدند و برای خودیها و جناحهای سیاسی مانع ایجاد می‌کردند.

○ اینکه در مقابل پیراهن آستین‌کوتاه می‌ایستادند، این سؤال را مثلاً اگر طرفداران نهضت آزادی بکنند و از این زاویه به بچه‌های تحکیم وحدت انتقاد کنند حق دارند، اما رسالت نمی‌تواند از این زاویه و از این سکو به دانشجویان انجمنهای اسلامی انتقاد کند...

● ما نمی‌خواهیم از پیراهن آستین کوتاه دفاع کنیم، ما می‌خواهیم بگوییم آنهایی که در حال حاضر طرفدار پیراهن آستین کوتاه و لباسها و آرایشهای اینچنینی شده‌اند همینها خودشان روزی بابت همین موضوع دانشجویان دیگر را تحت فشار می‌گذاشتند و آنها را آزار و اذیت می‌کردند، حالا چطور شده که به این نتیجه جدید رسیده‌اند؟

○ خوب آن‌ها وقت‌ها هم حتماً اشتباه می‌کردند، یعنی ما نبایست همه رفتار و افعالی که این دانشجویان در گذشته داشته‌اند را توجیه بکنیم، درسته، پس ما با نقد گذشته شروع می‌کنیم. الان از خودشان هم بپرسید حتماً در این ارتباط به خودشان این نقد را وارد می‌دانند. منتها سکو و زاویه نقد مهم است که از چه زاویه‌ای ما اینها را نقد می‌کنیم.

● آقای بهزاد نبوی اخیراً دوستان دوم خرداد را مانع بر سر راه آقای خاتمی دانسته، نظر شما چیست؟

○ البته ایشان تکذیب کرده‌اند و به این حدت و شدت که شما می‌فرمایید نبوده است.

● روزنامه سلام نوشته بود ما از خودمان نمی‌گوئیم.

○ البته یک چیزهایی به ایشان نسبت داده شد که بعداً تکذیب هم کرده‌اند. البته ایشان اعتقادشان به این است که بایستی طرفین را مجاب به این کرد که فضا را تلطیف کنند و از این حیث انتقاداتی هم دارند به بعضی از دوستان خود ما که احیاناً در مقابل با تحرکات دیگران عمل مقابله به مثل انجام می‌دهند.

ایشان قائل هستند که هر کاری و هر بلایی بر سرمان بیاید، بایستی اینها را به جان خرید و دم برنیاورد و تسویه حساب را بر سر صندوقهای رأی انجام داد.

● بعضی دوستان شما، من جمله حضرت عالی در یک گفت و شنودی

اینجوری صحبت کردید که این شماها بودید خاتمی را خاتمی کردید و به قدرت رساندید چه توضیحی در این ارتباط دارید؟

○ کی؟ یعنی ماها؟

● دوستان شما می‌گویند ما بودیم خود شما در یک پرسش و پاسخ گفته بودید که آقای خاتمی آدم فرهیخته‌ای بود که درکتابخانه ملی بود ما دورش را گرفتیم و آوردیم، و اینطور به جامعه تلقین کردید که شماها عملاً صحنه‌گردان قضیه هستید؟

○ نخیر، این خبر خیلی بد منتقل شد اصلاً من حرفم این بود که برای کاندیداتوری ریاست جمهوری کسی از دوستان ما حاضر نبود قدم جلو بگذارد. ابتدا دوستان از آقای مهندس موسوی خواهش کردند که تشریف بیاورند و تا حدودی هم ایشان را مجاب کرده بودند که بیاید بعد هم اتفاقاتی افتاد که ایشان عطای کاندیداتوری را به لقایش بخشید. بالاخره جناح ما که نمی‌توانست صحنه را خالی بگذارد و شاهد فعالیت رقابت یکسویه رقیب باشد. لذا همه دوستان، هم علما آقایان مراجع حتی، آقایان مجمع روحانیون و سایر دوستان رفتیم به سراغ آقای خاتمی، از ایشان انکار و از ما ابرام و اصرار که تشریف بیاورید و کاندیداتوری را بپذیرید لذا مقصود من این بود که البته خود ایشان طبعاً با روحیه‌ای که دارند ترجیح می‌دادند در کتابخانه ملی که یک محیط پژوهشی و تحقیقات مناسبی هست و بالطبع با روحیه ایشان هم سنخیت داشت باشد منتهی بر اثر فشار همه دوستان این را پذیرفتند و با اکراه وارد صحنه شدند اما این به معنایی نیست که مثلاً آقای خاتمی مدیون امثال ما هست.

● آقای حجاریان روزنامه‌های طیف دوم خرداد در مقاطع خاص اقدام به بحران‌سازی در جامعه می‌کنند که عمدتاً هم فقط کارکرد حزبی دارد شما بفرمایید این بحران‌سازیها به چه دلیل صورت می‌گیرد. می‌بینیم که یک روز

در ارتباط با قتلهای مشکوک یکبار در ارتباط با قضیه کرباسچی شهردار تهران یکبار در ارتباط با نظارت استصوابی و... در یک فضای ناآرام و متشنج یقیناً به جایی نخواهیم رسید چرا فضا را متشنج می‌کنند؟!

○ می‌فرمایید دربارهٔ قتلها بحران‌سازی کردیم قبل از هر چیزی باید متوجه بود که چون قتلها و سناریوی پیشبرد قتلهای زنجیره‌ای مهم‌ترین بحران ما بوده و اگر مطبوعاتی به انعکاس اینها پرداخته‌اند فقط رسالت مطبوعاتی خودشان را انجام داده‌اند و در اینجور مواقع معمولاً یک نوع چشم‌بندی صورت می‌گیرد که من الان خدمت شما عرض می‌کنم با یک ضرب‌المثل و قصه‌ای که هست «یکبار می‌گویند که خانه یک نفر را دزد زده بود و آمده بود و داد و فریاد می‌کرد همسایه‌ها گفتند که چرا شلوغ می‌کنی، یکی گفت مگر درب خانه را قفل نکرده بودی یکی گفت چرا دزدگیر نگذاشته بودی یکی... همه سؤال پیچش می‌کردند آخر طرف عصبانی شد و گفت: بابا اینطوری که شما می‌گوئید همه تقصیرها گردن من است و دزد هیچ تقصیری نداشته». در این ماجرا هم اینطوری می‌شود. می‌گوئید چرا دربارهٔ چنان ماجرا پیگیری کردی، چرا فلان موقع جیغ و داد کردی چرا... آقا قتلها را کسی دیگر انجام داده یک جریانی آمده زنجیره‌ای قلتها را انجام داده است یا در مسائل دیگر، تمام مسائلی که روزنامه‌ها مبادرت به انعکاسش می‌کنند فی‌الواقع مقولات آسیب شناختی داخل ساخت سیاسی و اجتماعی ما هست و مطبوعات فقط آنها را بر آفتاب می‌افکنند...

یکدیگر به مبارزه برمی‌خیزند. روز ۲۸ رجب ۱۳۲۸، ۴ نفر از دیوار خانه بهبهانی بالا رفته و او را در اتاقش ترور می‌کنند. ترور سیدعبدالله بهبهانی که یکی از رهبران اصلی انقلاب مشروطه بود به حزب دموکرات و تقی‌زاده نسبت داده می‌شود. مرحوم کسروی می‌نویسد «یکی از ایشان رجب نام، سرابی بود که از قفقاز آمده در تبریز در شمار مجاهدان قفقازی در جنگها دست داشت... پس از کشته شدن بهبهانی در تهران نایستاد و دوباره به تبریز برگشت و در آنجا بود تا در جنگ محرم ۱۳۳۰ با روسیان تیری در دهانش خورده، کشته گردید. می‌گویند شادروان بهبهانی را نیز از دهانش زده بودند». اعتدالیون از ترور رهبر خود بر می‌آشوبند و چند روز بعد «علی محمدخان تربیت» و «سیدعبدالرزاق خان» از اعضای حزب دموکرات را در خیابان لاله‌زار ترور می‌کنند. در این ترور «حسین نوروزاف» و «آقابالا»، به عنوان قاتلین نام برده می‌شوند. عبدالرزاق خان کلیشه‌ساز بود و کلیشه معروف به «عدل مظفر» با شیر و خورشید و تاریخ امضای فرمان مشروطه که به عنوان آرم مشروطه ایران بر سر در مجلس شورای ملی نصب شده بود از کارهای اوست. همان روزها «رسول‌زاده» در سرمقاله خود در «ایران‌نو» به اعتراض به این ترور با تیمور از منسوبان عمواوغلی یاد کرد که در خیابان لاله‌زار به دست آدمهای مشهدی صادق کشته شد. و همچنین از کسانی چون «ناصرالملله»، «امین‌الملک»، «حجت‌الاسلام سیدعبدالله» نام می‌برد که در آن روزها ترور شده بودند.

در برابر اعتراض عمومی به قتل سیدعبدالله بهبهانی، تقی‌زاده با قرض گرفتن ۴۰۰ تومان هزینه راه از مجلس، راهی فرنگ می‌شود. عمواوغلی نیز از ایران فرار کرده به اروپا می‌رود تا بعدها که در نهضت جنگل بار دیگر فعال شد و سرانجام نیز در سالهای آخر نهضت جنگل کشته شد.

بدون قانون هیچ خط قرمزی را نمی‌توان پذیرفت*

● موارد اتهام شما چه بود؟

○ آن‌طور که در دادگاه مطبوعات گفته شده طرح موارد اتهام جرم است و بنده تنها مجاز به اعلام تعداد شاکیان خود هستم.

● شاکیان شما چه کسانی هستند؟

○ در مجموع ۲۹ مورد شکایت از من صورت گرفته است. شاکیان هم عبارتند از: حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی، وزارت اطلاعات، دانشگاه آزاد، رئیس هیأت نظارت بر انتخابات شورای شهر، تعدادی از نمایندگان مجلس، اتاق بازرگانی، جمعیت مؤتلفه، روابط عمومی دادسرای نظامی، ستاد احیاء امر به معروف، یک مورد هم یک شخص حقیقی به واسطه انتشار خبری در صفحه حوادث.

● فکر می‌کنید کدامیک از این شکایت‌ها برای شما مشکل ساز شود؟

○ به نظر من هیچ کدام از موارد اتهامی محکمه‌پسند نیست و فکر می‌کنم اگر دادگاه با یک هیأت منصفه نه «مُنصّفه» [نصف کننده] تشکیل شود تبرئه شوم.

---

*. پیام امروز، شماره ۳۱، تیر ماه ۷۸

● برای شما، ۲۵ میلیون تومان وثیقه در نظر گرفته شده است که تاکنون بیشترین میزان وثیقه است. فکر می‌کنید باز هم به این رقم افزوده شود؟

○ بله، به گفته قاضی دادگاه در صورت مطرح شدن موارد جدید، احتمال افزایش میزان وثیقه هست.

● فکر می‌کنید دلیل به وجود آمدن جو کنونی برای مطبوعات چیست؟ منظور من احضار مدیران مسؤول به دادگاه آن هم در شرایطی است که هیأت منصفه وجود ندارد.

○ در ظاهر چنین بیان می‌شود که گویا ما اکنون در شرایط جنگ و محاصره شدگی قرار داریم. یعنی ادعا می‌شود که مطبوعات به عرصه تاخت و تاز عناصر نامحرم تبدیل شده‌اند، مطالبی علیه مبانی انقلاب، خلاف عفت عمومی، مخل امنیت ملی و... منتشر می‌کنند. اما واقعیت در پس این داعیه موجه‌نما چیز دیگری است. در حقیقت قصد بر این است که یک جناح را در آستانه انتخابات مجلس ششم از ابزارهای اطلاع رسانی و ارتباطی محروم کنند.

● آقای حجاریان اگر بحث‌هایی که اکنون در باره مطبوعات در میان است، در زمان جنگ هم مطرح می‌شد، شما برای آرام کردن فضا چه سیاستی را توصیه می‌کردید؟

○ ببینید دوران جنگ، برای همه کشورها یک دوران خاص است و طبیعی است که وضع مطبوعات در آن با شرایط عادی تفاوت بکند. در زمان جنگ، همان‌طور که شهرها به هنگام حملات هوایی شبانه دشمن خاموش می‌شوند تا در حقیقت در پناه این خاموشی شهرها ایمن بمانند، تاریکی و استتار بر سایر عرصه‌های زندگی، از جمله فعالیت مطبوعات، هم سایه افکن می‌شود. اما دوران پس از جنگ، دوران شفافیت است. به خصوص در دولت آقای خاتمی باید فضای فعالیت‌های سیاسی کاملاً

روشن باشد. درست مثل زمین مسابقات فوتبال، که چنان با پروژکتورهای قوی روشن می‌شود که هیچ نقطه و زاویه‌ای از آن در تاریکی باقی نمی‌ماند. این مثال عیناً درباره مطبوعات و فعالیت‌های مطبوعاتی هم صادق است. در حقیقت مطبوعات باید وسیله‌ای برای روشنگری، شفاف کردن و انتقال سریع اطلاعات باشند. بنابراین فضای فعالیت در دوران جنگ و پس از آن کاملاً متفاوت است. البته من معتقدم در زمان جنگ و در زمان وزارت ارشاد آقای خاتمی فضای نسبتاً شفافی بر مطبوعات حاکم بود که اعتقادی به سانسور در همان دوران وجود نداشت.

● بحث زیادی دربارهٔ وجود یک خط قرمز و ضرورت رعایت آن در مطبوعات می‌شود. آیا شما با چنین بحثی موافق هستید؟

○ خط قرمز را قانون باید مشخص کند و نمی‌توان با این موضوعات برخورد سلیقه‌ای کرد. تعریف خط قرمز و یا در واقع تعیین چارچوب‌های قانونی هر نوع فعالیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برعهده قانون‌گذار است. بنابراین مادام که حریمی در قانون تبیین نشده باشد هیچ چیزی را به عنوان خط قرمز نمی‌توان پذیرفت.

● با توجه به نوع نگرش صبح امروز، احتمال تعطیل شدن روزنامه را می‌دهید؟

○ نه. عقل سلیم حکم می‌کند که این اتفاق نیفتد. زیرا اولین برداشت این خواهد بود که بستن صبح امروز یک عمل جناحی و خطی است که طبعاً پی آمد تبلیغاتی منفی برای تعطیل‌کنندگان در آستانه انتخابات مجلس خواهد داشت. در ضمن همان‌طور که گفتم شکایاتی که تا به حال مطرح شده، ارزش قضایی و حقوقی ندارد و اساساً محکمه‌پسند نیست. به هر حال در کار مطبوعاتی این یک دغدغه دائمی است که در موضوعی

که اصلاً فکرش را نمی‌کردید، مشکلی اساسی به وجود بیاید. در کشور ما همیشه هزینه انجام کار سیاسی زیاد و فایده آن کم است.

● مدیریت بسیاری از روزنامه‌هایی که هم اکنون منتشر می‌شوند از افراد شاخص درون حکومت هستند. به نظر شما پس چرا این روزنامه‌ها متهم به توطئه و کار نفوذی و... می‌شوند؟

○ تئوری توطئه در کشور ما تئوری رایجی است. و بر این اساس بی‌دلیل نیست که با اندک قرینه‌ای مرتباً ستادهای توطئه‌ای را هم کشف می‌کنند. در حالی که اگر بنابر این‌گونه ارزیابی باشد، باید همین صحبت را دربارهٔ دانشگاه‌ها، رادیو و تلویزیون و... هم کرد و همه چیز را ملعبه دست توطئه و توطئه‌گر بدانیم. در این صورت هر نوع فعالیت اجتماعی متوقف خواهد شد.

● آیا شما به قانون کنونی مطبوعات انتقادی دارید؟

○ بله. هر قانونی بنا بر مقتضیات زمان نوشته شده است و احتمال ناهماهنگی آن با تحولات اجتماعی وجود دارد. اما اگر بر این مبنا حرکت کنیم که از آن چه موجود است دست برداریم و به چیزی واهی و موهوم که هنوز در دستور کار مجلس قرار نگرفته، چنگ بزنیم عملی دور از احتیاط است. به خصوص که پیش‌نویس طرح دو ایراد اساسی دارد. در قانون اساسی پیش‌بینی شده است که محکمه صالح برای رسیدگی به جرایم مطبوعاتی، باید علنی و در حضور هیأت منصفه، به عنوان وجدان عمومی، برگزار شود. اما در طرح نمایندگان از این دو موضوع فاصله زیادی گرفته شده است. از یک سو به بخشی از جرایم مطبوعاتی خارج از دادگاه مطبوعات و توسط دادگاه‌های دیگر رسیدگی خواهد شد و از سوی دیگر مکانیزمی برای انتخاب هیأت منصفه در نظر گرفته شده، که با ماهیت و فلسفه وجودی هیأت منصفه مغایر است.

● **آیا شما از سیاست‌های وزارت ارشاد راضی هستید؟**

○ همیشه می‌توان دستگاه‌ها را مورد نقد قرار داد، ولی باید به محظورات آنها هم توجه کرد. وزارت ارشاد و هیأت نظارت، که با ترکیب آن سه به دو در جهت جبهه دوم خرداد است، می‌توانستند قوی‌تر از این عمل کنند. در برخی موارد هیأت نظارت امر به تعطیل مطبوعات داده است، که می‌توانست چنین نکند. در واقع شتابزده و تحت تأثیر جو چنین کرد.

آیا استفهام و پرسش مترادف توهین است؟*

● شنیده شده است که رازینی (رییس دادگستری استان تهران) به عنوان مدعی‌العموم از روزنامه صبح امروز به دلیل چاپ نامه یکی از خوانندگان با عنوان «دو خط موازی یکدیگر را قطع نمی‌کنند...» به دادگاه شکایت کرده‌اند. توضیح دهید که ادعای ایشان در شکایت طرح شده در مورد محتوای این نامه چه بوده است؟

○ با نام و یاد خدا. در ادعانامه آقای رازینی به نامه چاپ شده از سه نظر اشکال وارد شده است و در سه مورد از محتوای آن شکایت شده است. نخست ادعا شده است که این نامه حاوی تشکیک در آیات قرآنی است، دوم ادعا شده است که این نامه حاوی توهین به انبیا عظام می‌باشد. و سوم ادعا شده است که برخی از جملات این نامه حاوی افکار مرتدانه است و در آن الوهیت انکار شده و در افعال خداوند تشکیک صورت گرفته است.

● اگر اجازه دهید. با یکدیگر تک تک ادعاهای مطرح شده را مورد بررسی قرار دهیم. آیا به نظر شما در نامه چاپ شده نسبت به آیات قرآن کریم تشکیک صورت گرفته است؟

---

* روزنامه خرداد، شماره ۱۸۶، ۱۲ مرداد ۱۳۷۸

○اولاً مجموعه سؤالاتی که نویسنده در مورد قصه حضرت یوسف (ع) مطرح کرده است، ارتباطی با قصه حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم ندارد. قراین متعددی در نامه وجود دارد که نشان می‌دهد نویسنده نامه قصه حضرت یوسف(ع) را در منابعی غیر از قرآن کریم خوانده و یا از تصور موجود در میان عامه مردم در مورد این قصه مطلع بوده است و براین اساس سؤالاتی را طرح کرده، می‌دانیم که از قصه حضرت یوسف (ع) تقریرهای مختلفی وجود دارد. یک تقریر، تقریر قرآنی آن است که به «احسن‌القصص» مشهور است، اما تقریر توراتی و تقریرهای عامیانه و شاعرانه و هنرمندانه دیگری نیز از این قصه وجود دارد که ارتباطی با تقریر قرآنی آن ندارد. قرائنی وجود دارد که حکایت از محوریت تقریر غیرقرآنی قصه در ذهن پرسشگر نویسنده نامه می‌نماید. به طور مثال نام مادر حضرت یوسف (ع) (راحیل) در نامه آمده است و این نام در قرآن نیامده. به علاوه گفته شده که شمعون فرزند یعقوب (ع) حدود ۶۰ سال سن داشته، یا گفته شده که طایفه حضرت یعقوب بیش از هزار نفر بوده‌اند، یا گفته شده است که برادر مادری حضرت یوسف (ع) بنیامین بوده است. شما می‌دانید که هیچ کدام از داده‌های پیش گفته در قرآن کریم نیامده است. بنابراین قصه مورد ارزیابی نویسنده نامه ربطی به قصه قرآنی یوسف (ع) ندارد و از منابع دیگری گرفته شده است.

ثانیاً در متن نامه تنها یک جا از قرآن نام برده شده است، که به اختصار در مورد آن توضیح می‌دهم. در نامه گفته شده: «در بین تفاسیر، تفسیر ناشی (ممکن است غلط املایی باشد) از قرآن که متعلق به علامه برقعی است نوشته: برادران یوسف او را به کاروانیان فروختند. اگر این هم صحت داشته باشد، سؤالات دیگری مطرح می‌شود». بعد نویسنده تعدادی سؤال مطرح می‌کند. دقت داشته باشید که این سؤالات نه از قرآن

کریم بلکه از تفاسیر شاذی است که برقعی از آیات قرآن کرده است.

همانطور که می‌دانید آقای برقعی در ایران متهم به وهابی بودن است و بعد از انقلاب اسلامی نیز مشکلاتی داشته. پرسش کردن از تفسیر آقای برقعی و حتی زیر سؤال بردن آن چه ربطی به تشکیک در آیات قرآن دارد؟

بنابراین همانطور که دیده می‌شود نه قصه قرآنی یوسف و نه آیات قرآن در این مورد در متن نامه تشکیک قرار نگرفته‌اند.

● **فرض کنید کسی فهم و درک عرفی از آیاتی از قرآن را زیر سؤال ببرد و آن را مغایر با عقل بشری بداند، آیا این کار تشکیک در وحی و آیاتی قرآنی محسوب می‌شود؟**

○ برای پاسخ به این سؤال لازم است قدری در مورد وحی و عقل توضیح دهیم. در مباحث دینی ما بحثی داریم به عنوان «وحی قطعی» و «وحی ظنی». در ذیل این بحث گفته می‌شود که به یک متن منسوب به وحی زمانی و وحی قطعی گفته می‌شود که: قطعی‌الصدور باشد (انتساب آن به وحی قطعی باشد) قطعی الدلاله باشد (معنا و مفهوم آن کامل روشن و مشخص باشد و امکان برداشت‌های مختلف از آن نباشد) و قطعی‌الجهت باشد (با هدف بیان حکم و نظر الهی و نه تقیه و غیر آن طرح شده باشد). قرآن کریم از نظر ما شیعیان قطعی‌الصدور است. اما بسیاری از آیات آن قطعی‌الدلاله نیست و می‌توان از آنها برداشت‌ها و تفسیرهای متفاوت ارائه کرد. از این رو تشکیک در صدور آیات از مصدر وحی تشکیک در قرآن است اما تشکیک در دلالت آنها به این معنا نیست. در مورد کثیری از احادیث هم می‌توان در صدور، هم در دلالت و هم در جهت آنها تشکیک کرد. هر گاه یک متن منسوب به وحی یکی از موارد سه گانه فوق را نداشته باشد، دیگر «وحی قطعی» نیست بلکه «وحی ظنی» محسوب

می‌شود. در مورد عقل هم‌چنین طبقه‌بندی داریم. هر گاه یک استدلال عقلی از مواد یقینی باشد و صورت استدلال نیز یقین‌آور باشد با «عقل قطعی» مواجهیم ولی اگر یکی از این دو خدشه‌دار شود دیگر عقل قطعی نداریم و با «عقل ظنی» مواجهیم. هر گاه میان «عقل قطعی» با «وحی ظنی» مغایرت دیده شود تقدم با «عقل قطعی» است. هر گاه میان «وحی قطعی» با «عقل ظنی» تضاد باشد تقدم با «وحی قطعی» است. اگر میان «عقل قطعی» و «وحی قطعی» مغایرت افتد هیچ‌کدام را نمی‌توان اولویت داد و برگزید چون هر کدام را بپذیریم پایه دیگری را نیز سست کرده‌ایم. در مورد مواد بحث شده در نامه حتی اگر فهم عرفی از آیات قرآنی هم مورد پرسش بود مغایرت «وحی ظنی» با «عقل ظنی» بود و هیچ صدمه‌ای به قرآن کریم نمی‌زد.

● **حال قدری در مورد ادعای دوم یعنی «توهین به انبیاء عظام» توضیح دهید.**

○ در این مورد نیز می‌توان با قاطعیت گفت که در نامه چاپ شده هیچ توهینی به انبیاء عظام صورت نگرفته است. برای روشن شدن این مطلب نگاهی به اسامی آمده در متن نامه مفید خواهد بود. چند اسم خاص در این نامه آمده است: حضرت یعقوب (ع)، حضرت یوسف (ع)، راحیل (مادر حضرت یوسف)، بنیامین (برادر تنی حضرت یوسف) و شمعون (برادر ناتنی حضرت یوسف). از میان اینها دو تن پیامبر نیستند (راحیل و شمعون) بنابراین آنچه در مورد آنها گفته شده توهین به انبیاء نیست. در مورد بنیامین نیز نمی‌دانم که آیا بعداً به رسالت برگزیده شده است یا خیر؟ اما هر چه هست در نامه هیچ توهینی به او نشده است. می‌ماند حضرت یوسف (ع) و حضرت یعقوب (ع). در مورد حضرت یوسف (ع) بخشی از سؤالات مطرح شده مربوط به به دوران کودکی ایشان است (مثلاً هنگام بیرون آورده شدن از چاه که گفته می‌شود

حدود ۸ سال داشته‌اند) یا مربوط می‌شود به دورانی که هنوز پیامبر قبل از ایشان (حضرت یعقوب (ع)) در قید حیات بوده‌اند و از این رو مسؤولیت پیامبری بر دوش ایشان بوده است. در هر دو صورت پرسش از افعال حضرت یوسف (ع) را نمی‌توان تشکیک در افعال، انبیاء قلمداد کرد و اساساً جملات پرسشی که انشائی هستند افاده صدق و کذب نمی‌کنند تا بگوییم واجد مضمون خبری‌اند. کم و بیش می‌دانیم که از آغاز دوران نبوت حضرت یوسف (ع) اطلاع چندانی در دست نداریم و نامه نیز در این مورد ساکت است. در مورد حضرت یعقوب (ع) نیز تنها یک پرسش مطرح شده و آن این‌که آیا ایشان به چراگاهی که ادعا می‌شد حضرت یوسف (ع) در آن توسط گرگ‌ها کشته شده است رفته است یا خیر؟ در نامه حتی گفته نشده که «چرا» نرفته است یعنی قصد تعریض هم نبوده است فقط پرسش از رفتن شده است. آیا این پرسش را باید توهین تلقی کرد؟ به راستی از چه زمانی استفهام و پرسش مترادف توهین شده است. توهین نسبت دادن یک فعل و صفت به فرد است ولی استفهام‌طلب درک بیشتر است و این دو فاصله‌ای بزرگ از یکدیگر دارند.

● **قدری هم به اشکال آخر بپردازیم. عنوان نامه که برگرفته از بخشی از نامه است چنین القا می‌کند که افعال خداوند غیرعقلانی است (نعوذبالله) و شاید همین به معنای کفرآمیز بودن و وجود زمینه‌های ارتدادی در نامه باشد. در این باره چه توضیحی دارید؟**

○ اجازه دهید نخست صورت مسأله را روشن کنیم. ممکن است از مجموعه نامه کسی استنباط کند که چون داستان مورد ارزیابی کاملاً غیرعقلانی است بنابراین تنها با فرض این‌که خداوند وقایع غیرعقلانی را مجاز می‌شمرد، می‌توان به این قصه باور کرد. مانند این‌که خداوند مجاز

در سال ۱۲۸۹ صنیع‌الدوله وزیر مالیه به دست دو گرجی ترور می‌شود. قاتلان به سفارت روس پناهده شده و از سرنوشت آنان اطلاع چندانی در دست نیست. انقلاب مشروطه ظاهراً پیروز شده بود اما بسیاری از انقلابیون در آن روزگار بر آن بودند که انقلاب منحرف شده و به اهداف خود نرسیده است. «شیخ محمد خیابانی» با چنین اندیشه‌ای در سر، پرچم «قیام آذربایجان» را بر می‌افرازد. در تبریز چندین ترور سیاسی به اوج گیری قیام او کمک می‌کند. در خرداد ۱۲۹۰ «ملاحمزه» یکی از سردستگان مستبدین شبانه ترور می‌شود. در ۲۲ مهر برابر با ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۶ هنگام عصر «مجدالملک فخرالمعالی» مدعی‌العموم دوران حاکمیت دوران حاکمیت استبداد در تبریز و «محمدخان» کدخدای محله امیرخیز در همان دوران به دست دموکراتهای طرفدار خیابانی ترور می‌شوند. «میرزا نعمت‌الله‌خان جاوید» صاحب امتیاز و نویسنده روزنامه «کلید نجات» در راه میانه و تبریز در ۷ محرم ۱۳۳۶ ترور می‌شود. او در آغاز مشروطه‌خواه بود اما در زمان مرگ از مخالفان جنبش خیابانی به شمار می‌آمد. در ۱۳ آبان همان سال در بازار «صفی‌حسام»، «نظام مراغه‌ای» و شب آن روز «میرزاعلی لطفعلی ملک‌التجار» که به بدخواهی مشروطه مشهور بودند ترور می‌شوند. فردای آن روز نیز «سردار مظفر چاردولی» و «محمودخان حسام‌نظام» پسر عموی «صمدخان» به قتل می‌رسند. پس از آن «حاجی میرزا کریم» امام‌جمعه و پسرش «حاجی بیوک‌آقا» در مجلس ترحیم «حاجی عدل‌الملک» در محله «ششکلان» تبریز ترور می‌شوند. این ترورهای پی در پی فضای تبریز را آشفته می‌کند و به شیخ‌محمد خیابانی نسبت داده می‌شود.

در تهران «ناصرالملک» نخست‌وزیر شده و پس از او «وثوق‌الدوله» که نام او با قرارداد ننگین ۱۹۱۹ همراه است به‌نخست‌وزیری می‌رسد.

بداند که دو خط موازی یکدیگر را قطع کنند و همین بحث موجب شبهه کفر آمیز بودن نامه شده باشد.

در این مورد نیز توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنم.

اولاً فرض کنید کسی معتقد باشد یک قصه غیر قرآنی مانند آنچه مبنای پرسش‌های نویسنده نامه بوده است، در نهایت به بن‌بست می‌رسد و کاملاً غیرعقلانی و حتی ضد عقلانی است. این چه ربطی به دینداری فرد معتقد دارد؟!

ثانیاً چه کسی می‌تواند با قاطعیت بگوید اعتقاد به این‌که دو خط موازی می‌توانند یکدیگر را قطع کنند، اعتقادی کاملاً ضد عقلانی است؟ امروز می‌دانیم این‌که برخورد دو خط موازی با یکدیگر محال است، بر مبنای اصول موضوعه هندسه اقلیدسی است. اگر اصول موضوعه را تغییر دهیم و مثلاً به هندسه ریمانی، لباچفسکی و هندسه غیر مسطحه برویم، مسأله به گونه‌ای دیگر خواهد بود. به طور مثال در هندسه غیر مسطحه دو خط موازی مانند دو نصف‌النهار یکدیگر را در قطب قطع می‌کنند.

ثالثاً در تمثیل دو خط موازی یک تشبیه شاعرانه زیبا نیز وجود دارد! آن این است که به خواست خداوند علی‌رغم تمام موانع موجود در نهایت دو فرد که قرار بود تا آخر از یکدیگر دور بمانند (حضرت یعقوب (ع) و حضرت یوسف (ع)) به یکدیگر رسیدند و وحدت حاصل آمد.

رابعاً می‌دانید که در مباحث کلامی ما دو گونه محال از یکدیگر متمایز می‌شوند: محال عادی و محال عقلی. آنچه که قدرت خداوند به آن تعلق نمی‌گیرد «محال عقلی» است و نه «محال عادی». محال عادی در معجزات به وقوع می‌پیوندد و از صورت محال بودن خارج می‌شود. با پذیرش یک اصل موضوعه در هندسه مسأله از صورت محال عقلی خارج

می‌شود و می‌تواند موضوع اراده خداوند متعال قرار گیرد.

خامساً فرض کنید کسی مانند اشاعره به عدم لزوم عقلانیت (به معنای بشری) در افعال خداوند قائل باشد و بگوید «افعال الله لایعلل». آیا این به معنای کفر و ارتداد است؟ آیا همه اشاعره کافر محسوب می‌شوند؟

● **با توضیح شما آیا مسأله کفرآمیز و ارتدادی بودن مضامین نامه منتفی است؟**

○ تعریف کفر و ارتداد در فقه ما کاملاً روشن است. ارتداد یعنی کافر شدن یک مسلمان. کافر نیز به طور مشخص در رساله امام خمینی (ره) تعریف شده است. کسی که منکر خدا، یگانگی خدا و نبوت پیامبر اکرم (ص) شود یا یکی از ضروریات دین را که انکارش به انکار یکی از سه مورد فوق برگردد را انکار نماید، کافر محسوب می‌شود. هیچ‌کدام از موارد فوق را نمی‌توان در متن نامه یافت. متن نامه حکایت از متدین بودن نگارنده آن می‌نماید و ظاهراً او با انگیزه و دغدغه دینی به نگارش نامه اقدام کرده است. پرسیدن از مواردی که عقل عرفی ما آن را به راحتی نمی‌پذیرد، طبیعت هر انسان و حق اوست. یک بار به داستان حضرت موسی (ع) و عبد صالح در قرآن مراجعه کنید. حتی شخصیتی چون حضرت موسی (ع) نمی‌تواند در مقابل آنچه که ظاهراً نادرست می‌نماید ساکت بماند و در مقابل قصاص قبل از جنایت موضع می‌گیرد. استاد مطهری نیز می‌گفت درس قرآن این است که ما نیز نباید در مقابل چنین مواردی ساکت و تسلیم باشیم. پرسیدن و تلاش برای درک مصالح و حکمت‌های افعال حق ما انسان‌هاست.

● **در پایان اگر توضیحی برای تکمیل بحث در این مورد دارید، بفرمایید.**

○ قرآن کتاب هدایت است و محور اصلی آن ایجاد ارتباط میان انسان و خداوند متعال و نشان دادن راه رفتن به سوی خداوند به انسان‌هاست. سایر مباحث مطرح شده در قرآن برای یاری رساندن به این هدف

اصلی‌اند. به تعبیر یکی از علما مباحث تاریخی و طبیعی در قرآن به صورت استطرادی و تطفلی مطرح می‌شوند و در خدمت تذکر و توجه دادن انسان به مبدأ و معادند. از این رو از قرآن کریم نمی‌توان توقع یک کتاب طبیعی یا تاریخی را داشت و از این رو ممکن است این مباحث با اجمال کامل در آن طرح گردند. پیدایش ابهام در زمینه این گونه مباحث عادی است و ضرورت بهره‌گیری از سنت و عقل برای تفسیر از همین جا ناشی می‌شود. پاسخ‌های مختلفی به پرسش‌های مطرح شده در نامه در روزنامه صبح امروز به چاپ رسیده است که کاملاً هم قانع‌کننده بوده‌اند. رسالت اندیشمندان دینی ما پاسخگویی به همین گونه پرسش‌هاست و طرح این پرسش‌ها یعنی رونق بخشیدن به اندیشه‌ها و گفت‌وگوهای دینی. با توجه به آنچه که گفته شد به نظر می‌رسد که هیچ یک از اشکالات مطرح شده در مورد نامه وارد نیست و چاپ این نامه نیز هیچ‌گونه مغایرتی با رسالت مطبوعاتی ما برای تقویت مبانی اندیشه دینی ندارد.

نگاه سعید حجاریان به انتخابات مجلس ششم[1]

سعید حجاریان گفت: اگر خشونت‌طلبان اجازه ندهند که انتخابات منصفانه‌ای برگزار شود و چنانچه بعد از مشخص شدن نتایج مرحلهٔ نخست احساس باخت کنند، قطعاً به ابزارهای دیگری دست می‌زنند.

عضو جبهه مشارکت که روز گذشته در گفت و گو با ایسنا سخن می‌گفت افزود: در صورتی که این نیروهای خشونت‌طلب به نتیجه برسند، باید منتظر بود که شاهرگ انقلاب یعنی آزادی و جمهوریت خدشه‌دار شود.

وی در ادامه افزود: قطعاً هنگامی که جمهوری و آزادی فراموش شود و میزان، رأی ملت نباشد آنگاه شعارهای امام و انقلاب به پایان رسیده است.

حجاریان، بحران‌سازان و تشنج‌آفرینان فضای سیاسی موجود جامعه را، کسانی دانست که از صندوق رأی می‌ترسند و فکر می‌کنند که نتایج

---

۱. مشارکت، ۲۸ بهمن ۱۳۷۸، شماره ۳۹.

دریافت شده این انتخابات به زیان آنها پایان می‌یابد.

وی افزود: این افراد در شرایط گلخانه‌ای و با استفاده از رانت‌های سیاسی تنفس می‌کنند و از زیان‌رسانان اصلی این انتخابات به شمار می‌آیند.

وی در تحلیل سخن خود مبنی بر این که آنهایی که چوب لای چرخ دولت می‌گذارند، برچیده خواهند شد گفت: آن نیروهایی را که توطئه می‌کنند و امنیت ملی را مخدوش می‌نمایند و سیاستها و استراتژی‌های ملی را ویران می‌کنند، باید به مردم شناساند که به وسیله آنها به مجلس راه نیابند.

حجاریان ضمن اینکه حساب توطئه‌گران با منتقدان منصف فرق می‌کند، گفت: من می‌خواهم در مجلس، مخالف منصف هم باشد چراکه انتقاد، زمینه رشد را بالا می‌برد.

وی آزادگی و شجاعت را از صفات نمایندگان برتر دانست و گفت: دوران ما، دوران قهرمانهای منفردی مثل مدرس نیست، دوران سازمانهای قهرمان است. سازمانهایی که به دنبال نیروهای اجتماعی سازمان یافته قهرمان می‌باشد.

حجاریان در ادامه افزود: با وجود سکوت رادیو و تلویزیون در مورد انتخابات، به وسیله فعالیتهای روزنامه‌های مستقل، تبلیغات شفاهی دانشجویان و گفته‌های ریاست جمهوری قطعاً میزان مشارکت مردم بالا خواهد رفت.

وی در بخش دیگری از این گفتگو در ارزیابی عملکرد مجلس پنجم نیز گفت: مجلس پنجم بعد از انتخابات دوم خرداد هرگز کارنامه خوبی نداشت و نتوانست خود را با اصلاحات پیشنهادی آقای خاتمی سازگار کند.

حجاریان افزود: اگر چه مجلس پنجم با اکثریت جناح راست شکل گرفت، اما در طول عمر خود کم‌کم فراکسیون خط امام (ره) هویت خود را پیدا کرد و به تدریج قدرت گرفت و حتی در مواقعی به موازنه با جناح راست نیز رسید.

وی ترکیب هیأت رئیسه مجلس پنجم را به دلیل وجود عناصر متمایل به حزب‌الله مجلس، بهتر از ترکیب هیأت رئیسه مجلس چهارم ارزیابی کرد و گفت: ترکیب هیأت رئیسه مجلس چهارم تقریباً یک دست راست بود. اما در مجلس پنجم، ریاست برخی از کمیسیونها را همفکران با دوم خرداد برعهده داشتند.

وی جهت دادن جناح راست در بعضی از طرحها مانند قانون انتخابات و قانون مطبوعات را بی‌اثر بر شمرد و افزود: در مجلس پنجم جناح چپ، گنجایش آبستراکسیون را داشتند و حتی توانستند در برخی از موارد از این اهرم قدرت استفاده کنند.

حجاریان همچنین اظهار داشت: مجلس ششم با تحولی که در ساختار ترکیبی مجلس ایجاد می‌شود، قطعاً خواهد توانست به جوهره برنامه‌های آقای خاتمی یعنی نوسازی و اصلاحات سیاسی وفادار بماند.

وی گفت: به لحاظ طبع اجتماعی، ما یک فراکسیون ۷۰ درصدی از نمایندگان دوم خردادی را در مجلس خواهیم داشت. البته دوم خرداد الزاماً اختصاص به یک گروه ندارد چرا که هر نیروی مستقلی که ملتزم به دوم خرداد و تعهدات آن باشد جزو این نیروهاست.

مدیر مسؤول روزنامه صبح امروز درباره ترکیب نیروهای جناح راست در مجلس ششم اظهار داشت: نیروهایی که از جناح راست وارد مجلس می‌شوند افرادی هستند که خود را با شرایط اجتماعی سازگار کرده و بیشتر خود را در روند مدرنیزه قرار داده‌اند. وی حضور این افراد در

مجلس را ضروری دانست و افزود: ما به دنبال به وجود آمدن یک مجلس یک دست و آرام نیستیم، بلکه معتقدیم در مجلس باید رقابتها و مناقشات سیاسی وجود داشته باشد، زیرا قانون امری بین‌الاذهانی می‌باشد که بر اثر تعاطی افکار و تضارب آراء به وجود می‌آید و اگر غیر این باشد قانونی یک سویه و یک طرفه خواهد بود.

عضو شورای شهر تهران، تصحیح قانون انتخابات، بازنگری قوانین گذشته، تنظیم قواعد رقابت سیاسی و وضع قوانینی که به نهادینه کردن مشارکت اجتماعی می‌پردازد را از اولویت‌های مجلس ششم برشمرد و در ادامه افزود: تقویت نظام حزبی، نظام اتحادیه‌ها، مطبوعات مستقل و طرح تقسیمات کشوری، جزو مواردی است که سیمای سیاسی کشور ما را دگرگون می‌سازد.

وی وضع قوانینی را که باعث تقویت روحیه کارآفرینی و افزایش امکان اجرای تز مولودیت در نظام اقتصادی شود، را از دیگر اولویت‌های مجلس عنوان کرد و با بیان این نکته که مجلس، پیش از استیفای حق مردم، باید حق خود را استیفا کند، اظهار داشت: سمت‌گیری‌های سیاستهای خارجی باید از مجلس صادر شود. ولی ما عملاً می‌بینیم که مراکز موازی با مجلس کار قانونگذاری می‌کنند. پس مجلس موظف است که نقش این مراکز موازی تقنینی راکاهش دهد. سعید حجاریان مطبوعات مستقل را یکی از موجهای آفریده شده دوم خرداد توصیف کرد و گفت اگر از لحاظ کمی، وضعیت مطبوعات ما به حالت اشباع رسیده باشد اما از نظر کیفیت، مطبوعات ما بیشتر پیرو معقولات و فضای سیاسی روز باشند با رسانه‌های مطبوعاتی جهان فاصله زیادی دارند. وی هدف بخشی از هجوم‌های اخیر به زبان وزارت ارشاد را شخص آقای خاتمی و برنامه‌های ایشان یادکرد و گفت: قطعاً وزیر ارشاد به عنوان فردی متدین و

فاضل نگرانی‌های دینی مراجع و متشرعین را درک می‌کند و در سیاست‌گذاری‌ها، آن را لحاظ می‌نماید.

سعید حجاریان، تحصن علمای قم و سخنان اخیر آیت‌الله مصباح‌یزدی را یک عمل سیاسی دانست و افزود: آنهایی که این تحصن را راه انداختند، قصدی سیاسی در نظر داشتند و می‌خواستند با ایجاد یک حرکت خشونت‌بار و تحریک‌کننده، فضای انتخابات را تحت‌الشعاع قرار دهند.

تجدید نظر در ساختار پارلمانی ایران الزامی است*

مدیر مسؤول روزنامه «صبح امروز» از صاحبنظران، فعالان سیاسی و نمایندگان دوره ششم مجلس خواست تا به شکلی کارشناسانه در ساختار پارلمانی ایران تجدید نظر کنند.

سعید حجاریان در گفت و گویی با خبرنگار «آفتاب امروز» تأکید کرد: اگر بنا باشد مجلس در رأس همه امور قرار گیرد، ما باید به دنبال تجدیدنظر ساختاری در پارلمان باشیم تا به آن نقطه مطلوب برسیم.

وی با اشاره به اینکه اصلاحات و توسعه قوای مجریه و قضائیه در دستور کار قرار گرفته است، تصریح کرد: قوه مقننه هم مثل قوای دیگر نیازمند تحولات ساختاری است.

این عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت افزود: مجلس برای جاهای دیگر تقنین کرده است. ولی متأسفانه خود قوه مقننه هیچ‌گاه در دستور کار پارلمان قرار نگرفته است و حالا زمان آن رسیده تا یکبار هم که شده برای خودش قانونگذاری کند.

---

*. *آفتاب امروز*، شماره ۱۴۹، ۳۰ بهمن ۱۳۷۸

حجاریان در مورد گسترهٔ این تجدیدنظر ساختاری گفت: اگر مجلس ششم با ترکیب و آرایش جدیدی شکل بگیرد، ابتدا باید در حوزه و مکانیزم قانونگذاری، ساختار قوه مقننه، مراکز پژوهشی که کمک‌کنندهٔ این قوه هستند و چگونگی ارتباط مجلس با مراکز آکادمیک و نیز توده‌های مردم بازنگری شود.

وی نوسازی ساختار پارلمانی را در اولین گام مستلزم یافتن راه درست قانونگذاری دانست و گفت: «نمایندگان و کارشناسان باید ببینند که واقعاً باید چه تحولاتی در مسیر و فرآیند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی صورت بگیرد. آیا قیام و قعودهایی که بسیاری از آنها بدون کار کارشناسی صورت می‌گیرد، درست است؟ آیا واقعاً بهترین مسیر برای قانونگذاری همین است که داریم می‌رویم؟ آیا به جای طرح‌هایی که توسط نمایندگان در دستور کار مجلس قرار می‌گیرد و بعد هزاران ایراد و اشکال بر آن وارد می‌شود، مسکوت می‌ماند، نمی‌توان طرح‌های پخته‌تر و کارشناسی شده‌تری را به مجلس آورد؟ مکانیزم یا ابتکار طرح در مجلس باید چگونه باشد؟»

وی بخشی دیگر از این راهکارها را در تقسیم‌بندی نمایندگان ارزیابی کرد و گفت: «ترکیب هیأت رئیسه، کارکردها و وظایف هیأت رئیسه و رؤسای کمیسیون‌ها باید مورد بررسی قرار گیرد. آیا همین تعداد کمیسیون نیاز داریم که وجود دارد؟ آیا وظایف کمیسیون‌ها یکنواخت و یکسان است؟ آیا نمایندگان دقیقاً متناسب با نیاز کمیسیون‌ها تقسیم می‌شوند یا نه؟»

به عقیدهٔ حجاریان، نظارت بر مصوبات مجلس و نیز دولت شاخصه‌ای دیگر از این نوسازی پارلمانی است. او گفت: «در این عرصه باید دید که آیا مکانیزم‌هایی برای پیگیری قوانین و نظارت بر قوانین مصوب وجود دارد؟ چه تضمینی هست که قوانین طبق ارادهٔ مجلس اجرا

نارضایی عمومی بطور دامن‌گستری همه‌جا پخش می‌شود. مردم و انقلابیون سرخورده و ناامیدند چرا که در پیش چشم آنها انقلاب به راه دیگری می‌رود. رجال وابسته به نیروهای خارجی به ویژه انگلیس و دولتمردان فاسد بار دیگر به قدرت باز می‌گردند. عده‌ای گمان می‌برند که این رجال و دولتمردان، فاسد و وابسته هستند که انقلاب را به گمراهی کشانیده‌اند و از این رو بر آن می‌شوند که با کشتن آنها انقلاب را نجات داده و با ترساندن دولتمردان از انحراف آنان جلوگیری کرده و با ترورهای پر سروصدا مردم را به اعتراض تشویق کنند. چند تن از این مردان کمیته‌ای به نام «انجمن مجازات» را بنا می‌نهند، «کریم دواتگر» ضارب شیخ‌فضل‌الله نوری از اعضای فعال این کمیته است. در گام اول انجمن مجازات «میرزا اسماعیل‌خان» رئیس انبار غله تهران را در سالی که قحطی مردم را می‌آزرد، در ۲۸ بهمن در نزدیکی «گاز ماشین» ترور کرد. پس از او قرعه به نام «متین‌السلطنه» مدیر روزنامه «عصرجدید» افتاد که از سیاستمداران طرفدار انگلیس بود که در خانه‌اش ترور شد. «آقامیرزا محسن‌مجتهد» سومین قربانی بود که در روز پنجشنبه ۱۷ خرداد در راه بازار کشته شد. انجمن مجازات به‌دنبال این ترورها «برادر صدرالعلما» را که در گذشته از پیشگامان مشروطه و در آن زمان هواخواه وثوق‌الدوله بود ترور کرده و «منتخب‌الدوله» خزانه‌دار کل و داماد وثوق‌الدوله را نیز به قتل رسانیدند.

ترورهای پی‌درپی انجمن مجازات جو ترس و هراس را در دل دولتمردان دامن زد. در مجلس و کابینه بحثهای بسیاری به راه افتاد، دولت دچار تزلزل شده بود. در اوج تعقیب انجمن، اعضاء انجمن در ۵ آذر «میرزا احمدخان صفا» مأمور نظمیه و بازجوی آن اداره را که سرپرستی پی‌گیری پرونده را برعهده داشت ترور کردند. این اولین بار بود که یک

شوند؟ بحث مهمی که هست و در قانون اساسی هم آمده، این است که مصوبات هیأت مجریه باید به مجلس برود و مجلس از جهت تطبیق آن با قوانین بر آن اشراف و نظر داشته باشد، صورت می‌گیرد یا اینکه بایگانی می‌شود؟»

مدیر مسؤول «صبح امروز» تأکید کرد: اینها همه موضوعاتی است که به نظر من، حتی باید قبل از تشکیل مجلس ششم، نمایندگانی که انتخاب شده‌اند و می‌خواهند به فراکسیون‌های آتی مجلس بروند، بنشیند و در مورد این مسائل فکر کنند.

حجاریان، استراتژی «نوسازی پارلمان» را یک استراتژی ملی و غیرجناحی توصیف کرد و گفت: همهٔ کسانی که تجاربی طولانی در مجلس دارند و با نظام تقنینی ما آشنا هستند و سال‌ها با این نظام سر و کار داشته‌اند، از هر جناحی که باشند، باید در یک کارگاه پژوهشی سازماندهی شوند و پیشنهادهای خود را برای اصلاح نظام قانونگذاری کشور ارائه نمایند. وی تصریح کرد: مجلس در همان ابتدای تشکیلش، ابتدا باید استراتژی چهارسالهٔ خود را ترسیم کند و بعد استراتژی مملکت را. اول برای خودش برنامهٔ پنج ساله بنویسد و بعد برنامهٔ پنج سالهٔ مملکت را. این استراتژیست سیاسی با اشاره به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، وقوع این جنایت را حاصل ضعف مفرط مجالس چهارم و پنجم دانست و گفت: اگر مجلس تضعیف نشده بود، می‌توانست بر وزارت اطلاعات نظارت کند. این سازمان هم یک وزارتخانه است و طوری نبود که زیر نظر مجلس نباشد. مجلس می‌توانست سؤال کند. تذکر دهد، وزیر را عزل یا استیضاح کند و یا تقاضای تحقیق و تفحص نماید.

وی تصریح کرد: باید یک اطمینان قلبی برای مردم وجود داشته باشد که یک ناظر منبعث از رأی مردم، بر دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی کشور

کنترل دارد، اگر مجلس پنجم یک مجلس قوی بود تا آخر طرح تحقیق و تفحص می‌رفت، ولی دیدید که این طرح هم ناتمام ماند.

حجاریان در مورد تشکیل «کمیسیون نظارت بر دستگاه‌های امنیتی» در مجلس که اکبر گنجی پیشنهاد تشکیل آن را دیروز در مقاله‌ای ارایه کرده بود، گفت: این نیاز به یک کار کارشناسی دارد.

مدیر مسؤول صبح امروز در عین حال افزود: تا الان مسائل مربوط به وزارت اطلاعات به کمیسیون داخلی مجلس ارجاع می‌شد که کمیسیون پر مسؤولیتی است. بنابراین به نظر می‌رسد که این کمیسیون باید به دو کمیسیون تبدیل شود و یا اینکه مسائل امنیتی را به کمیسیون دفاعی مجلس واگذار کنیم.

این عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت در مورد چگونگی نظارت مطبوعات و رسانه‌ها بر دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی کشور گفت: مطبوعات و دستگاه‌های اطلاعاتی همواره کنتاکت‌ها و تناقضاتی با هم دارند و این خاص کشور ما هم نیست و در همه جای دنیا وجود دارد.

حجاریان افزود: ما نمی‌توانیم آن شفاف‌سازی که در مورد دستگاه‌های اقتصادی باید باشد از دستگاه‌های امنیتی هم انتظار داشته باشیم. این دستگاه‌ها لایه‌های پنهانی دارند که باید پنهان هم بماند. وی در عین حال تأکید کرد: وقتی محذورات تمام شد و پس از وقایع، می‌توان اسناد اطلاعاتی را از طبقه‌بندی خارج کرد، در کشور ما هم یکی از قوانینی که باید روی آن کار شود کاهش طبقه‌بندی‌ها و دکلاسیکال کردن پرونده‌های اطلاعاتی است. یعنی پرونده‌ها پس از یک مدت معین، منتشر شوند یا در اختیار محققان قرار گیرند.

حجاریان تصویب این قانون را از جمله طرح‌های مجلس ششم می‌داند، مجلسی که او امیدوار است به «عصارهٔ فضایل ملت» تبدیل شود.

نگاهی به آرا و اندیشه‌های
حجاریان

نگاه حجاریان به دوم خرداد

سعید حجاریان علاوه بر هوش بالای سیاسی تحلیل‌گر توانایی نیز هست او در مقاله‌ای تحت عنوان «تلاقی جمهوریت و مشروطیت» به تحلیل فرایند دمکراتیزه کردن جامعه ما و تأثیر انتخابات دوم خرداد به این روند پرداخته، می‌نویسد: «برای دمکراتیزه کردن جامعه ما دو مسیر وجود داشته است: راه مشروطیت و راه جمهوریّت. در نظریه‌های مربوط به مردم سالاری و فرهنگ دموکراسی این دو مسیر را معمولاً به عنوان بدیلهایی مطرح می‌کنند[1]» به نظر او مشروطیت در تقابل با قدرت مطلقه شکل می‌گیرد آنجا که در مقابل یک قدرت مطلقه، قدرت دیگری ظهور می‌کند تا علاوه بر قانون‌مند کردن قدرت مطلقه، حد و حدود چنین قدرتی را نیز مشخص کند بر همین اساس است که به تدریج عناصر تازه‌تری وارد عرصه سیاست می‌شوند. ریشه پیدایش این قدرت ثانویه در برابر قدرت مطلقه نیز رقابت است. او در این باره می‌نویسد: «در ایران هم با صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه قدرت فائقه

---

۱. *انتخاب نو*، چاپ اول ۱۳۷۷، انتشارات طرح نو، «تلاقی جمهوریت و مشروطیت».

پذیرفت که بخشی از اختیارات خود را به عدالت‌خانه، پارلمان یا قوه مجریه بروکراتیک واگذار کند. البته ممکن است پارلمانی که تشکیل می‌شود و در قدرت سهیم می‌شود فقط حامی یک طبقه باشد مثل اشرافیت زمیندار که در مقابل قدرت سلطنت در انگلیس ایستاد. ولی بعدها طبقات دیگر هم کم‌کم به واسطهٔ منازعات و مشاجرات طولانی سیاسی وارد عرصهٔ سیاسی می‌شوند، و نمایندگان خود را به آن می‌فرستند.[۱]» حجاریان تقدم رقابت بر مشارکت را در راه مشروطیت متذکر می‌شود و در عوض خصوصیت راه جمهوریت را تقدم مشارکت بر رقابت می‌داند. او روحانیان، سوداگران، بازاریان، روشنفکران و بخشی از دربار، که به نوعی با غرب آشنا بوده‌اند، را نخبگان جامعه در زمان مشروطه داشته و آن‌ها را عاملی برای تحدید قدرت می‌داند. اما عامل اصلی تحدید قدرت در راه جمهوریت را توده مردم و مشارکت ایشان دانسته و می‌نویسد: «این دو مسیر در کشور ما همیشه وجود داشته است. البته انقلاب اسلامی راه مشروطیت را نسخ کرد؛ به عبارتی دیگر کسانی که آن مسیر را می‌خواستند طی کنند احساس کردند که مسیر مشروطیت به بن‌بست رسیده است. بعد از استبداد کبیر و پیدایش دولت مطلقه رضاخانی، و به خصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد راه مشروطیت به بن بست رسید.[۲]» حجاریان دوم خرداد را سنتز دو راه مشروطیت و جمهوریت می‌داند، نقطه تلاقی و همجوشی‌ای که فرایند مردم سالاری را در کشور تضمین می‌کند. او نهایت منطقی مشروطیت را مسؤولیت‌پذیری صاحب اختیاران دانسته است: «نهایت منطقی مشروطیت این است که قدرت مشروط است و اصل توازن اختیارات و مسؤولیت‌ها در آن برجسته است؛ یعنی قدرت مشروط، مسؤول و مقید است و به میزانی که

---

۱. پیشین

۲. پیشین

کسی اختیاراتی دارد، به همان میزان عندالناس مسؤولیت هم دارد.[۱]» او سپس به اشکال مدرن مشروطیت نیز اشاره می‌کند: «مثلاً در کشورهای کمونیستی سابق هم، بلاتشبیه، حزبی بود که قدرت مطلقه داشت و کاندیدایی را به عنوان رئیس جمهور معرفی می‌کرد و مردم هم آزاد بودند به او رأی بدهند. در مقطعی نیروهای اجتماعی فشار آوردند که باید جایگاه حزب از دولت جدا باشد. حزب باید در مقام حاکمیت ملی باشد، با وظایف انترناسیونالیستی خودش، تا فضا برای جولان ارادهٔ مردم باز شود. خواست گرفتن این حق ویژه از حزب یا طبقه یا فرد، و جدا کردن دولت از آن مرجع برای باز کردن فضای سیاسی و ممکن کردن رقابت سیاسی، جوهر مشروطیت است.[۲]» حجاریان در باب جمهوریت هم نظرات قابل توجهی دارد او نهایت منطقی جمهوریّت را به لحاظ حقوقی، پذیرش حق رأی همگانی، آزاد، مستقیم، مخفی و برابر مردم دانسته و تحقق این ویژگی‌ها را به لحاظ حقوقی و در عالم خارجی نهایت منطقی جمهوریت می‌داند. او در تشریح ویژگی‌های جمهوریت می‌گوید: «اذعان به حق تعیین سرنوشت به این معنی است که حکومت کردن حق مردم و تأسیس حاکمیت، منتجهٔ اراده ملت است. نقطهٔ عطف سیاست مدرن و حد فاصل آن با سیاست ماقبل مدرن در همین نکته است. پذیرفتن اینکه مردم با تأسیس جامعه و جامعهٔ مدنی این حق را پیدا می‌کنند یا آن را از وضع طبیعی به وضع مدنی منتقل می‌کنند در ماهیّت آن تغییری نمی‌دهد. ممکن است که قرائتی دینی هم از این داشته باشیم، کما اینکه در قانون اساسی ما چنین قرائتی داریم که ابتدا حق حاکمیّت را از آن خداوند می‌داند و بعد معتقد است که خداوند این حق را به مردم اعطا کرده است.[۳]» او سپس به تجلی این حق در انتخابات ریاست جمهوری،

---

۱. پیشین
۲. پیشین
۳. پیشین

انتخابات شوراها، شهرداری‌ها، قوه مقننه و همچنین انتخاب رهبری به عنوان نماینده حاکمیت ملی اشاره می‌کند. به نظر حجاریان در انتخابات دوم خرداد پذیرفته شد که مردم حق رأی دارند و این هم جزء حقوقشان است و تکلیف نیست؛ «در انتخابات گذشته به مردم گفته می‌شد این تکلیف شرعی است که به پای صندوق‌های رأی بروند؛ یعنی با زبان تکلیف از مردم درخواست می‌شد که رأی بدهند. این دوره کمتر از بیان تکلیف استفاده شد. اگر چه بعضی از آقایان علما و مراجع از تکلیف سخن گفتند، اما بیش از آنکه مردم به واسطهٔ تکلیف آمده باشند، به لحاظ احقاق حق به پای صندوق‌های رأی آمدند و رأی دادند.[1]»

حجاریان اعتماد به نفس سیاسی و اعتماد سیاسی به ساز و کار انتخابات و دولت را از هم تفکیک کرده و معتقد است که «اگر اعتماد سیاسی پایین باشد و اعتماد به نفس سیاسی بالا باشد، رفتار سیاسی شکل جنبش پیدا می‌کند. این ویژگی را انتخابات دوم خرداد داشته است.[2]» از این رو او دوم خرداد را در زمره جنبش‌های اجتماعی قرار می‌دهد.

همگانی بودن رأی‌گیری ویژگی دیگر جمهوریت است پذیرفتن این که همگان سوای تعلقات قومی، اجتماعی، طبقاتی و ایدئولوژیک حق دارند که با شرکت در انتخابات و دادن رأی در سرنوشت خود سهیم باشند و این به نظر حجاریان در انتخابات دوم خرداد رخ نموده؛ «این انتخابات به افرادی که با بنیان‌های جمهوریت مخالفت داشتند باوراند که باید مخالفت خود را آشکارتر کنند. پذیرش جمهوریت یعنی پذیرفتن حق رأی همگانی. در مقابل برخی هم به مخالفت برخاستند و در محافلشان این ایده را مطرح کردند که همان‌طور که سابقاًشورای نگهبان عده‌ای را به

---

۱. پیشین   ۲. پیشین

طور استصوابی رد صلاحیت می‌کرد، این مرتبه هم عده‌ای را استصواباً از دادن حق رأی محروم کنند تا مثلاً فقط جمهور حزب‌الهی‌ها رأی بدهند. آثار همگانی شدن رأی به بسیاری شوک نظری وارد کرده است تا تضادشان را با «جمهوریت» جمهوری اسلامی آشکار کنند.[۱]» او دوره اخیر انتخابات ریاست جمهوری را رقابتی توصیف کرده و به قرار گرفتن یک «رقیب نجیب در مقابل رقیب اصلی» در انتخابات قبلی ریاست جمهوری اشاره می‌کند.

آزاد بودن وجه دیگر جمهوریت است. حجاریان با اشاره به مواجه بودن رأی دهندگان با گزینه‌های متنوع بر این نکته تأکید می‌کند که «به یک معنی باید نوعی بازار سیاسی به وجود آمده باشد؛ یعنی، بنگاه‌های متعدد سیاسی برنامه‌های خودشان را عرضه کرده باشند، خریداران هم به این بازار وارد شوند و برنامه مورد نظر خودشان را بخرند و به برنامه سیاسی موردپسند خود رأی دهند. پس ساز و کار بازار در عرصهٔ سیاست اتفاق بیفتد؛ یعنی ساز و کار تخصیص منابع در عرصه سیاست، هدایت شده و دستوری و برنامه‌ریزی شده از بیرون نباشد»[۲] حجاریان به فرمول نخبه‌گرایانه‌ای هم اشاره می‌کند که در انتخابات ادوار گذشته ریاست جمهوری نقش اساسی را داشته و در انتخابات دوم خرداد هم در ذهن بعضی از مسؤولین غالب بود، اما عملی نشد؛ «یکی از فرمول‌های مهم در انتخابات دوم خرداد این بود که مثلاً به جای آقای ناطق‌نوری شخصی مثل آقای ولایتی کاندیدا شود و جریان‌های مختلف از او حمایت کنند و تقریباً مثل ادوار پیش، فقط کاندیدای اصلی وجود داشته باشد و شورای نگهبان هم وظایف استصوابی خودش را انجام دهد و مردم به همان یک نفر رأی دهند.»[۳]

---

۱. پیشین
۲. پیشین.
۳. پیشین.

بازجوی سیاسی به انتقام شکنجه و آزار متهمان سیاسی به دست یک گروه مخفی کشته شد. در سالهای بعدی این رویه با ترور بازجویان ساواک شاه ادامه یافت. در این میان اما دومین ترور درون سازمانی نیز رخ داد و سنت زشت قتل مخالفان رهبری سازمانهای سیاسی بار دیگر با ترور «کریم دواتگر» چهره نمود. مرحوم کسروی می‌نویسد «در یکی از کوچه‌ها مردم تهران یکی را دیدند که می‌گریزد و دیگری او را دنبال می‌کند. چون به نزدیک رسید از پشت سر با تپانچه شلیک کرد ر چون او افتاد خود بگریخت. پاسبانان زخمی را که کریم بود برداشتند و به شهربانی آوردند و تا چند ساعتی که زنده بود پرسشهایی از او کردند». قاتل کریم دواتگر یکی دیگر از اعضای انجمن به نام «رشیدالسلطان» بود. سرانجام دولت بر آن شد که با اعضای انجمن به شدت برخورد کند. سرنخ‌هایی به دست آمد. عده‌ای دستگیر شدند و وثوق‌الدوله به سرعت به مجازات آنان پرداخت. «رشیدالسلطان»، و «حسن‌لله» به دار آویخته شدند. «ابوالفتح خان» به ۱۵ سال و «عمادالکتاب» و «میرزا علی‌اکبر» به پنج سال زندان محکوم و پرونده یکی از پیشقدمان گروههای سیاسی تروریستی ایران هم بسته شد.

ناکامی انقلاب مشروطه و ناتوانی قاجاریه و سیاست انگلستان زمینه‌ساز کودتای ۱۲۹۹ رضاخان شد و سرانجام به دیکتاتوری ۲۰ ساله انجامید. «رضاخان» از همان آغاز «ترور سیاه» را چون وسیله‌ای برای ارعاب مخالفان خود به کار گرفت. «میرزاده عشقی» شاعر انقلابی و مدیر روزنامه «قرن بیستم» درست یک روز پس از انتشار مقاله‌ای علیه رضاشاه در تابستان ۱۳۰۳ در خانه‌اش با سه تیر کشته می‌شود، قاتل ناپدید و پرونده از سوی مراجع قضایی دنبال نمی‌شود. در ۷ آبان ۱۳۰۵ زمانی که مدرس، سرسخت‌ترین مخالف رضا شاه برای اقامه نماز صبح به «مسجد

حجاریان ویژگی دیگر جمهور را مستقیم بودن انتخات رئیس جمهور می‌داند. در انتخابات غیرمستقیم مشارکت مردم کمتر از انتخابات مستقیم است چرا که بین اراده مردم و کسی که انتخاب می‌شود واسطه‌ای قرار گرفته است. او سپس به مقایسه این دو نوع انتخابات می‌پردازد: «در انتخابات مستقیم اراده مردم از صافی و مجرای خاصی عبور نمی‌کند و به همین دلیل کسانی "مشارٌبالبنان" می‌شوند؛ یعنی خواسته‌های آنها در وجود یک فرد متجلی می‌شود. در حالی که در انتخابات مجلس و خبرگان، پخش بودن آرا چهره‌ها را گم می‌کند، اما در انتخابات مستقیم احساس مشارکت بیشتری به وجود می‌آید و یک نفر شاخص می‌شود؛ به‌خصوص که جامعهٔ محذوف با پیدا کردن فردی از نخبگانِ به حاشیه رانده شده و انتخاب او می‌خواهد پیغام دهد که میل دارد وارد نظام سیاسی شود. این پیام اصلی انتخابات [دوم خرداد] بود که رانده‌شدگان هم باید به بازی گرفته شوند. البته ما هنوز به یک معنا انتخابات ریاست جمهوری دو درجه‌ای داریم؛ چرا که شورای نگهبان تعیین صلاحیت می‌کند و در این کار تا به حال فقط صالحان را مشخص می‌کرده است. به قول خودشان توسط این نهاد در بین کاندیداها صالحان انتخاب می‌شوند و مردم از بین آنها اصلح را انتخاب می‌کنند. البته در انتخابات دوم خرداد شورای نگهبان "اَلْاَصلَح فَالْاَ صلَح" هم کرد.[۱] حجاریان سپس به نقش نظارت استصوابی در انتخابات پرداخته است: «این در عرف رایج شاخص‌سازی برای سنجش عیار دموکراسی، معیار دموکراسی را خیلی پایین می‌آورد. شورای نگهبان که صلاحیت‌های ایدئولوژیک و نه اهلّیت قضایی افراد را از قبل مشخص می‌کند، ضریب منفی مهمی به شاخص دموکراسی می‌دهد. براساس محاسبه آژانس‌های وابسته به سازمان ملل،

---

۱. پیشین

به همین دلیل، از نظر دموکراسی در کنار مصر قرار داریم. در حالی که خود ما احساس می‌کنیم که ساخت سیاسی ما نسبت به مصر قطعاً دموکراتیک‌تر است، اما این فاکتورها واقعاً سطح دموکراسی را پایین نشان می‌دهد.» او رعایت نکردن ترتیب الفبایی اعلام اسامی کاندیداها را نمونه عینی انتخاب اصلح از سوی شورای نگهبان دانسته: «البته این علامتی است که برای مردم فرستاده می‌شود که حاکمیت چه می‌خواهد و مردم عکس آن را انجام می‌دهند. خطیر بودن این کار هم در این است که حاکمیت، ارزشهایی را توزیع می‌کند که توسط مردم خریده نمی‌شود؛ یعنی، شورای نگهبان که نهاد منبعث از حاکمیت است می‌گوید انتخاب آخر من خاتمی است ولی مردم می‌گویند انتخاب اول ما خاتمی است. این وضع عدم تطابق ارزشها و عدم اعتماد سیاسی را می‌رساند. این‌ها علائم بالینی بیماری ساختار سیاسی جامعه است. ولی به هر حال انتخابات مستقیم بوده است و شورای نگهبان قبل از انتخابات اِعمال قدرت کرده است نه بعد از انتخابات.»[۱]

ویژگی دیگری که حجاریان برای جمهوریت بر می‌شمرد مخفی بودن رأی مردم است. او با اشاره به شرکت برخی در انتخابات دوره‌های ماقبل دوم خرداد برای مهر خوردن شناسنامه، برخواست مردم برای مشارکت در انتخابات دوم خرداد تأکید می‌کند و مخفی بودن رأی را عاملی برای پایین آوردن هزینه کار سیاسی دانسته است. علی‌رغم این‌که در موارد دیگر هزینه کار سیاسی در ایران بالاست. با کم‌ترین هزینه نوعی بسیج در مقیاس خُرد پدید آمد در حالی که سازمان‌ها و احزابی که از آقای خاتمی حمایت کردند گستردگی لازم برای این امر را نداشتند. رسانه‌هایی که خاتمی در اختیار داشت رسانه‌هایی کوچک بودند در برابر، رقیب امکان

---

۱. پیشین.

استفاده از رسانه‌های بزرگ و فراگیر را داشت. حجاریان به تأثیر این وضعیت چنین اشاره می‌کند؛ «مردم مطالب و نظر خودشان را سینه به سینه نقل می‌کردند که باید به چه کسی رأی داد و همدیگر را تشویق می‌کردند. گفت:

اندر آنجا که قضا حمله کند چاره تسلیم و ادب تمکین است

واقعاً در این انتخابات قضا و مقدرات الهی حمله را انجام داده بود و تلویزیون ناچار بود که تمکین کند. به میزانی که رادیو و تلویزیون از آقای ناطق‌نوری حمایت می‌کرد، رأی آقای خاتمی افزایش می‌یافت. با آنکه رسانه‌ها حکومتی و دولتی بودند، ولی گویی به‌گونه‌ای عمل می‌کردند که پیام آقای خاتمی را پخش می‌کردند»[1] حجاریان به وجود نوعی "لج ملی" اشاره می‌کند که سبب شد رسانه‌ای چون تلویزیون که راست بود در واقع به حاملی برای رساندن پیام چپ تبدیل شود.

برابری، ویژگی بعدی است که حجاریان برای جمهوریت بر می‌شمارد. او با اشاره به مظلوم‌پرستی مردم ما به بازی نابرابری اشاره می‌کند که در زمان انتخابات دوم خرداد جاری بود. چرا که رقیب اصلی دولتی بود و نفس وجود دولت نابرابری است: «دولتی که همه قدرت را دارد، دلیل بر عدم برابری است. این طبیعت دولت است و فقط مربوط به دولت سرمایه‌داری نیست. هر دولتی به دنبال این است که "پایینی‌ها" را بی‌سازمان کند تا بتواند خود را به قدرت مسلط تبدیل کند. بنابراین وقتی که کاندیدایی دولتی شناخته می‌شود، نفس اینکه دولت پشتیبان آن کاندیداست، موجب می‌شود که لااقل نخبگان جامعه ما (غیر از نخبگان قدرت) به این نتیجه برسند که باید مبانی جامعه مدنی را تقویت کرد تا این نابرابری به نوعی کاهش یابد[...] تقویت بنیان‌های جامعه مدنی گرچه

---

۱. پیشین

شعار آقای خاتمی بود، ولی پذیرش آن توسط روشنفکران و مجامع شهری و دانشگاه علامت این بود که مردم توده بی‌پناه هستند و این ادعا تا حدودی زیادی هم در جریان انتخابات کشف شد. هم ذهن این مردم در معرض تصرف دولت بود، هم رفتار آن‌ها»[1]

حجاریان انتخابات دوم خرداد را نقطه عطفی می‌داند که غیرقابل بازگشت است: «اگر به نقطه عطفی برسیم که دیگر امکان برگشت نباشد، معلوم می‌شود که از این عقبه عبور کرده‌ایم و تا آن‌جا که به جمهوریت نظام مربوط می‌شود ما این عقبه را پشت سر گذاشته‌ایم.»[2]

حجاریان به افق‌های تازه‌ای در پیش روی ما اشاره می‌کند که «در انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی این افق‌ها دیده نمی‌شد.» و این را نشانه اهمیت دوم خرداد می‌داند. او سپس تکیه بر قدرت قانونی را هسته عقلانیت جمهوریت خوانده و می‌نویسد؛ «نفس عقلانی بودن این منبع باعث می‌شود که ما رفع مشکلات بعدی را در خصوص اصلاح نظام بوروکراسی و توسعه تسریع کنیم. خواست ملی در جهت داشتن یک دولت مقتدر و ملی با ماهیت مدرن است تا بتواند لوکوموتیو توسعه را به کار بیندازد. تکیه بر زور ممکن است این تحرک را به تعویق بیندازد، ولی منافع درازمدت هم ممکن است موجب شده باشد که از منافع عاجل دست بردارند و به زور متوسل نشوند. یکی دیگر از دلایلی که باعث می‌شود از زور استفاده نشود، فشار اجتماعی است که کسی باور نمی‌کرد در این حد وجود داشته باشد. شق دیگری هم قابل تصور است، به این معنا که بعضی مدعی هستند آقای خاتمی انتخابات را برنده شد ولی قدرت چندانی در دست ندارد. او انتخابات را برده است و نه قدرت را. انتخابات یک فرم بوده و عده‌ای روی کاغذ رأیی داده‌اند. لذا پیروزی در

---

۱. پیشین.
۲. پیشین.

انتخابات به معنای انتقال قدرت نیست و منازعات واقعی به بعد موکول شده است؛ یعنی انتخابات دوم خرداد نمی‌توانسته یک روزِ سرنوشت‌ساز برای ما باشد. تعبیر من این است که ترکیبی از این شقوق این امکان را ایجاد کرد که دوم خرداد به خشونت کشیده نشود و برای اولین بار خرداد "ماه خون" نشده است.»[۱]

---

۱. پیشین.

نگاه حجاریان به خبرگان و تعیین رهبری[1]

سعید حجاریان، نه تنها به زعم برخی از جریانات سیاسی، «ضد ولایت فقیه» و «ولایت ستیز» نبود بل همانند خاتمی که پیش از انتخابات دوم خرداد اعلام کرد «قانون اساسی ما، ولایت فقیه را به عنوان یکی از اصول نظام در آورده است. دفاع از قانون یعنی دفاع از ولایت فقیه.» این بخش از نظام را مقبول می‌دانست اما در محدودهٔ قانون اساسی که به عنوان میثاقی ملی به شمار می‌رود.

نسبت حجاریان با ولایت فقیه براساس تعریفی مشخص شکل گرفته لیکن جهت فتح‌باب لازم است نسبت او را با نهاد تعیین‌کنندهٔ رهبر که مجلس خبرگان باشد بازخوانی کنیم. او اندکی پس از برگزاری دومین نشست سالانه دورهٔ سوم خبرگان رهبری می‌نویسد:

«برای اینکه بتوانیم فلسفه وجودی مجلس خبرگان را بخوبی درک کنیم بسیار بجا و مناسب است که آن را در موضع خودش بنشانیم و در بستر نظری‌ای که در آن مطرح شده است تبیین کنیم. ببینیم که آیا فقط یک قرائت از مجلس خبرگان می‌توان داشت یا قرائت‌های متفاوت می‌تواند

---

۱. *ایران*، شماره‌های ۱۴۳۰ ، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۶، ۱۴۸۰ و ۱۴۸۳

وجود داشته باشد. این بستگی به این دارد که فلسفه سیاسی‌ای را که در پشت این نظام حکومتی وجود دارد تبیین کنیم و ببینیم که در آن، مجلس خبرگان چه کارکردی دارد. نه فقط مجلس خبرگان بلکه بسیاری از نهادهایی را که ما در ساختار سیاسی‌مان با آنها سر و کار داریم می‌توان از نگاهها و زوایای مختلف مورد مطالعه و بررسی قرار داد. مثلاً مجلس شورای اسلامی تاب این را دارد که فلسفه وجودی‌اش را در نظام جمهوری اسلامی، به طرق متعدد تفسیر کنیم. ریاست جمهوری، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت هم این قابلیت را دارند که دوگانه یا چندگانه تفسیر بشوند. بسیاری از کارکردها و مکانیزمها هم همین ویژگی را دارند مثلاً مکانیزم تنفیذ حکم ریاست جمهوری قابلیت این را دارد که مشمول تفاسیر گوناگون قرار بگیرد. بنابراین بایستی بستر فلسفه سیاسی محتمل را ابتدا تجزیه و تحلیل کنیم، بعد بگوییم که خبرگان در آن بستر چه کارکرد و ویژگی‌هایی باید داشته باشد.»[۱]

در این رابطه به نظر حجاریان، دو نگاه مجزا از هم و تا حد زیادی شفاف، روبروی هم هستند و این دو رهیافت و یا در سطحی بالاتر، این دو دکترین سیاسی که تدریجاً در مقابل هم‌صف‌آرایی می‌کنند، قابلیت مقایسه با همدیگر را دارند. وی با این باور که این دو دیدگاه در آستانه انقلاب اسلامی هم به صورت جنینی و غیرشفاف در مقابل هم طرح شدند، اما اکنون به صورت تکامل یافته و شفاف ارایه می‌شوند، می‌نویسد:

«یک دیدگاه قایل به نوعی «حق الهی» برای حکومت است. این اعتقاد به حق الهی برای حکومت یا سلطنت (Divine Right of kingdom) مسأله‌ای است که صاحبنظران سیاسی، کم و بیش با آن آشنایی دارند.

---

۱. روزنامه *ایران*، ۲۶ دی ماه ۱۳۷۸ شماره ۱۴۳۰

بحث حق الهی زمامداران همیشه مطرح بوده و در جوامع و مکاتب مختلف هم سعی شده که آن را براساس مبانی و موازین ارزشی که در آن جوامع بوده تبیین کنند. دیدگاه دیگر، دیدگاهی است که اختصاص به اعصار جدید دارد و براساس آن حاکمیت اساساً از مردم نشأت می‌گیرد. همان که به آن «حق حاکمیت ملی» یا «حق تعیین سرنوشت» می‌گویند. یعنی ذی‌حق دانستن توده مردم در امر حکومت و تدبیر راهها و شیوه‌هایی که توده مردم و یا به تعبیر بهتر «شهروندان» برای اعمال حاکمیت خودشان از جمله تعیین زمامداران به کار می‌بندند. این دو دیدگاه عام در جامعه ما وجود دارد و هر یک برای خود قایلان و طرفدارانی دارد.»[1]

حجاریان در این زمینه به طرح دو دیدگاه کلان در خصوص جایگاه قانونی خبرگان و نسبت آن با دو رکن اصیل سیاست یعنی مردم و رهبری می‌پردازد:

«از دیدگاه نخست، وظیفه مجلس خبرگان ـ آنچنان که بعضی از اعاظم گفته‌اند ـ نوعی واسطه خبری و یا به تعبیری که گفته‌اند بینه و شاهدی است که بگوید چه کسی واجد چنین حق الهی هست. البته این حق الهی در «لوح محفوظ» منجز شده که متعلق به کیست، اما چون عموم مردم ممکن است نتوانند تشخیص بدهند، اینان مکلفند که کشف بکنند که چه کسی واجد این حق است و او را به عموم مردم معرفی بکنند.»[2]

به نظر او وظیفهٔ خبرگان از این منظر، کشف و بعد معرفی منصوب من‌قبل‌الله و من قبل معصوم (ع) به مردم است تا مردم به نوعی با او بیعت کنند.

حجاریان با این تئوری که شاید «رأیی هم که مردم به خبرگان

---

۱. پیشین.	۲. پیشین.

می‌دهند، اولاً به معنای این باشد که ما به این عده اختیار داده‌ایم که بروند و آن واقعیتی را که قبلاً تحقق پیدا کرده، کشف بکنند و بعد هم مردم مطابق با شهادتی که اینها می‌دهند و بینه و حجتی که دارند تکلیف خودشان را بدانند.»[۱] مثال رؤیت هلال ماه شوال را ذکر می‌کند که بنا به شرایط مختلف، همهٔ افراد نمی‌توانند آن را تشخیص دهند و از این رو چنین مسؤولیتی را به دیگران واگذار می‌کنند.

او برای تکمیل بحث خود به مثالی دیگر روی می‌آورد:

«در ابتدای رساله‌های عملیه هم می‌بینیم که وقتی بحث مجتهد و مقلد را مطرح می‌کنند، مقلدین که خودشان صلاحیت تشخیص اعلم را ندارند، چون علمش را ندارند، بایستی به دو نفر اهل خبره مراجعه کنند و شاید این اصطلاح خبرگان هم از همین لفظ خبره‌ای که در ابتدای رساله‌های عملیه آمده، اتخاذ شده باشد. (و البته روایت شعیب ابن یعقوب هم هست) این دو نفر خبره موظفند که بروند آن مجتهد اعلم را کشف بکنند و به مردم اعلام بکنند و مردم هم تقلید کنند.»[۲]

آشکار است که در اینجا هیچ نوع رابطه عقدی و قراردادی، نه بین مردم و خبرگان و نه بین خبرگان و رهبری و نه بین رهبری و مردم تصور نمی‌شود و اصولاً از این دیدگاه، مردم، خبرگان و رهبری، هر سه عندالله مکلف به انجام تکالیفی هستند. یکی رهبری است که اگر خبرگان امت تشخیص دادند که او برای این امر افضل است، بر او واجب است که بپذیرد، واجب عینی و یا تعیینی.

بنابه دیدگاه حجاریان، خبرگان هم چون تعدادشان زیاد است، به نحو واجب کفایی باید خودشان را در معرض انتخاب مردم قرار دهند و وقتی من به‌الکفایه رسید و خبرگان منعقد شد، از گردن بقیه ساقط است:

---

۱. پیشین.　　۲. پیشین.

«بر مردم هم واجب عینی است که بروند و فحص کنند، همانگونه که واجب است بروند و هلال ماه شوال را فحص کنند. یا همانگونه که در مسأله اجتهاد و تقلید، اگر کسی به سن تکلیف رسید، مکلف است که برود و فحص کند و اعلم را پیدا کند. مرجعی هم که اعلم شناخته شد، اگر مردم به او رجوع کردند و از او هدایت خواستند، او هم عندالله مکلف است که ان یظهر علمه.

بنابراین بین این سه از باب اینکه عندالله مکلف هستند، رابطه‌هایی برقرار می‌شود که اساساً خصلت عقدی و قراردادی ندارد. عقود، موکول به این هستند که حقوقی بین طرفین عقد منتقل بشود. مثلاً حق مالکیت. وقتی شما می‌روید و جنسی را می‌خرید، شما مالک پول جیب خودتان هستید، فروشنده هم مالک جنس خودش است. دو تا حق مالکیت در اینجا وجود دارد و این دو حق مالکیت با هم تعویض می‌شود. عوض و معوضی منتقل می‌شوند و عقد، منعقد می‌شود. اما بین مقلد و مجتهد چنین رابطه‌ای برقرار نمی‌شود. چون اینها عندالله مکلف هستند که به تکالیف خودشان عمل بکنند.»[۱]

حجاریان در ادامه بر این باور است که خبرگان رهبری‌ای که بعد از انقلاب در ایران تأسیس شده، در واقع شکل بسط یافته و سازمان یافته و امروزی شده همان خبرگان رساله‌های عملیه است. این نوعی تلقی از مردم، خبرگان و رهبری و نقش آنهاست و حجاریان آن را بدین صورت توضیح می‌دهد:

«یعنی همان دیدگاهی که می‌گوید حکومت حق الهی است، البته در اینجا به لسان حق صحبت نمی‌کنند بلکه می‌گویند تکلیف شرعی. اعاظم هم گفته‌اند که خبرگان، نقش شاهد و بینه را ایفا می‌کنند. یعنی بینات

۱. پیشین

سپهسالار» که تولیت آن را نیز داشت، رهسپار بود هدف تیر عوامل رضا شاه قرار می‌گیرد اما جان به در برده، توطئه ترور او ناکام می‌ماند. رضا شاه در دوران سلطنت خود بسیاری از کسان از جمله مدرس، نرخی، نصرالدوله فیروز، ارباب کیخسرو و... را به شیوه‌های گوناگون در زندان به قتل می‌رساند که هر چند این ماجراها ترور محسوب نمی‌شود اما نشانه‌ای از کاربردهای ترور سیاه را به نمایش می‌گذارد.

در شهریور ۱۳۲۰ رضا شاه سقوط می‌کند و پسرش جای او را می‌گیرد. از آن سال تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دوران تلاطم سیاسی در ایران است. نهضت ملی اوج می‌گیرد و سازمانها و احزاب سیاسی گوناگون به وجود می‌آیند که هر یک نقشی در تاریخ از خود به جای می‌گذارند. با اوج‌گیری بحرانهای سیاسی بار دیگر ترور سیاسی به کار گرفته می‌شود. اولین ترور پر سروصدای این سالها قتل «احمد کسروی» مورخ و حقوقدان ایرانی است که به علت کتابهایی که درباره ادیان و به ویژه دین اسلام منتشر می‌کند روز ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ به دست «سیدحسن امامی» از اعضای «فداییان اسلام» و به دستور «نواب صفوی» رهبر سازمان با ضربات کارد در اتاق بازپرس دادگستری به قتل می‌رسد. با این ترور نام سازمان فداییان اسلام بر سر زبانها می‌افتد و این سازمان که برای تحقق حکومت اسلامی مبارزه می‌کرد تا سالها پس از آن نقش مهمی را در صحنه سیاسی ایران بازی می‌کند.

روز جمعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، در مراسم سالروز تأسیس دانشگاه تهران، «ناصر فخرآرائی» چند گلوله به شاه شلیک می‌کند. حمله به شاه جلوی در دانشکده حقوق دانشگاه تهران یکی از ترورهای مهم آن دوره به حساب می‌آید. شاه جان به در می‌برد و ضارب به دست «سرتیپ صفاری» و چند نظامی دیگر در همان محل کشته می‌شود. رژیم مدعی

هستند برای اینکه بر مقلدان و مولی علیهم و شهروندان (به تعبیر امروزی) حجت تمام شود که از چه کسی باید تبعیت کنند. نگاه دیگر این است که انتخابات خبرگان را یک انتخابات دو درجه‌ای ببینیم. بسیاری از انتخابات را در کشورهای مختلف دنیا به دلایل مختلف، دو درجه‌ای برگزار می‌کنند، یعنی در یک مرحله توده‌های مردم و شهروندان جمع می‌شوند و به جمع خاصی نمایندگی (Representation) می‌دهند که آنها به نمایندگی از مردم کسی را انتخاب بکنند و حق حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت را که بالذات از آن مردم است به حاکم منتقل بکنند. اینها مجرا و معبر انتقال حق از مردم به حاکم هستند. مثلاً اگر در نظام حزبی، مردم آمدند و به حزب خاصی رأی دادند و آن حزب اکثریت پیدا کرد، آن وقت آن حزب به نمایندگی از مردم این حق را پیدا می‌کند که آن را منتقل کند به یک شخص به عنوان رهبر یا رییس جمهور یا نخست‌وزیر و غیره. یعنی این حق، تجمیع (Articulate) می‌شود.»[۱]

مطابق نگاه حجاریان به موضوع، دیدیم که این روند، مکانیزمی برای تجمیع حق ایجاد می‌کند. در واقع حقی که در آحاد مردم، پراکنده و منتشر است می‌باید نزد جمع محدودتر و متخصص‌تری از همان مردم تجمیع شود تا نهایتاً در اختیار حاکمیت قرار گیرد و رهبری نماد حاکمیت ملی باشد. حجاریان در این رابطه مثالی از آمریکا می‌زند که انتخابات رییس جمهوری در آن دو درجه‌ای است:

«علتش این است که چون در آنجا از قدیم، سیستم فدرالی و ایالتی بوده و ایالات برای خودشان هر کدام حق خاصی داشته‌اند، مردم ابتدا در ایالات افرادی را انتخاب می‌کنند و آن افراد، بعداً رییس جمهور را انتخاب می‌کنند. منتها در آنجا آن افراد از قبل به مردم اعلام می‌کنند که ما

---

۱. پیشین.

چه کسی را برای ریاست جمهوری در نظر داریم و مردم با اطلاع قبلی از کاندیدای مورد نظر آن افراد، به آنها رأی می‌دهند. در این دکترین، در واقع خبرگان، واسطةالعقد هستند.»

حجاریان به مجلس خبرگان، صرفاً به عنوان ابزاری در راستای تعیین رهبری جامع‌الشرایط می‌نگرد چرا که تصریح می‌کند: «قرار است که یک عقدی منعقد شود بین پایینی‌ها و بالایی‌ها و این خبرگان تسهیل می‌کنند و وساطت می‌کنند که این عقد، منعقد بشود. یعنی این حق را از پایین می‌گیرند و به بالا منتقل می‌کنند. این یک نگاه به خبرگان است که نسبت به نگاه اول به موضوع، اساساً و ماهیتاً فرق می‌کند. یعنی اینها از نظر فلسفی متعلق به دو دستگاه فلسفی و فلسفه سیاسی متفاوت هستند که به قول علما و فضلا "بینهما بون بعید". الان این دو نگاه و دو دکترین در مقابل هم مطرح هستند و ما باید ببینیم قانون اساسی ما بر کدامیک از این دو قرائت و دو رهیافت صحه می‌گذارد.»[1]

حجاریان در ادامه کاوش درباب مشروعیت رهبری این سؤال را طرح می‌کند که آیا رهبری می‌تواند مستقیماً از طریق رأی مردم انتخاب شود یا حتماً می‌بایست توسط مجلس خبرگان، کشف و انتصاب صورت گیرد؟ او به شمارهٔ هشتم مجله حکومت *اسلامی* (نشریه دبیرخانه مجلس خبرگان) که با آیت‌الله مصباح‌یزدی مصاحبه داشته، اشاره می‌کند و از پاسخ مصاحبه شونده به یکی از سؤالات متعجب می‌شود:

«از آیت‌الله مصباح‌یزدی سؤال شده که در قانون اساسی و ساختاری که این قانون برای نظام ما ترسیم کرده، کدامیک از این دو دیدگاه ـ یعنی دیدگاه نصب و کشف از یک طرف و دیدگاه انتخاب از طرف دیگر ـ تأیید می‌شود. ایشان جواب داده‌اند که در قانون اساسی تصریح نشده که تعیین

---

۱. پیشین.

رهبر از طریق انتصاب است یا انتخاب، بلکه قانون اساسی طوری تنظیم شده که با هر دو نظریه سازگار باشد. ادعایی که تعجب‌آور است. مگر می‌شود که عقلا و نخبگان و خبرگان و عصاره فضایل ملتی جمع بشوند و قانون اساسی‌ای بنویسند که در آن معلوم نباشد که کدامیک از این دو دکترین زیر بنا است؛ دو دکترینی که اساساً متعلق به دو دستگاه فلسفی متفاوت هستند، مگر ممکن است عقلای قومی جمع بشوند و چنین تهافت و تناقض بیّن و عظیمی را در آن نهادینه کنند. این به این می‌ماند که عقلای قومی جمع شده باشند و با هم توافق کرده باشند که برای همیشه با هم تزاحم داشته باشند مگر می‌شود این ظن را نسبت به آن جمع داشت. حال آن که قانون اساسی را می‌نویسند برای اینکه موجب اجماع و وفاق بشود. ما در قانون اساسی تصریحاتی داریم که اصل بر نظریه انتخاب است که من آن تصریحات را ذکر می‌کنم. از ادله بنده در این خصوص یکی همین پذیرش اصل "جمهوریت" است. همین که می‌گوییم قانون اساسی جمهوری اسلامی تأییدی است بر نظریه انتخاب. امام (ره) در پاسخ به این سؤال که جمهوری مورد نظر شما چگونه جمهوری‌ای خواهد بود. فرمودند که جمهوری ما هم مثل جمهوری در همه جای دنیا است. در اصل آخر قانون اساسی آمده که جمهوریت نظام هم مانند اسلامیت و ایرانیت نظام ما غیر قابل تغییر است. در هیچ بازنگری هم نمی‌توان این اصل را تغییر داد. جمهوری بودن نظام یعنی اینکه اداره امور کشور با اتکا به آرای عمومی باشد. این اتکای به آرای عمومی، نخستین چیزی است که حاکمیت ما را معلوم می‌کند.»[1]

حجاریان ادامه بحثش را با ارجاعاتی به اصول قانون اساسی که در آنها لزوم حاکمیت ملی صریحاً بیان شده‌اند، همراه می‌سازد؛ از جمله اصل

---

۱. روزنامه *ایران*، ۲۷ دی ماه ۱۳۷۸، شماره ۱۴۳۱.

ششم، اصل پنجاه و ششم و اصل یکصد و هفتاد و هفتم.

حجاریان با تکیه بر این اصول می‌نویسد: «قانون اساسی ما یک مرجعی را به رسمیت شناخته که فوق همه قدرتها است و آن، مردم هستند که به قانون اساسی اعتبار می‌دهند و ولایت فقیه هم در ذیل این قانون اساسی است نه فوق آن.»[1]

اما او برای مردود اعلام کردن نظریه کشف و انتصاب، دلیلی فقهی نیز می‌آورد: «اگر ما نسبت به ولایت فقیه نگاه کشفی داشته باشیم و او را منصوب از طرف معصوم بدانیم و معتقد باشیم که آن شخص منصوب، به نحو "واجب تعیینی"، مکلف است که اداره حکومت را در دست بگیرد، و به تعبیر فقهی‌تر این حکم بر او متعین بشود، اولاً وی نمی‌تواند حقوقی برای این کار بگیرد، چون برای انجام تکالیف افراد نمی‌توانند حقوقی دریافت کنند. دوم اینکه اینگونه کارها قابل اسقاط نیستند. همچنین قابلیت وراثت ندارد و قابل انتقال هم نیست. اینها تفاوتهایی که فقها بین «حق و حکم» بیان داشته‌اند هیچکس نمی‌تواند نماز صبح خودش یا هر تکلیف دیگری را به دیگری منتقل کند. اسقاط هم نمی‌شود و نمی‌توان آن را از گردن خود ساقط کرد. در حالی که حقوق اینطور نیستند، حقوق هم قابلیت انتقال دارند، هم قابلیت وراثت دارند و از این قبیل. اگر این نکته را بپذیریم که رهبری از باب واجب عینی، عندالله موظف است که اداره امور کشور را در دست بگیرد، این اعتقاد با قانون اساسی ما نمی‌خواند، چرا که در اصل صد و یازده قانون اساسی ما آمده است که: «در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظف‌اند که در اسرع وقت، نسبت به تعیین رهبر جدید اقدام بکنند.» بنابراین، یکی از چیزهایی که قانون اساسی ما پیش‌بینی کرده، کناره‌گیری یا استعفای

---

۱. پیشین.

رهبری است. در صورتی که هیچکس از کاری که به نحو واجب تعیینی، موظف به انجام آن شده، نمی‌تواند استعفا بدهد یا کناره‌گیری بکند؛ همانطور که اگر از مجتهد اعلم سؤال کردند نمی‌توانند علم خودش را کتمان کند و انکار کند. (فللعالم ان یظهر علمه) پس طبق قانون اساسی رهبری می‌تواند استعفا بدهد و این حق را از گردن خودش ساقط بکند. حال آن که تکلیف قابل اسقاط نیست.»[۱]

این منتقد حکومت دینی، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که قانون اساسی ما طوری تنظیم نشده که با هر دو دیدگاه و نظریه بخواند و هماهنگ باشد. چرا که مقننین و واضعین قانون اساسی کاملاً به این نکته واقف بوده‌اند و در جای‌جای این قانون به حق حاکمیت ملی و نحوه انتقال آن پرداخته‌اند.

در واقع حجاریان، مجلس خبرگان را معبری می‌داند تا حق حاکمیت ملی به رهبری (که نماد حاکمیت ملی است) منتقل شود. از این رو نظام را یک نظام قراردادی می‌داند که در آن پیمان‌نامه‌ای بین حکومت‌کنندگان و حکومت شوندگان منعقد شده است. او از این رهگذر اندکی به ماهیت این عقد نیز می‌پردازد:

«ماهیت این عقد چیست؟ البته در مقام احتجاج گفته شده که شما اگر به موضوع به این نحو نگاه کنید، باید طرفدار وکالت فقیه بشوید و دیگر نمی‌توانید بگویید که ما معتقد به ولایت فقیه هستیم. چون رابطه بین ولی و مولی علیهم رابطه عقدی و قراردادی نیست. اساساً مولی علیهم حقی ندارند و اصلاً در امور جزیی اهلیت ندارند. در امور سیاسی هم ممکن است مولی علیهم در امور شخصی خودشان اهلیت داشته باشند، اما در امور مربوط به حوزه عمومی (Public sphere) اصلاً اهلیت ندارند.

---

۱. پیشین.

بنابراین اصلاً عقدی بین آنها و رهبری منعقد نمی‌شود. در حالی که ما اینجا اثبات کردیم که جمهوریت اساساً مبتنی بر نوعی عقد است. اما اینکه چه جور عقدی است، من فعلاً نمی‌خواهم وارد آن بشوم.»[۱]

حجاریان در راه اثبات اینکه اساس حکومت دینی بر انتخاب و مردم‌سالاری است تمایل دارد برای قطعیت حرفهایش، پیامدهای نظریه کشف و انتصاب را نیز بر شمرد. وی بدین منظور یکی از جملات آیت‌الله جوادی‌آملی را که در شماره هشتم مجله حکومت *اسلامی* درج شده، دست‌آویز خود قرار می‌دهد. آن جمله چنین است: «چنانکه اگر کسی به ملکه اجتهاد پزشکی رسید، شخصیت حقوقی او صلاحیت مرجعیت بیماران را دارد؛ خواه کسی به او رجوع بکند یا نکند. اگر مردم بیمار به او رجوع کردند، او از طبیب بالقوه بودن به طبیب بالفعل شدن منتقل می‌شود. و گرنه هیچگونه سمتی با رجوع بیماران به او داده نخواهد شد.» ولی سعید حجاریان که نیک می‌داند چنین جملاتی، گویندگان آنها را از فلسفه‌ای که دیدگاه کشفی و نصبی در چارچوب آن معنا می‌یابد، دور می‌کند این‌گونه پاسخ می‌دهد:

«ایشان خواسته‌اند بگویند که در سایر امور هم ما کشفی عمل می‌کنیم و این یک سیره عقلایی است. برای مثال بنده اگر مبتلا به یک بیماری صعب‌العلاج باشم و موضوع هم خیلی برای من مهم باشد، برای اینکه اعلم و افضل پزشکان را پیدا کنم، علی‌القاعده به تعدادی از پزشکان به عنوان خبره رجوع می‌کنم و آنها هم اعلم را به من معرفی می‌کنند و من از باب مراجعهٔ جاهل به عالم و اقتفای جاهل از عالم به او مراجعه می‌کنم. ولایت هم همینطور است. البته این آقایان به لازمه حرفشان ملتزم نیستند که بعد از آنکه مریضی به طبیبی مراجعه کرد که در آن رشته خاص

---

۱. روزنامه *ایران*، ۲۸ دی ماه ۱۳۷۸، شماره ۱۴۳۲.

پزشکی اعلم اطبا هم هست از اینجا به بعد بین آنها عقدی منعقد می‌شود. یعنی با هم قراردادی می‌بندند حتی بعضی از طبیبان و بیمارستانها عقدنامه دارند و بین مریض و طبیب عقدنامه می‌نویسند که اگر مثلاً مریض در حین عمل جراحی تلف شود، دیه‌اش چگونه باید باشد و اگر بهبود پیدا کرد، اجر طبیب چقدر باشد و غیره. عوض و معوضی در اینجا مبادله می‌شود. یعنی پزشک خدمتی انجام می‌دهد و بیمار هم به او اجرتی می‌پردازد. لازمه حرفی که آن بزرگوار در مجله حکومت اسلامی فرموده‌اند این است که رابطه بین ولی و توده مردم که به او رجوع می‌کنند، همانند رجوع بیمار به پزشک باشد، یعنی باید عقدی را هم در این بین پذیرفته باشند و نوع این عقد را هم باید بپذیرند که «عقد اجاره» است یعنی او هم مانند همه متخصصانی که خدمتی را ارایه می‌کنند و اجرتش را می‌گیرند، اجیر است. یعنی عملاً آن بزرگوار به جای ولایت فقیه به «اجاره فقیه» رسیده، بخاطر اینکه از وکالت فقیه فرار بکنند. ابن تیمیه هم عیناً همین حرف را می‌زند که «ان الامام لیس امیراً بل هو اجیرا.» درست مثل اینکه شما در یک بلاد غریبی دارید می‌روید و راه را هم بلدنیستید و کسی را به عنوان راهنمای محلی اجیر می‌کنید و می‌گویید شما رهبر و راهنمای من باش. درست است که او دلیل و راهنما و رهبر شما است، ولی در عین حال اجیر شما هست، مستخدم شما است. آن تعبیری که امام (ره) داشته‌اند که: «اگر به من خدمتگزار بگویند بهتر است تا رهبر بگویند» بعضی‌ها از باب خفض جناح گرفته‌اند، ولی این فرمایش امام (ره) یک مبنای حقوقی دارد و همه مسؤولان، خدمتگزاران مردم‌اند و به یک معنا مستخدم هستند.»[1]

حجاریان با این باور که یکی از دو دکترینی که خبرگان را واسطه‌العقد

---

۱. پیشین

می‌داند، این قابلیت را دارد که این واسطه یا واسطه‌العقد میان مردم و رهبری را حذف کند، می‌افزاید:

«... انتخابات را یک درجه‌ای کند کما اینکه در بسیاری از کشورهای دنیا، حزب یا تشکیلات یا نهادهای واسطه انتخاب مردم نیست. به لحاظ ماهوی تغییری در ساختار سیاسی ایجاد نخواهد شد اگر به نوعی این واسطة‌العقد حذف بشود.»[۱]

اما در نظریه کشفی نمی‌توان چنین برنامه‌ای را به کار بست چرا که در این نظریه، مشکلاتی وجود دارد که نمی‌توان در چارچوب آن به حذف خبرگان، فتوا داد. حجاریان یکی از بارزترین این مشکلات را همان می‌داند که در رساله‌های عملیه هم آمده: «اگر تعدادی از فقها و مجتهدین هم عرض و هم طراز بودند و اعلمیت در یکی از آنها متعین نبود، مکلف موظف است که از دو نفر خبره سؤال کند و اگر دو بینه نقیض در مقابل آن دو خبره وجود نداشته باشد، می‌تواند کسی را که آن دو خبره به عنوان مرجع معرفی می‌کنند بپذیرد. حال اگر دو بینه نقیض هم اقامه شد چطور؟ رساله‌ها به این مسأله نپرداخته‌اند. نمی‌دانم در بحث‌های تفصیلی‌تری که فقها معمولاً در حاشیه عروه به آن می‌پردازند، این بحث را هم کرده‌اند که اگر شرایطی وجود داشت که تعداد زیادی از فقها هم عرض همدیگر بودند و هیچکدام نسبت به بقیه، برتری بارزی نداشتند ـ مانند خیلی از مواقع که نوعاً اینگونه است ـ و ادله معارض هم وجود داشت ـ که همیشه هم وجود دارد ـ در این شرایط چه باید کرد؟ ظاهراً خیلی به این بحث نپرداخته‌اند، چون چندان مشکلی از این ناحیه پیش نمی‌آمده، و در واقع همه نوعی پلورالیزم در مرجعیت را پذیرفته بودند. احتمال تزاحم هم مطرح نبود، چون حکومت در اختیارشان نبود البته گاهی بر سر مسائلی

---

۱. پیشین

همچون رؤیت هلال ماه، مسائلی پیش می‌آمد، اما چندان مشکل‌ساز نبود.»[۱]

حجاریان پس از آنکه دلایل مخالفتش با نظریه کشف و انتصاب را بر می‌شمرد به چگونگی نوع رابطه مردم و خبرگان می‌پردازد. او در ابتدای این مبحث توضیح می‌دهد که چرا بعد از تأسیس نظام جمهوری اسلامی، نمی‌توان از طریق احکامی که در رساله‌های عملیه آمده، اداره نظام و رهبری آن را در دست گرفت؟ زیرا می‌داند هر کسی که از هر مجتهدی تقلید می‌کند در صورتی که بخواهد در حوزهٔ مسایل عمومی و سیاسی نیز از آن مجتهد پیروی کند، نظام ملوک‌الطوایفی ایجاد خواهد شد. او در این مورد اذعان می‌دارد که:

«در این مسأله ما باید حتماً به یک فرد برسیم. چون حاکمیت امری یگانه است و تجزیه‌پذیر نیست. در دوران‌های قبلی ما می‌توانستیم ملوک‌الطوایفی یا مثلاً امارات متحده اسلامی داشته باشیم. یعنی در هر منطقه، فقیهی امارات داشته و آنجا را اداره کند. منتها در دوران دولت ملت نمی‌توانیم این وضعیت را داشته باشیم. نظامات دنیای مدرن ما را ملزم می‌کند که در حکومت به یک ارگان یا فرد برسیم. حال باید ببینیم که به چه طریقی می‌توانیم به اینجا برسیم. بعضی از آقایان گفته‌اند که اساساً چون حکومت کردن و پیروی از حکومت یک تکلیف شرعی است، اگر کسی قدرت بر این امر را داشت و نخستین کسی هم بود که به این امر اقدام کرد، از گردن بقیه ساقط است. گویی حکومت جیفه متعفنی است که در کنج خیابانی افتاده، مثلاً جنازه متعفنی در کنج خیابانی افتاده و همه از او مشمئز هستند و فرار می‌کنند. در اینجا به نحو واجب کفایی بر همه مؤمنین واجب است که اقدام به کفن و دفن او بکنند. اما اگر یکی دو نفر

---

۱. پیشین

آدم خیر پیدا شدند و اقدام به کفن و دفن او کردند، از گردن بقیه ساقط می‌شود. بنابراین اگر یکی از فقها حاضر به قبول این تکلیف شد، بقیه هم خود را کنار می‌کشند، حتی گفته شده که بقیه هم تبعیت می‌کنند. احیاناً از امام (ره) هم نقل شده که اگر کسی اقدام به این امر کرد و «من به الکفایه» موجود بود، بقیه هم نباید تزاحم کنند و یا به تعبیری دیگر بقیه هم تبعیت خواهند کرد. حالا مبنای فقهی این جمله که بقیه هم تبعیت خواهند کرد چیست؟ نمی‌دانم. بر همه مجتهدین دیگر و مقلدین آنها واجب است که تبعیت کنند، مورد قبول همه فقها نیست. مثلاً مرحوم آیت‌الله خویی کاملاً با این تعبیر مخالف بود. در فقه شیعه هم مبنایی برای این حرف نداریم.»[1]

به زعم حجاریان، اقوی دلیل بر اینکه حکومت از مقولات حقی است و نه تکلیفی، همین است که همه برای دستیابی به آن مسابقه می‌گذارند. وی در این رابطه، "دُر" گرانبهایی را مثال می‌زند که در جایی افتاده و همه خود را نسبت به آن ذیحق می‌دانند و برای برداشتن آن از یکدیگر پیشی می‌گیرند، نه اینکه مانند یک جنازه متعفن از آن فرار کنند. اما او که به عواقب این شیوه حکومت و دیگر روشهای این چنین اشراف دارد، می‌نویسد:

«به هر حال صاحبنظران و خبرگانی که قانون اساسی را وضع می‌کردند نپذیرفتند که ما سبقت را مبنا قرار دهیم و بگوییم هر یک از فقها که از دیگران سبقت گرفت حکومت مال او می‌شود چون ممکن است چند نفر از فقها در یک زمان برای در دست گرفتن حکومت اقدام بکنند و از هم سبقت بگیرند و این تشاجر و تسابق ممکن است شیرازه امور اجتماعی را از هم بگسلد. بعضی هم گفتند که باید همه کسانی را که در مظان اعلمیت و افضلیت هستند جمع کنیم و بین آنها قرعه بکشیم. بعد

---

۱. روزنامه *ایران* ، ۲۹ دی ماه ۱۳۷۸، شماره ۱۴۳۳.

می‌شود که کارت خبرنگاری مربوط به روزنامه «پرچم اسلام» و یک روزنامه مربوط به «حزب توده» را از جیب متهم به دست آورده و به این بهانه آیت‌ا... کاشانی را تبعید، حزب توده را غیرقانونی و به دستگیری و آزار مخالفان می‌پردازد. بعدها معلوم می‌شود که این ترور را «رزم‌آرا» مرد قدرتمند ارتش و سیاست آن روزگار با همکاری دولت انگلیس طراحی کرده است تا از رهگذر ترور شاه، رزم‌آرا به قدرت رسیده و به عنوان یک دیکتاتور قدرتمند با سرکوب نهضت ملی، قرارداد نفت را با انگلستان امضا کند. گفته شده است که این ترور با اطلاع «کیانوری»، از اعضای مهم مرکزیت حزب توده در آن روزگار صورت گرفته و «خسرو روزبه» رئیس سازمان نظامی حزب نیز در جریان آن قرار داشته است.

در سال ۱۳۲۶ یکی از جنجالی‌ترین ترورهای سیاسی ایران رخ می‌دهد و آن ترور «محمد مسعود» روزنامه‌نویس ایرانی و مدیر «مرد امروز» بود که به دست افراد ناشناسی کشته می‌شود. مسعود با مقالات آتشین خود علیه «قوام‌السلطنه» و «اشرف پهلوی» شهرت و محبوبیت بسیار در میان مردم به دست آورده بود و روزنامه او یکی از پرتیراژترین روزنامه‌های آن دوران بود. در آغاز، قتل او، توطئه‌ای از سوی «اشراف پهلوی» خواهر توأمان شاه و قوام‌السلطنه تلقی شد، اما پس از چندی آشکار شد که در این ترور حزب توده و به ویژه سازمان نظامی دست داشته و «سروان عباسی» از اعضای سازمان نظامی به دستور مستقیم «خسرو روزبه» مسعود را ترور کرده است. گفته شد که مسعود سندی را به دست آورده بود که می‌توانست ارتباط رزم‌آرا و روزبه را افشا کرده و نقشه‌های رزم‌آرا را نقش بر آب کند و در صدد انتشار آن بود. یکی دیگر از روزنامه‌نویسانی که به دست اعضای حزب توده کشته شد «احمد دهقان» مدیر مجله «تهران‌مصور» بود که از هواخواهان دربار و از مخالفان

خود کسانی که این را طرح کردند دیدند که قابل دفاع نیست. بعضی هم گفته‌اند که موضوع رهبری و تعیین حاکم اسلامی، از نوع تنصیص است؛ یعنی نصب از جانب امام معصوم. آن کسی که ادعای تنصیص می‌کند علی‌القاعده باید معتقد به الهام و اشراق برای کشف فقیه منصوب از طرف امام معصوم هم باشد. البته کسی تاکنون این را نگفته ولی استبعادی هم ندارد که این را هم بگویند. مثلاً بگویند که در خواب به ما الهام شده که فلانی منصوب به رهبری است. بعضی‌ها به نحو توریث ممکن است بخواهند این کار را بکنند. توریث معمولاً بر مبنای قرشی الاصل بودن مطرح می‌شود. در بعضی روایات هم به هاشمی بودن اشاره شده و تقریباً همان وجهی است که بعضی از زیدیه دنبال آن بودند. این هم در حال حاضر قایلی ندارد ولی من مستبعد نمی‌بینم که این را هم مطرح بکنند.»[۱]

حجاریان در ادامه بر این باور است که افرادی که دنبال یک نوع عینیت (Objectivity) در عالم خارج می‌گردند، برای کشف یک حقیقت ثابته خارجیه، برای اینکه آن (Essence) را کشف کنند باید به یک ریشه، اصل و امری حقیقی چنگ بزنند و لاجرم به اینجا کشیده می‌شوند. او در ادامه بار دیگر نظریه کشفی و واضعان و پیروان آن را به چالش فرا می‌خواند:

«عقبه فلسفی‌ای که پشت نظریات کشفی خوابیده، چون نوعی اخبار از عالم واقع را در دل دارد، باید یک جور عینیت درست کنند. حالا این عینیت یا به تنصیص امام معصوم است، یا به توریث است، یا به الهام و هر چیز دیگری از این قبیل که آن جوهر و آن اصل را بتوانند پیدا بکنند. پیش‌بینی بنده این است که مآل این دیدگاههای کشفی، بناچار به این نقاط کشیده خواهد شد. در حال حاضر اینها در نیمه راه این مسیر هستند. توضیح خواهم داد که چرا اینها یک چیزی می‌گویند ولی به لوازم حرفشان

---

۱. پیشین.

پایبند نیستند. اینها را باید به لوازم حرفشان آگاهی داد. در اینجا یک سؤال مطرح می‌شود و آن اینکه وقتی مجلس خبرگان شکل گرفت آیا بین اینها و رهبری، یک عقدی منعقد می‌شود یا نه؟ آیا رابطه بین این دو، رابطه عقدی است؟ رابطه مردم و رهبری را که اینها از اساس عقدی نمی‌دانند بلکه کشفی می‌دانند. اما آیا رابطه خبرگان و رهبری می‌تواند عقدی باشد و در کنار آن رابطه مردم و خبرگان کشفی باشد؟ شق دیگر اینکه آیا رابطه مردم و خبرگان می‌تواند عقدی باشد ـ یعنی آنها به یک معنا وکیل مردم باشند ـ اما رابطه خبرگان و رهبری کشفی باشد؟ یا نه اصلاً هر دو رابطه کشفی باشد. اگر استقراء تام بکنیم، از این چهار شق خارج نیست، یعنی دو تا رابطه وجود دارد که از آنها چهار شق قابل تصور است. رابطه مردم و خبرگان از یک طرف و رابطه خبرگان و رهبری از طرف دیگر. اگر هر دوی اینها را عقدی بدانیم که اصلاً از این پارادایم و از این بحث‌ها خارج می‌شویم و می‌رسیم به همان دکترین دومی که خدمت شما عرض کردم. بعضی قایلند که هر دو رابطه کشفی است. یعنی مردم وقتی خبره‌ای انتخاب می‌کنند این رابطه عقدی نیست و عندالله مکشوف است که او خبره است و عضو خبرگان خواهد بود و افضل از بقیه علما و فقها است، ما هم می‌رویم و کشف می‌کنیم. دیدگاه دوم این است که رابطه عقدی است و خبره وکیل ما است. اینکه در بین فقهای موجود کسی گفته باشد که رابطه اول هم کشفی است ـ یعنی رابطه مردم و خبرگان ـ هنوز من ندیده‌ام، اما آنها بر مبنای همان اصلی که گفتم و همان فلسفه‌ای که دارند چاره‌ای ندارند که این رابطه را هم کشفی بدانند. الان نوعاً می‌گویند که این رابطه، عقدی و وکالتی است و اینها وکیل هستند.»[1]

حجاریان آنگاه، سخنان دیگری از آیت‌الله مصباح‌یزدی در مجله

---

۱. پیشین.

حکومت *اسلامی* نقل می‌کند، بدین مضمون: «مردم خبرگان را انتخاب کرده‌اند برای این‌که اختلافی پیش نیاید. مثل اینکه کسانی می‌خواهند ملکی را معامله کنند که ابتدا باید روی کارشناسان توافق کنند. چون ممکن است دهها کارشناس وجود داشته باشند، اما طرفین باید برروی دو کارشناس توافق کنند. این توافق بر روی کارشناسان، در واقع همان رأی دادن به خبرگان است. یعنی ما به آنها رأی می‌دهیم تا آنها به اصلح شهادت بدهند. اگر دو نفر بخواهند با هم معامله بکنند، توافق آنها، بر روی کارشناس، عقد جدیدی نیست، بلکه اعلام این است که ما این کارشناسی ها را قبول داریم. حال اگر بخواهید مسامحتاً نام آن را قرارداد یا عقد بگذارید، حرفی نیست. اما معنای این کار، این نیست که آنان با توافق خود، به نظر خبرگان مشروعیت و اعتبار می‌بخشند، بلکه بدین معناست که نظر کارشناس را می‌پذیرند.» حجاریان، گفتار استاد مصباح را اینگونه نقد می‌کند که:

«البته ایشان به لازمه حرف خود ملتزم نیستند، چون آنجا که دو نفری می‌خواهند معامله بکنند، (یعنی مردم و رهبری مسامحتاً پذیرفته که) معامله و عقد است. البته ممکن است منظور از دو نفر، مردم و حکومت نباشد بلکه آحاد اجتماع باشد، در دیدگاه لاک، ابتدا یک عقد اجتماعی (Social Pact) بین شهروندان بسته می‌شود که با هم رابطه مسالمت‌آمیز داشته باشند و جامعه منعقد می‌شود و به صفت یک شخص حقوقی در می‌آید، کانه به یک شخص تبدیل می‌شود. بعد این جامعه با دولت، عقد اطاعت (Subject Pact) می‌بندد و مطیع می‌شود و حکومت انعقاد پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد آن بزرگوار پذیرفته‌اند که بین هر دو نفر شهروند، یک عقد منعقد می‌شود، منتها برای اینکه عقدشان منعقد بشود، می‌روند یک کارشناس پیدا می‌کنند. البته ایشان فرار می‌کند از اینکه بگوید بین آن

دو نفر و این کارشناس هم عقدی منعقد می‌شود. نمی‌خواهد این را بگوید. کانه در یک گام بعد می‌خواهند بگویند که در اینجا هم کشف صورت می‌گیرد.»[۱]

اما در مقابل دیدگاه آیت‌الله مصباح‌یزدی، دیدگاهی مصرح از آیت‌الله جوادی آملی موجود است که آن رابطه را عقد می‌داند. تعبیر آقای جوادی‌آملی که در همان شماره از مجله *حکومت اسلامی* به چاپ رسیده، چنین است: «اعضای مجلس خبرگان کسانی هستند که از جهت علمی و عملی مورد وثوق جمهور مردمند و توده مردم آنان را برای بررسی و تبادل نظر مشورتی درباره فقهای معاصر وکیل کرده‌اند تا آنها که شهود بالقوه‌اند شاهدان بالفعل شوند و آنها که بالقوه واجد شرایط کارشناسانه اهل خبره‌اند بالفعل گزارش خبیرانه دهند و غیر از آنان، ضمن تعهد در رأی‌گیری برای منتخبان مجلس خبرگان، هرگز شهادت برخلاف آنان نخواهند داد تا از قبیل تعارض دو بینه شود. زیرا تعهد متقابل همگی در برابر قانون اساسی که مورد امضای ولی مسلمین است، همین حکم را به دنبال دارد».

و حجاریان با کنار هم گذاشتن سخنان این دو فقیه به این نتیجه می‌رسد که: «پس اولاً بین مردم و خبرگان، رابطه وکالتی برقرار می‌شود. بعد از آنی که مردم آنها را وکیل کردند، اسقاط کرده‌اند از بقیه خبرگان و آنها نباید اعتراضی بکنند، و باید تبعیت بکنند. چرا بقیه نباید حرفی بزنند و اعتراضی بکنند؟ مگر در مرجعیت اینگونه است؟ در اینجا می‌گویند که ما به یک عقدی احتیاج داریم که آن عقد، همان قانون اساسی است. در قانون اساسی، قواعد و قوانینی گذاشته‌ایم که منحصر بشود در همین خبرگانی که مردم آنها را انتخاب می‌کنند. دیگر در کنار آن، یک مجلس

---

۱. پیشین.

خبرگان موازی تشکیل نشود که بیایند و کس دیگری را رهبر معرفی کنند. بنابراین، تعارض دوبینه به وجود نمی‌آید، زیرا تعهد متقابل همگی ـ یعنی عهد همگی که جزو همان عقود است ـ این توافق را به وجود می‌آورد که فقط یک قانون اساسی داشته باشیم و فقط از طریق قانون اساسی به آن خبرگان مورد نظر برسیم، نه از مجرای دیگری. پس تا اینجا دو گروه وجود دارند: بعضی رابطه مردم و خبرگان را نیز کشفی می‌دانند و بعضی معتقد هستند که رابطه مردم و خبرگان دیگر کشفی نیست، بلکه انتخابی است و آنها وکیل مردم هستند.»[۱]

این پژوهشگر سیاسی ـ اجتماعی در ادامه با طرح این سؤال که اگر در مجلس خبرگان، قول قوی و ضعیف وجود داشت یا به عبارت بهتر، یک فراکسیون اکثریتی گفتند شخص A رهبر باشد و فراکسیون اقلیتی شخص B را برگزیدند و ضمن آنکه موظفند قول مخالف با قول اکثریت را اعلام نکنند، آن وقت تکلیف چیست؟ چنین نتیجه می‌گیرد که خبرگان ناگزیرند نوعی عقد را در داخل خود نیز بپذیرند:

«یعنی یک میثاق هم در بین خود خبرگان باید وجود داشته باشد که اختلاف بین بینه‌ها برای مردم و در بین مردم اختلاف و دستگی یا چند دستگی ایجاد نکند. پس به یک عقد هم در داخل خود خبرگان قائل خواهیم شد و قائل شده‌اند. همان جمله‌ای که خواندم که فرموده‌اند: پرهیز از تعارض بینه‌ها، یا تعارض گزارش خبیران، گذشته از بهره فقهی ثمره حقوقی نیز خواهد داشت. زیرا برابر قانون اساسی که مورد پذیرش اکثریت قاطع ملت مسلمان ایران می‌باشد، همگان تعهد متقابل کرده‌اند که حق حاکمیت خویش را در پذیرش رهبری نظام، فقط از طریق مجلس خبرگان اعلام کنند... پس تعهدی از مصادیق بارز اوفوابالعهود است

---

۱. پیشین.

(آیت‌الله جوادی‌آملی، همان منبع) نمی‌دانم چرا نمی‌گویند اوفوابالعقود، در حالی که عهد هم جزو عقود است. اصرار دارند که از لفظ عقد استفاده نشود تا از آن مفاهیم قرارداد و عقد که جزو مصطلحات اصحاب قرار داده است، قدری فاصله بگیرند و ادامه داده‌اند: «از موارد روش ادله وفای به عهد و میثاق شرط خواهد بود. همانطور که همه فقیهان جامع شرایط و همتای همدیگر، قبل از فعلیت سمت ولایت بر یکی از آنان، متساوی‌الاقدار و الاقدام بوده‌اند.لکن بعد از به فعلیت رسیدن یکی از آنها همگی جزو امت او شده و در مسائل مهم مملکتی، غیر از مشورت و رهنمود فقهی و ارایه طریق و معاضرت فرهنگی و معاونت عملی و مساعدت علمی، کار دیگری به عنوان دخالت در ولایت و رهبری نداشته و ندارند.» یعنی همانطور که در بین مجتهدین و مراجع، اگر یکی از آنها به رهبری برگزیده شد، بقیه فقط باید تبعیت کنند، در خود خبرگان هم همین‌طور است.»[1]

به عقیده حجاریان، گویی عقدی بین فقها که نواب معصوم هستند بسته شده که اگر یکی از آنها را خبرگان انتخاب کردند، بقیه تبعیت کرده و تزاحم نکنند. وی می‌افزاید:

«در خود خبرگان هم‌همینطور است. «بینه‌ها و کارشناسان و اهل خبره نیز برابر تعهد و تعاهد متقابل امضا شده قبل از پذیرش شهادت عده‌ای یا گزارش کارشناسانه گروهی خاص، با سایر بینه‌ها و سایر خبیران، همتای یکدیگر بوده‌اند، لیکن بعد از پذیرش شهادت یا گزارش خبیرانه اکثریت نمایندگان منتخب ملت هیچ مجالی برای شهادت یا گزارش خبیرانه مخالفان نیست.» پس در اینجا تبعیت اقلیت از اکثریت را در خبرگان ایشان پذیرفته‌اند. یعنی در سه چهار جا مجبورند که این عقد را بپذیرند، برای

---

۱. روزنامه *ایران*، ۳ بهمن ماه ۱۳۷۸، شماره ۱۴۳۶.

اینکه مشکل حل بشود. فقط مفهوم عقد را بین خبرگان و رهبری نمی‌پذیرند.»[1]

حجاریان که بدنبال نقد مشروعیت در نظام سیاسی ایران، برروی این موضوع متمرکز شده که آیا مشروعیت، پدیده‌ای از بالا به پایین یا بالعکس است؟ دیدگاه دیگری را پیش می‌کشد:

«یک دیدگاه دیگر هم ممکن است تأسیس بشود که در حالت کمون هست و حالت جنینی دارد و آن اینکه رابطه مردم و خبرگان را کشفی در نظر بگیریم ولی رابطه خبرگان و رهبری را عقدی بدانیم. به این معنا که ما مطابق روایات بطور کلی داریم که: «العلماء امنا الرسل» یا «فقها نواب عام امام معصوم هستند» و بنابراین حاکمیت، به سلسله‌ای و طبقه‌ای به نام فقها و نه مردم داده شده است و اگر این فقها در جلسه‌ای و با یک توافق، کسی را از بین خودشان به حکومت برگزیدند، کانه از خودشان سلب اختیار حاکمیت در امور عامه راکرده‌اند و آن را به دیگری منتقل کرده‌اند. اما مردم اینها راکشف می‌کنند. یعنی رابطه عقدی بین اینها و مردم نیست. این پذیرش نوعی آریستوکراسی روحانیت یا ربانی سالاری است. در کلیسای مسیحیت هم داشته‌ایم که کاردینال‌ها و اسقف‌های اعظم و آباء کلیسا دور هم جمع می‌شوند و از بین خودشان یک نفر را به عنوان پاپ انتخاب می‌کردند. این هم پیدایش نوعی دیدگاه ربانی سالاری است که البته از یکه‌سالاری به نوعی که تاکنون بحث آن را می‌کردیم فاصله دارد. چون در یکه‌سالاری، رابطه عقدی بین خبرگان و رهبری منعقد نیست. رابطه کشفی است. ربانی سالاری این هم یک شأن خبرگان که از این دیدگاه آنها می‌توانند حتی اصلاً رهبری را انتخاب نکنند و به نحو مجموعی نظام را اداره بکنند. مثلاً به صورت یک کمیته مرکزی هشتاد و

---

۱. پیشین

شش نفره، همچون احزاب سوسیالیستی و کمونیستی که یک دفتر سیاسی و یا هیأت اجرایی دارد و جامعه را اداره می‌کنند و اگر رهبری هم در بین آنها انتخاب نشد مشکل چندانی پیش نمی‌آید. البته در آنجا هم یک نفر را به عنوان دبیر اول انتخاب می‌کنند.»[۱]

او در راستای تبیین این دیدگاه توضیح می‌دهد که:

«ابتدا روحانیت را به عنوان یک حزب تمام می‌پذیریم و در درون روحانیت هم برای یک عده‌ای حق رأی قائل می‌شویم که کمیته مرکزی و دفتر سیاسی را تشکیل می‌دهند و یک نفر هم می‌شود دبیر اول. این پذیرش نوعی ربانی سالاری خواهد بود. البته این دیدگاه فعلاً قائلی ندارد اما استبعادی ندارد که قائلینی پیدا بکند، زیرا، طلیعه‌اش دیده می‌شود. در فرمایش بعضی از بزرگان در همین مجله حکومت اسلامی آمده و آقای جوادی‌آملی مطلبی فرموده‌اند که نزدیک به این معنا است در زمینه رابطه رهبری و خبرگان یک دیدگاهی در کشور ما وجود دارد که برای اینکه آن شبهه دور پیش نیاید می‌گوید که رهبری در قله مخروط حکومت قرار می‌گیرد، در ذیل آن شورای نگهبان و در ذیل آن هم خبرگان. اینها در طول هم قرار می‌گیرند و بنابراین دوری به وجود نمی‌آید که بگوییم رهبری، شورای نگهبان را انتخاب می‌کند و شورای نگهبان هم خبرگان را.»[۲]

اما حجاریان برای آنکه معیار واحدی برای طرح دیدگاه‌های خود و به چالش کشیدن و نقد دیگر نظرات نداشته باشد، پاسخ روزنامه جمهوری اسلامی به نامه عبایی خراسانی (که در آن شبهه دور مطرح شده بود) را نیز می‌آورد:

«اگر مجموعه حکومت اسلامی را به مخروطی تشبیه کنیم، این مخروط قله‌ای دارد که فقط یک نفر می‌تواند در آنجا قرار بگیرد و آن یک نفر همان

---

۱. پیشین.
۲. پیشین

رهـبری و ولی فـقیه است. بـقیه دست انـدرکاران حکـومت بـه تـرتیب جایگاهی که در نظام دارند، در دامنه این مخروط قرار دارند. مثلاً رییس جمهوری در جایگاهی قرار گرفته است، بعد از او مثلاً وزیر کشور قـرار دارد بعد از او استانداران و فرمانداران و هکذا. از طرف دیگر همیشه مقام پایین‌تر، مشروعیت و مقبولیت خود را از مقام بالاتر می‌گیرد نه برعکس. مثلاً فرماندار مشروعیت خود را از استاندار می‌گیرد و استاندار از وزیـر کشور و وزیر کشور هم از رییس جمهوری. هـرگز رییس جـمهوری بـه واسطه وزیر کشور مشروعیت پیدا نمی‌کند. بدین ترتیب هر کس از طریق کانال مخصوصی که دارد به قله ـ یعنی ولی فقیه و رهبری ـ متصل می‌گردد و مشروعیت خود را بلاواسطه و یا مع‌الواسطه از او می‌گیرد. اما رهبری مشروعیت خود را از ادامه مخروط نمی‌گیرد. نه خبرگان می‌توانند بـه او مشروعیت ببخشند و نه شورای نگهبان و نه رأی مـردم و نـه هـیچ چیز دیگری از این مجموعه. چون همانطور که اشاره شد، مشروعیت از بالا به پایین می‌آید نه از پایین به بالا. ولی فـقیه و رهـبری در جـامعه اسـلامی مشروعیت خودش را از امام معصوم (ع) و از رسول اکـرم (ص) و او از خـدای مـتعال مـی‌گیرد و هـیچیک از ایـنها در مـجموعه مـخروط قـرار نمی‌گیرند، بلکه فراتر و بالاتر از مخروط قرار دارند و از آن نقاط بالاتر و برتر، اشراف و نظارت بر ایـن مـجموعه دارنـد. بـدین تـرتیب دور رفـع خـواهـد شـد. چـون مشـروعیت خـبرگان بـه شـورای نگـهبان است و مشروعیت شورای نگهبان به رهبری و مشروعیت رهبری به نصب عـام امام معصوم (ع).»[۱]

حجاریان ضمن آنکه وجود چنین نظری در جامعه را قبول دارد، نظریه دیگری پیش می‌کشد که به شکل جنینی وجود دارد و می‌گوید رهـبری

۱. روزنامه *ایران*، ۲۵ اسفند ماه ۱۳۷۸، شماره ۱۴۸۰.

مشروعیت خود را از خبرگان می‌گیرد:

«این همان دیدگاهی است که ما را به سمت ربانی سالاری پیش می‌برد و در مقابل آن دیدگاه یکه سالارانه‌ای که الآن خواندم می‌گوید در قله و در مخروط، اساساً فقها هستند به نحو عموم استغراقی، چون آنها امناءالرسل هستند و آنها رهبری را انتخاب می‌کنند و رهبری در ذیل و ظل آنها قرار می‌گیرد. فی‌الواقع مجرای مشروعیت بعد از امام معصوم از میان فقها می‌گذرد تا اینکه تجمیع می‌شود و به یک نفر می‌رسد.»[۱]

او در ادامه در پاسخ به تئوریسین این دیدگاه (آقای جوادی‌آملی) که گفته بود «اعتبار و مشروعیت ریاست جمهوری و نیز نمایندگان مجلس شورای اسلامی به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم توسط رهبری انجام می‌شود» می‌نویسد:

«دقت می‌کنید که اینها تفسیرشان این است که وقتی رهبری حکم ریاست جمهوری را، تنفیذ می‌کند در واقع او است که به رییس جمهوری مشروعیت می‌دهد. یا وقتی شورای نگهبان از طرف رهبری تعیین شد آنها هستند که به مجلس مشروعیت می‌بخشند، نه رأی مردم که رییس جمهوری یا نمایندگان مجلس را انتخاب کرده‌اند.»[۲]

آیت‌الله جوادی‌آملی در ادامه کلام خود به این موضوع که اعتبار و مشروعیت اعضای خبرگان، نیازی به تنفیذ، تصویب و تأیید رهبری ندارد اشاره می‌کند هر چند که صلاحیت کاندیداتوری جهت عضویت در مجلس خبرگان قبل از آرای مردم باید از تأیید شورای نگهبان بگذرد. حجاریان در پی کنکاش در این قضیه می‌نویسد:

«حال اگر کسی پرسید که تأیید کاندیداهای خبرگان توسط شورای نگهبان به معنای آن است که آنها هم مشروعیت‌شان را از رهبری می‌گیرند

---

۱. پیشین.　　۲. پیشین.

رزم‌آرا بود. به دستور رهبری حزب، خسرو روزبه در همین سالها یکی دیگر از ترورهای درون سازمانی را انجام داده و «حسام لنکرانی» از اعضای حزب را به‌علت تخلف از انضباط حزبی ترور می‌کند.

در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۲۸ عبدالحسین هژیر نخست‌وزیرسابق و وزیر دربار وقت در جلو مسجد سپهسالار (مطهری کنونی) به‌دست سیدحسن امامی از اعضای سازمان فداییان اسلام ترور شد در آن زمان مسأله ملی کردن نفت و جلوگیری از انعقاد قرارداد نفت با انگلستان و انتخابات مجلس بسیار داغ بود. هژیر سیاستمدار طرفدار انگلیس می‌کوشید که با بند و بست‌های پشت‌پرده مانع انتخاب سیاستمداران ملی، رأی نمایندگی مجلس شده و هوداران خود را به مجلس ببرد. مرگ هژیر دربار و سیاست انگلستان را تا حد زیادی تضعیف کرد اما هنوز مهره اصلی سیاست انگلیس یعنی «رزم‌آرا» با قدرت بر سرکار بود و به مقام نخست‌وزیری رسیده بود. رزم‌آرا تیمسار مقتدر و رئیس ستاد ارتش، نخست‌وزیر قدرتمند و کسی بود که قرار بود یکه‌تاز صحنه سیاسی کشور باشد و در ۱۴ اسفند ۱۳۳۹ در جلو «مسجد شاه» در مراسم ترحیم «آیت‌الله فیض» به تیر «خلیل طهماسبی» از اعضای «سازمان فداییان اسلام» از پای درآمد. مرگ رزم‌آرا راه را برای نخست‌وزیری «مصدق» پس از «حسین علاء» و ملی شدن نفت باز کرده و انگلستان را از قوی‌ترین عامل خود در ایران محروم کرد.

یکی از جنجالی‌ترین ترورهای سیاسی این دوره قتل فجیع «سرلشکر افشارطوس» رئیس شهربانی و یار وفادار دکتر مصدق و حکومت ملی او بود. افشار طوس در اول اردیبهشت ۱۳۳۲ در توطئه‌ای که «دکتر بقائی» طراح اصلی آن بود ناجوانمردانه ربوده شد. او را به کوههای اطراف تهران بردند و پس از چند روز شکنجه‌های بیرحمانه کشتند. قاتلین افشارطوس

ایشان در جواب می‌گویند: ”چنین قانونی از طرف خود خبرگان تصویب شده است نه آنکه در قانون اساسی آمده باشد و توهم محذور دور و مانند آن ناروا است.“ یعنی اینکه خبرگان می‌توانستند که این وظیفه را به عهده مرجع دیگری غیر از شورای نگهبان واگذار کنند. مثلاً از طرف خودشان یک کمیته‌ای را مأمور این کار بکنند و مستقل از اراده رهبری هم باشند ”و اگر در مقام عمل به معضلی برخورد شود، ممکن است خود مجلس خبرگان برای علاج آن چاره‌ای بیندیشد.“ (همان منبع) یعنی پیش‌بینی هم کرده که اگر قرار باشد با این شکل، استقلال خبرگان زیر سؤال برود، می‌توانیم این کار را از دست شورای نگهبان خارج کنیم و به صورتی درآوریم که دست خودمان باشد و مستقل از رهبری باشد. در قانون اساسی ما آمده است که حاکمیت از آن خدا است و او آن را به مردم سپرده است. برای این می‌توان یک فلوچارت هم ترسیم کرد که به این صورت در می‌آید: حاکمیت از آن خدا است. خدا این حاکمیت را به مردم سپرده. مردم از طرقی که در قانون اساسی آمده، خبرگانی را انتخاب می‌کنند. خبرگان هم رهبری را انتخاب می‌کنند. این مجرای افاضه حق در قانون اساسی ما است. حال آنکه آقای جوادی آملی می‌فرمایند که معصوم از طرف خداوند، حکومت را به فقها داده که به نحو عموم استغراقی حکومت به فقها می‌رسد و آنها هم به رهبری می‌سپارند. مردم هم در پایین به عنوان بشر منتشر، وظیفه‌شان پذیرش و اقرار به حسن انتخاب بالایی‌ها است. بیعت است نه انتخاب. چون این دو با هم ماهیتاً تفاوت دارند. یک وقتی ما برکشیدن و گزینش داریم و یک وقتی هم بیعت. در بیعت توده مردم به حسن انتخاب بالایی‌ها اقرار می‌کنند نه اینکه خودشان انتخاب بکنند. این دیدگاهی است که در حوزه‌ها و خصوصاً در بین کسانی که در مقام مرجعیت و یا در حد مرجعیت هستند، رفته رفته نظریه

غالب می‌شود و با توجه به مباحث طرح شده اکنون بهتر می‌توانیم دیدگاههای موجود را تبیین کنیم. شاید لازم بود که ما از اول روی سه دیدگاه صحبت می‌کردیم در واقع من با این بحث اخیر خودم، دکترین اول را به دو دکترین تقسیم کردم. یعنی دکترینی که انتخاب مردم را حذف می‌کند و وظیفه مردم را کشف می‌داند، خود آن می‌تواند به دو دکترین منحل بشود. یک دکترینی که برای فقها حق حکومت قایل است و همچنین حق انتخاب رهبری از بین خودشان، و دکترین دیگری که برای همه فقها حق حکومت قایل نیست، بلکه برای یکی از آنها حق حکومت قایل است و برای بقیه فقها وظیفه کشف آن یک نفر و معرفی او به مردم و تبعیت از او.»[1]

حجاریان با تکیه بر این مطالب نتیجه می‌گیرد که سه نوع حکومت اسلامی قابل تصور است: تئواتوکراسی، تئوآریستوکراسی و تئودموکراسی. به اعتقاد این محقق، تئواتوکراسی همان است که در آن رابطه خبرگان و رهبری، رابطه کشفی بوده و خبرگان به رهبری مشروعیت نمی‌دهند حال آنکه مستقل از رهبری هم نیستند و وجودشان حدوثاً و بقائاً وابسته به رهبری است. حجاریان با علم به این که پاسخ‌های متفاوتی دریافت خواهد کرد، سؤالی واحد مبنی بر اینکه «اگر امر دایر شد بر اینکه یا خبرگان، رهبری را عزل کنند و یا رهبری، خبرگان را منحل کند، کدام از نظر شما قابل قبول است» پیش روی قائلین به دیدگاه‌های تئواتوکراسی و تئوآریستوکراسی می‌گذارد و می‌نویسد: «در دیدگاه تئواتوکراسی چون مشروعیت خبرگان به اوست، می‌تواند عنداللزوم خبرگان را منحل کند. در حالی که در دیدگاه آریستوکراسی خبرگان مشروعیت خودش را از رهبری نمی‌گیرد، بلکه به او مشروعیت می‌بخشد، از طریق عقدی که با او

---

۱. پیشین.

می‌بندد و در تزاحم و دوران بین این دو هم این خبرگان است که می‌تواند رهبری را عزل کند.»[۱] حجاریان به دنبال کنکاش در مبنای مشروعیت حکومت دینی، با دستمایه قراردادن اصل ۱۰۷ قانون اساسی، مکانیزم‌های جایگزین خبرگان را مطرح می‌کند و معتقد است که یکی از بدلهای خبرگان این است که این مجلس حذف شود تا مردم به طور مستقیم و با انتخابات یک درجه‌ای رهبر را مشخص کنند:

«این اصل در قانون اساسی قبل از بازنگری به گونه دیگری بود و اجازه می‌داد که بعد از امام (ره) هم اگر چنان موقعیتی برای یکی از فقها ایجاد شد، بدون انتخاب از طرف خبرگان به رهبری برسد، اما در بازنگری آن را تغییر دادند و به صورت فوق درآوردند. این اصل قبل از بازنگری به این صورت بود: هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همانگونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر ولایت امر و همه مسؤولیتهای ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت. به نظر بنده حذف‌کردن این‌قسمت، مشکلی را حل‌نمی‌کند. چون این مجلس قانوناً می‌تواند شرایط انتخابات بعدی مربوط به خودش را هم خودش تعیین کند. بنابراین اولاً این سؤال مطرح است که آیا این مجلس می‌تواند هر قانونی را در رابطه با شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان تصویب کند؟ مثلاً آیا می‌تواند قانونی را تصویب کند و اعضای خودش را مادام‌العمر کند؟ چون این هشت سال را هم خودشان وضع کرده‌اند. آیا می‌توانند این هشت سال را به هشتاد سال تبدیل کنند، یا اصلاً مادام‌العمر بکنند؟ آن سه دیدگاه، سه جواب متفاوت به این سؤال خواهند داد.»

---

۱. پیشین.

حجاریان که در پی ایجاد سیستمی دموکراتیک برای تعیین رهبری است، در ادامه پرسش‌های قبل، سؤالات دیگری می‌پرسد تا از آن رهگذر به رهیافتی نو برسد:

«یک سؤال دیگر این است که آیا اینها (مجلس خبرگان) می‌توانند اعضای خودشان را کم کنند؟ مثلاً بگویند ما به جای هشتاد و شش نفر، چهل نفر می‌خواهیم؟ یا ده نفر می‌خواهیم؟ یا اصلاً یک نفر می‌خواهیم؟ یعنی مجلس خبرگان تبدیل شود به یک لجنه یک نفره یا دو نفره. آیا مجلس خبرگان می‌تواند قانونی بگذارد که مجلس خبرگان خود رهبری باشد؟ یا مثلاً اقربا و منصوبین درجه یک رهبری فقط حق کاندیدا شدن داشته باشند؟ یا مثلاً می‌توانند بگویند که کاندیداهای خبرگان حتماً باید جزو سادات باشند؟ آیا می‌توانند قانونی وضع کنند و انتخاب اعضای خبرگان را به خود رهبری واگذار کنند؟ همچون مجمع تشخیص مصلحت. آقای جنتی در مجله حکومت *اسلامی* گفته‌اند که تمام قوانین بایستی برای اینکه قانون باشد از نظر تصویب شورای نگهبان بگذرد، جز قوانین مربوط به انتخابات خبرگان.

آیا مجلس خبرگان رهبری می‌تواند با تقنین خودش ساختار سیاسی ما را از نظام جمهوری به یک نظام دودمانی یا شخصی و یا موروثی تبدیل کند؟»[۱]

از نظر او، هر یک از سه دیدگاه پیشین، جواب‌های متفاوتی برای این سؤالها خواهند داشت: «دیدگاه اتوکراسی خواهد گفت بله چون خبرگان مشروعیتش را از رهبری می‌گیرد. به شرط اینکه رهبری خودش این را بپذیرد، می‌تواند قانونی تصویب کند که از این پس برای مثال رهبری بتواند نمایندگان مجلس خبرگان را خودش، آن هم از بین دودمانش

---

۱. روزنامه *ایران*، ۱۴ فروردین ماه ۱۳۷۹، شماره ۱۴۸۳.

انتخاب کند. آن وقت آن خبرگان، رهبر بعدی را انتخاب کنند.»[1] حجاریان برای توضیح گفته خود، مجمعی از اعضای برجسته خاندان آل سعود در عربستان را مثال می‌زند که بعد از مرگ یک پادشاه تشکیل شده و از بین خود یکی را انتخاب می‌کنند و یا لجنه مهستان در ایران دورهٔ اشکانیان. اما در دیدگاه دوم یعنی «تئوآریستوکراسی یا ربانی‌سالاری، چون قدرت و حق حکومت را از آن فقها می‌داند، این را هم نمی‌پذیرد که غیر فقیه عضو مجلس خبرگان بشود. در حوزه‌های علمیه حتی آقایانی که خوش خط و ربط هم هستند معتقدند که نباید اجازه داد غیر مجتهد، عضو خبرگان بشود.»[2]

این بازاندیش حکومت دینی در ادامه کلامش با ذکر مثالی از جامعهٔ یونان که در آن زنان و بردگان از میدان سیاسی خارج شده و صرفاً مردان حر، حق‌اظهارنظر داشتند معتقداست توده‌مردم‌در دیدگاه‌آریستوکراتیک، محجور بوده و اهلیت دخالت در امور عامه را نداشته و تنها کسانی که ملکه اجتهاد را دارند رشید محسوب می‌شوند.

وی پس از این، رهیافت مقبول خود را شرح می‌دهد:

«اما آن تئودموکراسی که ما به آن معتقدیم می‌گوید که ترکیب مجلس خبرگان باید به‌گونه‌ای باشد که با ترکیب جمعیتی کل کشور تناسب داشته باشد، چرا که قرار است آنها نماینده حاکمیت ملی را انتخاب کنند و این باید نمایانگر حاکمیت ملی باشد. به لحاظ آماری نباید میان اعضای این مجلس و اعضای کل جامعه، تفاوت معناداری وجود داشته باشد. اگر در جامعه زن وجود دارد، کارگر و کشاورز وجود دارد، هر چه هست باید عیناً در خبرگان مردم هم منعکس بشود. پس آن سه دیدگاه در خصوص ترکیب خبرگان و در حیطه اختیارات آن هم با یکدیگر تفاوت دارند.

---

۱. پیشین.
۲. پیشین.

دیدگاه سوم، که تئودمکراسی است، می‌تواند به خبرگان بگوید که شما نمی‌توانید قانونی را وضع بکنید که ابتنا و اتکای امور عامه مردم را جز از طریق خود مردم و آرای آنها در بیاورید، چرا که نظام ما را از دایره جمهوریت خارج می‌کند. این مناقشه الان می‌تواند با خبرگان وجود داشته باشد. یعنی می‌توان پرسید که شما بر چه اساسی شرط اجتهاد را برای خبرگان قرار داده‌اید؟ مگر شرایط رهبری فقط اجتهاد است؟ رهبری شرایط دیگری هم باید داشته باشد و خبرگان دیگری هم باید باشند که آن شرایط و تواناییها را بتوانند تشخیص بدهند.»[1]

حجاریان بعد از این تشریح، این باب را می‌گشاید که:

«سؤال این است که اگر شرایط به گونه‌ای شد که خبرگان در یک مقطعی با تضییق دامنه حضور مردم، مکانیزمی را جعل و وضع کردند که مردم نسبت به مشارکت در انتخابات بی‌تفاوت شدند ـ کما اینکه در انتخابات مجلس خبرگان دوم، تنها چهل و سه درصد واجدان شرایط در انتخابات شرکت کردند؛ یعنی حدود ده الی یازده میلیون نفر شرکت کردند و ضعیف‌ترین انتخاباتی بود که در طول سالهای پس از انقلاب برگزار شد ـ برای مثال اگر وضعیت به‌گونه‌ای شد که تنها ده درصد واجدان شرایط در انتخابات شرکت کردند، آیا این تلویحاً به این معنا نیست که ما پذیرفته‌ایم که آن نود درصد مردم برای تعیین رهبری به اصل یکصد و هفتم قانون اساسی متوسل بشوند؟ یعنی از غیر طریق مجلس خبرگان، اکثریت قاطع مردم که مثلاً می‌تواند نود درصد واجدان شرایط باشد، بیایند و خارج از مجرای خبرگان عمل کنند و رهبری را خودشان انتخاب کنند. بدین ترتیب، با تضییق دامنه مشارکت مردم، آقایان به حساب اینکه سلامت نظام را تضمین کنند، فی‌الواقع یک شکاف بزرگی

---

۱. پیشین.

را باز می‌کنند که در آن به مردم اجازه داده می‌شود که خودشان مستقیماً برای تعیین رهبری اقدام کنند. البته این امکان را در بازنگری قانون اساسی برداشتند تا راه باز نشود برای چنین کاری که در واقع انقلاب خواهد بود.»[۱]

به باور او این کار نه تنها مشکلی را حل نکرده (چون جامعه کار خود را می‌کند) بلکه به لحاظ قانونی هم مشکلی حل نمی‌شود چرا که مسأله استعفا در قانون اساسی آمده است. حجاریان معنای حقیقی استعفا را در این می‌داند که رهبر خودش کشف می‌کند فاقد شرایط شده نه آنکه دیگران کشف کنند و به آنجا می‌رسد که اگر روی سکه‌ای کشف یا نصب است، بر روی دیگر آن سکه، عزل قرار دارد. او می‌نویسد:

«حال اگر سکه‌ای داشته باشیم که یک روی آن استعفا و کناره‌گیری باشد، آن روی دیگرش این است که یک نفر خودش کشف کند که افضل به این امر است و خودش را به مردم معرفی کند و مردم هم به او رأی بدهند و پشت سر او راه بیفتند. یعنی فی‌الواقع ما چون استعفا را در قانون اساسی پذیرفته‌ایم، این صدر اصل یکصد و هفتم قبل از بازنگری هنوز به قوت خود باقی است، ولو اینکه در بازنگری حذف شده باشد. در شرایطی که ولی فقیه منتخب خبرگان هم موجود است که ده درصد پشتوانه مردمی دارد، یک نفری هم مثل امام خمینی (ره) پیدا می‌شود و کشف می‌کند که باید قیام بکند و اصلاً معتقد است که اینها غاصب منصب ولایت و رهبری هستند. مردم هم به دنبال او راه می‌افتند. پس این اصل یکصد و هفتم سابق، هنوز به قوت خودش باقی است. چون ما یک طرف قضیه را داریم که کناره‌گیری است، طرف دومش هم قطعاً خواهد بود.»[۲]

---

۱. پیشین.
۲. پیشین.

حجاریان با اذعان به اینکه می‌خواهد در حاکمیت ایجاد حساسیت نماید تا آشکار شود که با وضع شرایط اضافی و تضییق دامنه مشارکت مردم، نظام مستحکم نخواهد شد؛ می‌افزاید:

«اتفاقاً مطابق آیین‌نامه انتخابات خبرگان که زمان امام (ره) تدوین شد و ایشان هم تأیید کردند، شرط صحت انتخابات هر حوزه انتخابیه این بود که حداقل دو سوم واجدان شرایط، در آن انتخابات شرکت کرده باشند، یعنی شصت و شش یا شصت و هفت درصد. چرا این شرط را وضع کرده بودند بخاطر اینکه پشتوانه اجتماعی رهبری که نماینده حاکمیت ملی است، از دو ثلث وجدان حق رأی کمتر نباشد که اساساً وقتی از نصف کمتر شد، معنایش این است که شخص مشروعیت ندارد. یعنی حاکمیت اقلیتی است بر اکثریت مردم. متأسفانه خبرگان بعد از فوت امام (ره) آیین‌نامه انتخابات مربوط به خودشان را تغییر دادند و این شرط را حذف کردند. الان با این آیین‌نامه فعلی اگر در کل یک استان، پنج نفر هم در انتخابات خبرگان شرکت کنند و به یک نفر رأی بدهند، آن یک نفر می‌شود نماینده آن استان چون اساساً از دیدگاه کشفی اگر مردم نیامدند در انتخابات شرکت کنند نیز برای آنها اهمیتی ندارد، زیرا مشروعیت نظام و رهبری و خبرگان از ناحیه مردم نیست. او منشأ حق را جای دیگری می‌داند. بخاطر همین هست که الان در صحبتها و تبلیغات می‌گویند که اگر هم مردم زیاد شرکت نکردند در انتخابات، تعجبی ندارد و مشکلی پیش نمی‌آید، چون خبرگان که نمی‌خواهند برای مردم آب و نان تهیه کننده هر دو دیدگاه تئواتوکراسی و تئوآریستوکراسی برای مردم حق قایل نیستند، جز پذیرش و مطاوعه، لذا این شرط را حذف کردند. در حالی که امام (ره) این حساسیت را داشتند و تا این شرط دو ثلث گنجانده نشده بود، ایشان آن را امضا نکردند. انتخابات خبرگان اول رهبری با مشارکت بسیار بالایی

برگزار شد. چرا امام (ره) حاضر نبودند بدون شرط دو ثلث، آن آیین‌نامه را امضا کنند؟ برای اینکه وقتی مشارکت کم باشد وزیر پنجاه درصد باشد، تلویحاً پذیرفته‌ایم که بقیه مردم که بالای پنجاه درصد هستند، حق دارند از مکانیزم دیگری دنبال اعمال حاکمیت خودشان باشند.»[۱]

سعید حجاریان، پایان کلامش را به وظایف خبرگان اختصاص می‌دهد که به شکل مصرح در قانون اساسی سه وظیفه برعهده آن است:

الف. تعیین رهبری (جالب اینکه در قانون اساسی هم از واژه دو پهلوی "تعیین" استفاده شده؛ نه انتخاب یا نصب.)

ب. نظارت بر اعمال و رفتار رهبری

ج. عزل رهبری

وی در مورد گزینه نخست، ابتدا از زاویه دید تئواتوکراسی موضوع را می‌شکافد که از آن دیدگاه وظیفه خبرگان کشف واقعیتی محقق در خارج است:

«از این دیدگاه، خبرگان باید فحص بلیغ بکنند و اگر کشف کردند که فبها و فعلشان مصاب است. البته شاید این حرف را نزنند، ولی اگر کمی جلوتر برویم به همان رأیی که درمورد قاضی آمده خواهند رسید که اگر مصاب باشد، دو اجر عایدش شده و اگر مخطأ باشد یک اجر. یعنی خبرگان حتی اگر مخطأ هم باشند در شناخت اقوی بهذالامر، اجر خودشان را دارند، چون راه دیگری ندارند جز اینکه از طرق معهودی همچون شاهد و بینه و قرینه استفاده کنند برای حکمی که می‌دهند و قضاوتی که می‌کنند. ممکن هم هست که جور دیگری تفسیر بکنیم که اینها نه تنها اجری ندارند بلکه غاصب منصب ولایت هم هستند، در صورتی که بذل مجهود نکرده باشند و به حاق واقع نرسیده باشند و اقوایی باشد که در زاویه‌ای منزوی

---

۱. پیشین.

باشد و اینها کس دیگری را انتخاب کرده باشند.»[۱]

او سپس با دکترین آریستوکراسی به قضیه می‌نگرد که در آن، فقها به نیابت از روحانیت علی‌المجموع نمایندگی دارند و اصولاً حق حاکمیت به آنها تعلق دارد و چون امنای رسل هستند و به نحو عموم استغراقی امر ولایت در اختیارشان قرارگرفته، چنانچه کسی را از بین خود برگزینند، او ولی خواهد بود.

حجاریان در این باره می‌نویسد:

«کانه اگر ولی فقیه را هم انتخاب نمی‌کردند، می‌توانستند به صورت یک کمیته مرکزی هشتاد و شش نفره، کشور را اداره کنند. چون اینها برگزیدگان یک نهادی به اسم روحانیت هستند، و روحانیت در اینها متمثل است و مجموعاً ولایت را در اختیار دارند و اگر آن را به یک فرد از بین خودشان واگذار کردند، بین آنها رابطه عقدی برقرار می‌شود. یعنی ولی فقیه نماینده این طایفه می‌شود. اینجا آن ویژگی نمایندگی محقق می‌شود منتها برای یک سپهر عمومی کوچک. سپهر عمومی‌ای که در آن فقط فقها قرار دارند. این هم یک دیدگاه است که در غرب هم وجود داشته است. اصحاب کلیسا و اساقفه و امثالهم که جمع می‌شوند و پاپ را انتخاب می‌کنند، تقریباً به همین شکل عمل می‌کنند.»[۲]

اما در نظریه تئودموکراسی که حجاریان به آن قائل است؛ خبرگان واسطة‌العقد هستند و حقی راکه بالذات از آن مردم است به رهبری منتقل می‌کنند:

«اگر لازم باشد که در اینجا شمایی ترسیم بشود اینگونه می‌شود که در دیدگاه تئواتوکراسی، ناحیه مقدسه داریم، یعنی همه امور قدسی اعم از خدا و پیغمبر و خصوصاً امام معصوم (ع)، بعد ولی‌فقیه، بعد شورای

---

۱. پیشین.

۲. پیشین.

شناخته شده و تعدادی از آنها دستگیر شدند اینان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ از زندان آزاد شدند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، رژیم شاه تا سال ۳۷ به سرکوب جنبش‌های ملی و محکم کردن پایه‌های سلطه خود می‌پردازد. با عقد قرارداد کنسرسیوم، آمریکا نیز بالاخره می‌تواند، همپای انگلستان، در غارت ایران سهیم شود، اما «دلارهای تزریقی»اقتصاد بحران‌زده را درمان نکرده، بحران اقتصادی تا سالها ادامه می‌یابد تا حدی که در سال ۴۰ نخست‌وزیر وقت دکتر امینی کشور را «ورشکسته» اعلام می‌کند. در سالهای آغاز کودتا «فرمانداری نظامی» به ریاست «تیمسار تیمور بختیار» تعقیب، شکنجه و بازجویی از مخالفان را برعهده دارد. فرمانداری نظامی با یاری متخصصان آمریکایی سرانجام به سازمانی تبدیل می‌شود که بعدها به عنوان یکی از مخوف‌ترین و بی‌رحم‌ترین سازمانهای امنیتی، شهرتی جهانی می‌یابد. «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» یا همان «ساواک» معروف. بختیار که بعدها در سال ۴۹ خود قربانی طرحی شد که یکی از عوامل همین سازمان مجری آن بود اولین رئیس ساواک ایران بود که پس از فرار از ایران جای خود را به «تیمسار پاکروان» داد. فرمانداری نظامی نقش اصلی را در نابودی سازمانهای سیاسی ایران از جبهه ملی و فداییان اسلام گرفته تا حزب توده برعهده می‌گیرد. تا سال ۳۹ اگر از حمله «شعبان جعفری» معروف به «شعبان بی‌مخ» در جلو دادگستری و مجروح کردن دکتر فاطمی وزیر خارجه مصدق که بگذریم مهم‌ترین ترور سیاسی طرح ترور ناکام فداییان اسلام علیه «حسین علاء» نخست‌وزیر وقت در سال ۱۳۳۴ بود. حسین علاء در مجلس ختم «سیدمصطفی کاشانی»، پسر آیت‌ا... کاشانی، هدف حمله «مظفر ذوالقدر» قرار می‌گیرد. تیر به علاء نمی‌خورد و ذوالقدر می‌کوشد که با کارد کار را تمام کند اما موفق

نگهبان ـ که منبعث از ولی فقیه است ـ بعد در این سلسله نازله به خبرگان می‌رسیم و بعد هم مردم یا شهروندان. این سلسله مراتب طولی ولایت و اعمال اقتدار و قدرت اینچنین خواهد بود. در دیدگاه تئوآریستوکراسی، اول خدا را داریم؛ بعد از او نهاد روحانیت را که متمثل است در خبرگان رهبری؛ بعد رهبری، بعد شورای نگهبان و بعد هم مردم را.»[۱]

حال آنکه در فلوچارت تئودموکراسی، نخست خدا قرار دارد و در ادامه گزاره‌های ذیل به ترتیب مستقر شده‌اند:

۱. مردم به مثابه خلیفةالله به نحو عموم و دارنده حق حاکمیت ملی که از خدا به آنها رسیده.

۲. خبرگان به مثابه نمایندگان مردم در انتخاباتی دو درجه‌ای

۳. رهبری

۴. شورای نگهبان

حجاریان در اینکه وظیفه اصلی آنها (خبرگان) ولی‌شناس بودن است، تردید ندارد اما معتقد است آنها در مشی تئواتوکراسی بازوی رهبری‌اند؛ در صورتی که در شیوه‌های تئوآریستوکراسی و تئودموکراسی، نوعی تفوق و نظارت بر رهبری دارند.

---

۱. پیشین.

نگاه سعید حجاریان به جنبش دانشجویی

سعید حجاریان با وجود آنکه در سال وقوع انقلاب، سربازی با فوق لیسانس مکانیک از دانشگاه تهران و بالطبع خارج شده از کسوت دانشجویی بود؛ اما نقشی فعال در تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان در آبان ماه ۵۸ داشت. به عبارتی می‌توان گفت او دو دورهٔ دانشجویی را از سرگذرانده است:

نخست پیش از انقلاب و تحصیل در رشته مکانیک و سالها پس از انقلاب در رشته علوم سیاسی. از این رو می‌توان حرفهای اندیشمندانه‌ای ازگذشته، حال و آینده جنبش دانشجویی ایران از زبان او شنید. حجاریان معتقد است این جنبش در تاریخ معاصر ایران، همواره بخشی از جنبش دموکراتیک و مردم سالاری بوده و در هیچ دوره‌ای نمی‌توان استقلال و هویتی با اصالت برای آن متصور شد چرا که در مقطعی از تاریخ زاییده جنبش ملی شدن نفت، در مقطعی دیگر زاییده جنبش چریکی و در دورهٔ انقلاب نیز بدون آنکه مستقل باشد، پیوسته به نهضت انقلاب اسلامی بوده است. او در بعدی کلان بر این باور است که: «مطالبات جنبش دانشجویی در ایران هم مانند بقیه دنیا فراتر از قشر دانشجوست. یعنی سطح مطالبات فقط ارتقای منزلت و موقعیت و خواسته‌های دانشجویان

نیست و لذا کاملاً با یک گروه فشار تفاوت دارد و از این حیث شدیداً نسبت به زد و بند در بالا برای رسیدن به مطالباتش بدبین است. یعنی مانند بقیه جنبش‌های دانشجویی سراسر دنیا قدرت چانه‌زنی در بالا را ندارد. نمی‌خواهد مطالبات خود را از طریق فراکسیونهای پارلمانی دنبال کند.[۱]»

دومین ویژگی که حجاریان برای این جنبش برمی‌شمرد این است که: «جنبش دانشجویی آرمانهای بلندی دارد که گاه رنگ ناخودآگاهی به خود می‌گیرد و خصلتی رمانتیک دارد. به این دلیل که دانشجو اساساً با مقولات ذهنی سر و کار دارد و از یک فضای فرا واقع به نام دانشگاه تنفس می‌کند و به تدریج از متن زندگی واقعی مردم منحرف می‌شود.[۲]»

ویژگی سومی که او ذکر می‌کند تقریباً در مجاورت ویژگی نخست است چرا که به زعم او، جنبش دانشجویی «نمی‌خواهد با روش‌های بوروکراتیک و رسمی امر خود را پیش ببرد و مطالبات خود را مطرح کند. مخالف وضع موجود است و نه الزاماً مخالف نظام موجود و نمی‌خواهد تن به پارلمانتالیزم و لیبرالیزم و قانونگرایی محض بدهد. مثلاً در زمان انتخابات مجلس مکرراً دیده شده است که خیلی به سختی ممکن است جنبش دانشجویی تن به ائتلاف بدهد و گاه این گونه مطرح می‌کنند که ما برای کرسی داشتن در پارلمان ساخته نشده‌ایم.[۳]»

حجاریان همچنین، پراکندگی قدرت این جنبش در سطوح پایین و عدم وجود ستاد و سازمان و رهبری قوی در بالا را یکی دیگر از خصوصیات این جنبش می‌داند و برای تأیید مدعایش از گفته‌های میشل فوکو شاهد می‌آورد که درباره انقلاب ایران و همه انقلاب‌های پست مدرن معتقد است دارای حداقل سازماندهی هستند و در چنین انقلاب‌هایی نوعاً

---

۱. مشارکت، ۷۸/۱۰/۲۸ ۲. پیشین ۳. پیشین

قدرت در بین آحاد مردم پخش است: «در مواقع خاصی، تجمیع صورت می‌گیرد و می‌توانند به عنوان یک اهرم قوی عمل کنند. ولی از قبل نمی‌توان نوعی سازماندهی با دیسیپلین و رهبری مشخص و ایدئولوژی ساخته و پرداخته‌ای در آن مشاهده کرد. فوکو معتقد است اولین جنبش پست مدرن، جنبش مه ۶۸ فرانسه است. جنبشی که ماهیتاً با جنبشهای قبل از خود که دارای ستاد و فرماندهی و اساسنامه و Platform سیاسی بودند تفاوت دارد، خصلتی فرامدرن دارد و از این جهت می‌توان تصور کرد که جنبشی است در داخل جامعه مدنی و نه در میدان رقابت سیاسی. میدان رقابت سیاسی جایی است که احزاب با هم رقابت می‌کنند اما در جامعه مدنی این نیروهای اجتماعی هستند که با هم ستیزش دارند. از این حیث می‌توان گفت که جنبش دانشجویی، جنبشی در درون جامعه مدنی است و در متن جامعه مدنی امکان رویش و باش و پرورش دارد.»[۱]

این تئوریسین، آخرین خصلت عام جنبش دانشجویی ـ که نوع ایرانی این جنبش از آنها مستثنی نیست ـ را در قرارگیری آن در دسته جنبشهای نوین اجتماعی دانسته و از همین رو آن را غیرحرفه‌ای و ضد سیستمیک و شبیه پاره‌ای از جنبشها مثل فمنیزم، اکولوژیستها و سبزها و... می‌داند. اما خصایص نوع ایرانی این جنبش را نیز می‌گوید: «دانشجو در ایران از میان چند غربال از بین نیروهای جوان، فیلتره شده. لااقل از یک رقابت حاد علمی به نام کنکور گذشته و لذا مفهوم رقابت را خوب می‌فهمد و تا حدودی به لحاظ ظرفیت خردورزی نسبت به همگنان خود برتر است. چون در درون یک رقابت معرفتی گزینش شده است. این ویژگی یعنی خرد ناشی از رقابت، خردی که تا حدودی خصلت بین‌الاذهانی دارد یک نکته مهم است.[۲]»

---

۱. پیشین
۲. پیشین

او خصلت دوم را دسترسی به منابع اطلاعاتی غیر رسمی و تکثر در منابع معرفتی دانشجویان می‌داند. به زبانی دیگر، دستگاه حکومتی نمی‌تواند این قشر را در انحصار اطلاع‌رسانی خود قرار دهد، چرا که «مکانیزمهای جامعه‌پذیری سیاسی دانشجو چند مرجعی و چند منبعی است. لذا می‌تواند فراتر از وضع موجود بیندیشد. با آن آرمان واهی که در ذهن دارد قدرت نقد می‌یابد و عنصری نقاد می‌شود. نقد وضع موجود با ویژگی قبلی که خردورزی بود به حاصل جمعی به نام خرد نقاد می‌رسد که جوهر مدرنیته است. موتور محرک اصلی مدرنیته خرد نقاد است.[۱]»

حجاریان با تکیه بر این دو خصلت دانشجوی ایرانی بر این باور است که خصلت اصلی جنبش دانشجویی ایران، ترقی خواهی و دموکراتیک بودن است، زیرا از سویی میل به پیشرفت و دگرگونی و از سوی دیگر قابلیت نقد وضع موجود ـ که نشان از دموکرات بودن است ـ دارد. وی ضمن آنکه پایگاه اجتماعی دانشجویان را طبقه متوسط جدید در نظر می‌گیرد این طبقه را در کشورهای پیرامونی، بهترین عاملان دموکراسی می‌داند.

«اما ویژگی سومی نیز برای نوع ایرانی جنبش دانشجویی ذکر می‌کند که از دههٔ پنجاه به بعد پدیدار گشته و آن اینکه از طبقات متوسط و متوسط به پایین جامعه هم دانشجو برگزیده می‌شود: «به برکت پولهای بادآورده نفت و گسترش نظام آموزش عالی، اقشاری از طبقات متوسط و متوسط به پایین جامعه هم توانستند فرزندان خود را به دانشگاه بفرستند. لذا علاوه بر آن خصلت لیبرالیستی که سابقاً جنبش دانشجویی ایران داشت، از دهه پنجاه به بعد تا حدود زیادی خصلت رادیکال و مساوات جویانه نیز یافته است.»[۲]

---

۱. پیشین   ۲. پیشین.

البته نگاه نقاد حجاریان، ویژگی‌های منفی جنبش دانشجویی ایران را نیز مشاهده کرده:

«فکر می‌کنم به خاطر پس‌افتادگی بازار کار و دیرتر صنعتی شدن ایران، در مقابل حجم ورود به دانشگاه و خروج فارغ‌التحصیلان، نوعی شکاف بین بازار کار و بازار اشتغال ایجاد شده که باعث نوعی نومیدی و پاسیفیسم و انفعال و نوعی رقابت خشن در درون چنین جنبشی شده است. اصولاً در هرم اشتغال جامعه ما، کسانی که به کار فکری اشتغال داشته‌اند، ارج و منزلتشان را از دست داده‌اند، بنابراین شایسته‌سالاری هم جزو مطالبات جدی دانشجویان در ایران می‌باشد. به خاطر تنزل موقعیت اجتماعی فارغ‌التحصیلان در کل هرم اشتغال جامعه. مشکل دیگری که جنبش دانشجویی ایران دارد به دلیل همین شکافهای بین نسلی است که به خاطر انقلاب فرهنگی به وجود آمده و لذا جنبش دانشجویی فعلاً در ایران، جوان است. یعنی از عقبه فکری و ذخیره تاریخی خود محروم است. به همین خاطر دچار پراکنده‌کاری و دنباله‌روی سایر جنبشهای اجتماعی می‌شود.»[۱]

---

۱. پیشین.

ارهاب

تفکری محفلی در پس یک واژه[1]

آیت‌ا... مصباح‌یزدی در ادامه افاضات خود در سخنرانی‌های قبل از خطب نماز جمعه تهران به تاریخ ۷۸/۵/۱۵ به تئوریزه کردن تروریسم پرداخته و فرموده‌اند: «ما در قرآن دستور ارهاب داریم و افرادی که با ادبیات عرب آشنا هستند، بروند معادل ارهاب را پیدا کنند و حالا اگر من الان بگویم معنایش چیست، فردا روزنامه‌ها تیتر می‌کنند که فلانی طرفدار تروریسم است».

(روزنامه خرداد ـ ۷۸/۵/۱۶)

این سخنان در حالی القاء می‌شود که قبل از آن نیز جناب مصباح به تئوریزه کردن خشونت پرداخته و جواز اعمال آن توسط «جوانان غیور» را در همین منبر صادر کرده بودند و در شماره گذشته عصر ما، پاسخ در خور به فرمایشات ایشان داده شده بود اما این بار پا از خشونت خیابانی فراتر رفته و تروریسم لخت و عور تجویز می‌شود.

---

۱. *عصر ما*، ۲۷ مرداد ماه ۱۳۷۸، شماره ۱۲۶.

ایشان دستور داده‌اند که افرادی که با ادبیات عرب آشنا هستند بروند و معادل ارهاب را پیدا کنند. ما رفتیم و گشتیم و به این نتیجه رسیدیم که کلمه «ارهاب» در ادبیات معاصر عرب، به معنای ترور است و به تروریست، «ارهابی» و به تروریسم «ارهابیه» گفته می‌شود و برخلاف رأی آقای مصباح، در هیچ جای قرآن کلمه ارهاب به معنای امروز آن به کار نرفته است.

مثلاً در آیه مشهور «واعدوالهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدوالله و عدوکم»، لفظ ارهاب به معنای ایجاد خوف که خصلت بازدارندگی دارد به کار رفته است، یعنی آنچنان عِده و عُده‌ای فراهم کنید که دشمنان از استعداد دفاعی شما به وحشت بیافتند و در شما طمع نکنند.

در همان ادبیات عرب قدیم، دو معادل نزدیک به ترور یافتیم که یکی «فتک» باشد و دیگری «اغتیال» یا «غیله» و تعجب می‌کنیم چرا آقای مصباح برای توجیه تروریسم، به واژه امروزی آن روی آور شده‌اند و اگر قصد ورود فقیهانه به موضوع را داشته‌اند، چرا از اصطلاحات فنی فقهی روی گردان شده‌اند؟ البته به گمان ما اگر ایشان وارد وادی بحثی فقیهانه می‌شدند، بلافاصله به روایاتی مانند «الاسلام قید الفتک» بر می‌خوردند که همچون سنگی، کاخ زجاجی تئوری‌پردازی‌های ایشان را درهم فرو می‌ریخت و یا به وقایع تاریخی نظیر واقعه مسلم‌ابن عقیل می‌رسیدند که با آن که در فرصت مناسبی امکان ترور ابن‌زیاد برایش فراهم بود، به دلیل تربیت در خاندان وحی و امامت از این عمل خودداری کرد.

البته ما خود را نه در ادبیات عرب متبحر می‌دانیم و نه قصد داریم با آقای مصباح احتجاج فقهی کنیم، بحمدالله در حوزه‌های علمیه اساتید و مراجع بزرگواری وجود دارند که به نحو مستوفی به موضوع بپردازند و از

حرمت علم و فقاهت پاسداری کنند. ما به عنوان جریانی سیاسی ناچاریم چند نکته را از باب تذکر به آقای مصباح گوشزد کنیم.

۱. در سیره حضرت امام (ره) چه قبل و چه بعد از انقلاب، موردی که دستور ارهابی از ناحیه ایشان صادر شده باشد به چشم نمی‌خورد. در قضیه ترور حسنعلی منصور، با آن که جمعیت موتلفه، نماینده‌ای خدمت ایشان به نجف جهت استیذان فرستاد، آن حضرت از صدور چنین حکمی استنکاف ورزیدند و این جمعیت ناچار شد به سراغ بعضی دیگر از مراجع برود.

در ماجرایی مثل سلمان رشدی هم، امام به عنوان قاضی و حاکم شرع وارد میدان شدند و با صدور حکمی علنی، تکلیف رشدی را معلوم کردند و آنقدر برای حکم خود مشروعیت قائل بودند که با صدایی رسا و پس از استرجاع، نظر خود را به جهانیان اعلام دارند.

۲. تئوریزه کردن ترور، آن هم در شرایطی که نظام هنوز در قصه قتل‌های محفلی مطعون است، چیزی جز هم‌نوایی با امثال سعید اسلامی نیست. اگر قرار باشد هر محفل و گروهکی، حکمی به اصطلاح شرعی از یکی از روحانیون (مانند آقای مصباح) بگیرد و به دنبال اجرای «حکم‌الله» باشد، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. مگر مشکل است جواز فتک و اغتیال شخصیت‌هایی مثل دکتر سروش (و یا در گذشته امثال دکتر شریعتی) را با تحریک بعض علمای غیور گرفت؟

۳. آیا آقای مصباح نمی‌دانند «تروریسم دولتی» در ذات خود، اعلام نامشروع بودن دولت را در بردارد؟ دولتی که در چشم شهروندانش مشروع و معتبر باشد، به راحتی می‌تواند مخالفان خود را رسماً به پای میز محاکمه بکشد و حتی برای آنها حکم اعدام صادر و این را به صدای بلند هم اعلام کند. اما همین که جوخه‌های ترور را به سراغ شهروندان فرستاد

نمی‌شود. علاء بر آن بود که چند روز بعد «پیمان دفاعی بغداد» که بعدها به پیمان «سنتو» معروف شد را بار دیگر تجدید کند. پس از ترور نافرجام حسین علاء، اعضای سازمان فداییان اسلام از جمله نواب صفوی دستگیر و به همراه جمعی از یاران خود اعدام می‌شوند.

از سال ۴۰ به بعد و با نخست‌وزیری دکتر امینی فضای سیاسی بازتر می‌شود. مسأله اصلاحات ارضی مطرح و چشم‌انداز، خبر از تحولات مهم اقتصادی و سیاسی می‌داد. در زمان نخست‌وزیری علم قیام بزرگ ۱۵ خرداد ۴۲ به رهبری روحانیت مبارز رخ می‌دهد. سرکوب خونین قیام مردم در ۱۵ خرداد بعدها اثر مهمی در سمت‌گیری گروههای سیاسی و به ویژه سازمانهای مذهبی در اتخاذ ترور سیاسی برجای می‌گذارد. از پس ماجراهای سیاسی بسیار، شاه سرانجام «حسنعلی منصور» پایه‌گذار «کانون مترقی» را برای نخست‌وزیری و اجرای طرح ۶ ماده‌ای خود بر می‌گزینند. منصور که جمعی از تحصیل‌کردگان و هواداران غرب به‌ویژه آمریکا راگرد آورده بود می‌کوشد چهره‌ای متفاوت از رجال سابق ایران از خود به‌دست دهد. «کانون مترقی» بعدها هسته اولیه «حزب ایران نوین» را که تا پیش از تشکیل حزب «رستاخیز» سالها به اصطلاح حزب حاکم ایران بود، به وجود می‌آورد و اولین نسل بوروکراتها و تکنوکراتهای جدید در همین کانون و حزب پای می‌گیرند. منصور در اسفند سال ۴۲ به نخست‌وزیری می‌رسد و لایحه‌ای راکه به لایحه «کاپیتولاسیون» معروف شد به مجلس ارائه می‌دهد. نقش مهم امام در ۱۵ خرداد و مخالفت سرسختانه ایشان با لایحه مزبور منجر به زندانی شدن و تبعید امام از ایران می‌شود و در اول بهمن سال ۴۳ «حسنعلی منصور» به گلوله «محمد بخارائی» از اعضای هیأت‌های موتلفه جلو در مجلس شورا کشته می‌شود. پیش از تبعید امام، برخی از افراد و گروههای مسلمان که نقش

(مثل الجزایر)، قبلاً حکم به نامشروع بودن خود داده است. یعنی آنقدر متزلزل و بی‌اعتبار است که جرأت رفتار رسمی و قضایی ندارد و خارج از رویه‌های قانونی دست به عملی می‌زند که نمی‌خواهد مسؤولیت آن را بپذیرد. دولتی که مسؤولیت رفتار خود را نمی‌پذیرد، مانند مهجور و یا ورشکسته به تقصیری است که باید برای وی ولی قهری انتخاب کرد که این امر یا با قهر توده‌ها محقق خواهد شد یا نظام بین‌المللی چنین ولایتی را اعمال خواهد کرد.

۴. یک نکته را هم باید به ستاد نماز جمعه و رادیو و تلویزیون تذکر داد و آن اینکه چرا باید نظرات شاذّی که نه تنها در عرف اندیشمندان سیاسی و حقوقی پایگاهی ندارد بلکه در حوزه‌های علمیه هم فاقد کوچک‌ترین جایگاهی است به عنوان دیدگاه‌های نظام جمهوری اسلامی از تریبون‌های رسمی تبلیغ شود؟

آیا شهروندان ایرانی مالیات می‌دهند که اشخاصی با استفاده از امکانات عمومی، به تبیین دیدگاه‌های خلاف قانون اساسی و احیاناً خلاف شرع بپردازند و هراز گاهی به احیاء سنن برده‌داری، توجیه خشونت و ترویج تروریسم فتوا دهند؟

آمرانه نه پدرسالارانه*

برای کسانی که به ثابت بودن روند امور خو گرفته‌اند، آرای مردم تهران در انتخابات ششم غیرمترقبه بود. البته اگر تحلیل درستی از دوم خرداد در دست بود و نظر سنجی‌های عمقی درباره رفتار سیاسی مردم انجام می‌گرفت، پیش‌بینی دقیق ممکن بود و حاصل کار چنین شوک‌آور نمی‌شد.

به هر حال، واقعیت این است که در لایه‌های زیرین اجتماعی، تحولاتی در حال وقوع است. از یک سو، تغییرات نسلی و تحولات جمعیت شناختی، و از سوی دیگر تحولات نظام ارتباطی بسیار گسترده است. در این میان منابع و مراجع اطلاع‌گیری مردم دیگر منحصر به منابع رسمی نیست و آن‌ها اطلاعات خود را از منابع گوناگون به دست می‌آورند و با اشراف به مجموعه آن‌ها دربارهٔ رویدادها و مسائل قضاوت می‌کنند.

اگر از این جنبه به موضوع نگاه کنیم، نه تنها رأی پایین آقای

---

*. *پیام امروز*، نوروز ۱۳۷۹، شماره ۳۸.

رفسنجانی، بلکه اساساً کم بودن آرای برخی از علماء و روحانیون در تهران، پدیده‌ای قابل فهم است. بررسی فهرست منتخبان تهران، از جهت مقایسه آرای چهره‌های سنتی‌تر با کسانی که توانسته‌اند خود را با تحولات زمانه متحول کنند نیز از همین زاویه قابل بررسی و تبیین است. در صدر منتخبین، چهره‌های مدرن‌تر و در انتهای فهرست چهره‌های سنتی‌تر قرار گرفته‌اند.

در موضوع خاص آقای هاشمی، علاوه بر مسائل کلی، به نکات مشخص‌تری هم می‌توان اشاره کرد. نخست این که سبک مدیریت ایشان واکنش‌هایی را در جامعه برانگیخت. جامعه ما، جامعه‌ای رشید است و تک‌تک افرادی که در این جامعه رشد می‌کنند و خواستار مشارکت اجتماعی هستند، خواهان این هستند که مسؤولان با آنان به عنوان شهروندان دارای فکر و شخصیت رفتار کنند. مدیریت آمرانه شاید به کار سربازخانه‌ها بیاید، ولی برای جامعه رشد و کمال یافته، به کارگیری شیوه‌های آمرانه نتیجه بخش نیست. البته نه این که ادبیات، کلام و سلوک آقای هاشمی سلوک آمرانه بوده است، بلکه، همانگونه که گفته می‌شود، سبکی پدرسالارانه است؛ پدری که خیر و صلاح فرزندان خود را می‌خواهد، اما متوجه نیست که فرزندانش دیگر بزرگ و رشید شده‌اند. تعداد آرای آقای هاشمی نشان می‌دهد که مردم نسبت به ایشان، به عنوان نماد چنین سبک مدیریت و نحوه سلوک با اجتماع نظر خوبی ندارند.

به غیر از این، بی‌پاسخ ماندن پرسش‌های مهم مردم در باره دوره مدیریت اجرایی ایشان هم موضوع تعیین‌کننده‌ای بود. آقای هاشمی مایل بود که بدون پاسخ دادن به این پرسش‌ها به عرصه انتخابات وارد شود، حال آن که مردم انتظار داشتند ایشان قبل از ورود به صحنه به این پرسش‌ها پاسخ دهد و خود را در معرض قضاوت و داوری افکار عمومی

بگذارد. ستاد انتخاباتی و تبلیغاتی آقای هاشمی هم اشتباه کرد که مانع پاسخگویی صریح ایشان در برابر افکار عمومی شد. این پرونده‌های دستگاه قضایی هستند که می‌توان بر آن‌ها مهر مختومه زد. مردم دستگاه قضایی نیستند و نزد افکار عمومی هر پرونده‌ای را می‌توان باز گشود. پرونده‌های فراوانی از فساد اداری، نبود شفافیت سیاسی، موضوع قتل‌ها و... در دوران آقای هاشمی وجود دارد که افکار عمومی خواستار بازگشایی و گرفتن پاسخ درباره آن‌هاست.

آزادی بیان*

بحثی را که ارائه می‌کنم بحثی است نظری و البته نیم‌نگاهی هم به شرایط جاری کشورمان دارد. طی بحث صحبت از این مسأله خواهم کرد که ما دو نوع عقلانیت داریم. عقلانیتی که تعالی و تکامل یافته علائق و توانائیهای گفتاری بشر است و عقلانیتی که تکامل یافته تواناییها و کفایتهای ابزاری انسان است. آنگاه این بحث را خواهم کرد که چگونه عقلانیت گفتاری بشر متمدن در محاق رفته و آزادی بیانش فدای آزادی عقلانیت ابزار سازش قرار گرفته است و درباره جلوه‌های قرار گرفتن آزادی بیان در محاق بحث خواهم کرد.

همانطور که می‌دانیم تعاریف متعددی از بشر وجود دارد یکی از تعاریف که منسوب به ارسطو است این است که «انسان حیوانی است ناطق» یعنی فصل ممیز و مشخص انسان از سایر جانوران قوه نطق او است و به میزانی که توانائیهای کلامی و بیانی انسان متکاملتر و رشد

---

*. مشارکت، پنج‌شنبه ۴ فروردین ۱۳۷۹

این سخنرانی در سمینار آزادی و در محل دانشگاه تهران (۱۳۷۵) ایراد شده است.

یافته‌تر باشد، انسان‌تر هم هست یعنی اگر بنا باشد نوع انسان از جنس حیوان، به واسطه فصل نطق تمایزی پیدا کند هر قدر توانائیهای کلامی انسان (بقول قدما؛ قوه ناطقه) تکامل یافته‌تر باشد به همان میزان انسان‌تر هم هست.

«نطق و کلام چیست؟» کلام و بیان نوعی داد و ستد است، محاوره نوعی مبادله است. وقتی ما با شخصی صحبت می‌کنیم، هرگونه دیالوگی برقرار باشد نوعی مبادله صورت می‌دهد. در بازار مثل شخصی که وارد بازار می‌شود و مبادله‌ای صورت می‌گیرد عرضه‌ای و تقاضائی وجود دارد. پولی داده می‌شود و جنسی گرفته می‌شود و به این ترتیب در درون بازار نظمی شکل می‌گیرد و بقول اقتصاددانان بازار دارای نوعی نظم خودجوش است. البته در حین مبادلات نوعی عقلانیت هم اطراف مبادله وجود دارد. یعنی اگر شخصی بدون عقلانیت، محاسبه هزینه و فایده و محاسبه سود و زیان وارد بازار شود دست خالی برخواهد گشت و ورشکست خواهد شد. به همین دلیل است که گفته‌اند بازار یکی از عرصه‌های تکامل عقلانیت بشر است. در بازار باید طرفین قرارداد، محاسبه هزینه و فایده را در نظر داشته باشند. در بین بنگاههای متفاوت اقتصادی که کالای خود را می‌خواهند عرضه کنند، از کدام خرید کنند که مقرون به صرفه باشد. بنگاه نیز در جهت جلب مشتری ناگزیر مولدیت خود را عقلانی‌تر می‌کند چرا که بدون عقلانیت معطوف به بهینه‌سازی تولید، در بازار ورشکست خواهد شد. بنابراین در هر نوع مبادله‌ای افراد تکامل عقلانی پیدا می‌کنند و کمال عقلانیت بشر زمانی است که تمام بازارها فراهم شده باشد از جمله بازار سیاست یا بازار هنر. در میان بازارها اولین بازاری که بوجود آمده بازار محاوره است. محاوره نوعی بازار و مبادله است.

یعنی شخصی جنسی می‌فروشد که همان کلامش است و طرف دیگر خریدار این جنس است. ضرب‌المثلی هم هست که می‌گوید: «حرفش خریدار دارد» یعنی چه؟ یعنی اینکه شخص آنچنان عقلانی و منطقی حرفش را آراسته که قدرت اقناع در آن ایجاد شده و حرفش خریدار پیدا کرده. بنابراین در یک رابطه دیالوگی و رابطه است که ما تکامل عقلانی پیدا می‌کنیم باز به گفته دیگری از قدما متوسل می‌شوم که گفته‌اند «انسان، حیوانی است مدنی بالطبع» یعنی وقتی انسان حیوانی ناطق شد و قوه نطق، افراد را بهم پیوند زد و مبادله کلامی برقرار شد مدینه ایجاد می‌شود. مدینه و تمدن یا به تعبیری که علمای علم سیاست قائل هستند «سپهر عمومی» ایجاد می‌شود. سپهر عمومی جایی است که عموم مردم در آنجا به مبادله می‌پردازند و به این ترتیب پایه‌های مدنیت شکل می‌گیرد. ما مادام که در بخش خصوصی و در خلوت خود هستیم چون مبادله کلامی ایجاد نمی‌شود، عقلانیتی هم بوجود نمی‌آید مانند کسی که مدتها از جامعه بشری دور بوده باشد و حرف زدن را فراموش کرده باشد. بنابراین وقتی کسی در خلوت و انزوا رفت تواناییهای کلامی خود را از دست می‌دهد و با دیگران نمی‌تواند ارتباط برقرار کند و به نوعی دیوانه‌گی مبتلا می‌شود چون عقلانیت کلامی و عقلانیت ارتباطی نمی‌تواند برقرار کند. نطق آدمی در مدینه باز می‌شود و گرنه انسان صامت باقی می‌ماند. انسانهای صامت و گنگ انسانهایی هستند که خارج از مدینه قرار گرفته‌اند و نتوانسته‌اند عقلانیت ارتباطی خود را ارتقاء دهند.

قدما باز گفته‌اند «انسان، حیوانی است سیاسی» سیاست کجاست؟ سیاست در کانون امر عمومی قرار دارد، در سپهر عمومی امور عمومی متنوعی وجود دارد ارتباطات گسترده‌ای انسانها با هم دارند، نهادهای متفاوتی بوجود می‌آورند، منتهی نهاد سیاست و دولت در کانون امر

عمومی قرار دارد. اگر نطق را بگیریم امر عمومی ایجاد نمی‌شود و اگر امر عمومی ایجاد نشود، سیاست بوجود نمی‌آید. ملاحظه می‌شود تقدم و تأخر منطقی و رتبی بین این سه خصلت برقرار است. اگر امر عمومی، مدینه و سیاست ایجاد نشود، تمدن هم ایجاد نمی‌شود بنابراین آزادی بیان و آزادی گفتاری خصلتی تمدن‌ساز هم دارد و همه تمدنها زمانی بوجود آمده‌اند که در آن زمان آزادیهای کلامی و بیانی به حد اعلای خود در آن ظرف زمانی و مکانی رسیده بود. تاریخ کشور خودمان را اگر نگاه کنیم می‌بینیم در مواقعی هنر و ادبیات و خلاقیت گفتگوهای کلامی، فلسفی، هنر رشد و شکوفایی داشته که شرایط آزادی بیان فراهم بوده و بالعکس در مواقعی که مراجعی حضور داشته‌اند که مانع از تکامل عقلانیت کلامی بشر بوده‌اند در آن زمان تمدنها رو به زوال و افول رفته است. افراد جرأت نداشته‌اند فکر کنند و انتقال تفکر به واسطه کلام و زبان از نسلی به نسل بعد میسر نشده و در نطفه بسیاری از زایندگی‌ها و ابتکارها خفه شده‌اند. مثلاً شاید قبل از گالیله هم افرادی در تاریخ علم و فیزیک به این نتیجه رسیده بودند که زمین به دور خورشید می‌چرخد اما به واسطه شرایطی که امکان آزادی بیان برایشان فراهم نبوده امکان انتقال این علم برایشان میسر نبوده این حرف اصلاً به گوش نسل بعد هم نرسیده است. و فقط گالیله با اصرار و ابرام بر این امر که زمین، تو به دور خورشید می‌گردی اگر چه من در مقابل کلیسا اعتراف می‌کنم که خورشید به دور زمین می‌چرخد زمینه را فراهم می‌کند و به دنبال وی کوپرنیک می‌تواند هیئت خود را تأسیس کند یعنی منهای حرف گالیله، کوپرنیک هم نمی‌توانست هیئت خود را تأسیس کند و ما کماکان در هیئت بطلمیوسی باقی می‌ماندیم. به همین دلیل است که گفتار و آزادی بیان، منجر به انباشت علم هم می‌شود یعنی در شرایطی که آزادی بیان وجود نداشته

باشد ویژگی انباشتی علم از میان می‌رود و نمی‌تواند روی به نسلهای بعد، انباره‌ای از علم‌ها برسد. به قول ادموند برک می‌گوید: «سنت انباشت خرد است.» خرد بشریت روی هم جمع شده و به ما رسیده است ما هر کدامان در واقع بر دوش غولهایی سوار هستیم که قبل از ما فکر کرده‌اند و ابتکار زده‌اند و علم آفریده‌اند و ما وقتی بر دوش این غولها سوار هستیم افق دورتری را می‌توانیم ببینیم.

مولوی می‌گوید: «ناطقه‌جویی می‌کند تا بعد از قرنها به ما آبی برسد». یعنی آن شخصی که علمی را تأسیس می‌کند و به واسطه شرایط مناب و با تکیه بر آزادی بیان حرفش را می‌زند، این شخص در تاریخ بشریت جویی می‌کند که این؟؟ در این جوی روان می‌شوند و ما بعد از قرنها نصیب و بهره‌ای از عقلانیت و ابتکارات گذشتگانمان دریافت می‌کنیم. این ویژگی انباشتی بودن به جایی منتهی می‌شود که ما بعد از آزادی بیان می‌توانیم به اشکال دیگر آزادی نیز دست پیدا کنیم. شاید آزادی بیان سنگ بنای آزادیهای دیگر باشد و به همین دلیل در اعلامیه جهانی حقوق بشر و قانونهای اساسی از جمله قانون اساسی خودمان گفته شده آزادی بیان موقعیت ممتازی دارد. یعنی منهای آزادی بیان آزادیهای اجتماعی و سیاسی و سایر انواع آزادیها نیز از میان خواهد رفت. بنابراین خلاصه مطلبم اینست که ما یک نوع عقلانیت کلامی و ارتباطی داریم که بین انسانها به واسطه تبادل و اندرکنش ایجاد می‌شود. اما بشر فقط این نوع عقلانیت را دارا نیست. نوع دیگری از عقلانیت هم که فیلسوف معاصر آلمانی «هابرماس» اسمش را «عقلانیت ابزاری» می‌گذارد. عقلانیت ابزاری چیست؟ رابطه ما و طبیعت چگونه است؟ آیا ما با طبیعت صحبت وگفت وگو می‌کنیم؟ طبیعت چون شیئی بی‌جان و ساحتی است که در آن تصرف می‌کنیم و بر آن چنگ می‌اندازیم و مسلط می‌شویم، قوانین

مهمی در حوادث آن سالها داشتند با یکدیگر متحد شده و «هیأت‌های مؤتلفه» را به وجود آورده بودند. از جمله این افراد می‌توان به «حاج‌مهدی عراقی»، «عسکراولادی» و... که از بقایای «سازمان فداییان اسلام» بودند اشاره کرد. سازمان که تحت نظر امام برنامه خود را تدوین کرده بود، به مبارزه مخفی علیه رژیم شاه دست یازید. و دارای یک کمیته مرکزی بود که از ۱۱ نفر تشکیل شده بود و یک شورای روحانی مرکب از کسانی چون آیت‌ا... منتظری، دکتر بهشتی، آیت‌ا...انواری و... بر کار آن نظارت داشت. پس از تبعید امام، سازمان در آغاز کوشیده بود شاه را ترور کند اما پس از آنکه از این کار نومید شد، بر آن شد که به افراد رده دوم بپردازد. فهرستی مرکب از ۱۱ نفر تهیه شد که در رأس آن «منصور» نخست‌وزیر قرار داشت. «آیت‌ا... میلانی» فتوای قتل منصور را صادر و «محمد بخارائی» با همدستی تنی چند از یاران آن را اجرا می‌کند. بخارائی و تعداد دیگری دستگیر می‌شوند. «منصور»، پس از «اتابک» و «رزم‌آرا» سومین نخست‌وزیری بود که به گلوله مخالفان ترور شده بود. هر چند باید بر این فهرست نام «عبدالحسین هژیر» که در زمان مرگ، وزیر دربار و پیش از آن نخست‌وزیر بود را افزود و همچنین باید به حسین علاء که طرح ترور او ناکام ماند اشاره کرد. «محمد بخارائی»، «مرندی»، «نیک‌نژاد» و «حاج صادق امانی» اعدام و بقیه اعضای «هیأت‌های مؤتلفه» از جمله «آیت‌ا... انواری»، «حاج مهدی عراقی»، «عسکراولادی» و... به حبسهای طولانی محکوم شدند.

روز ۲۱ فروردین ماه ۴۴ شاه برای دومین بار هدف ترور قرار می‌گیرد. «رضا شمس‌آبادی» سرباز وظیفه گارد شاهنشاهی در کاخ مرمر با مسلسل به شاه حمله می‌کند. شاه فرار کرده جان به در می‌برد و شمس‌آبادی به گلوله دو نفر از افراد گارد کشته می‌شود. رضا شمس‌آبادی فردی مذهبی و

طبیعت را کشف می‌کنیم و با کشف قوانین طبیعت آن را در استخدام خودمان در می‌آوریم. در اینجا هم، انسانها به نوعی عقلانیت می‌رسند چون همین که انسان قوانین طبیعت را کشف، تبیین و پیش‌بینی می‌کند و طبیعت را در استخدام خودش در می‌آورد طی مراوده و برخوردش با طبیعت نوعی تکامل تعقلانی نیز پیدا می‌کند که اسمش را «عقلانیت ابزاری» گذاشته‌اند و گفته شده این «عقلانیت ابزاری» از تعریفی خاص از انسان بر می‌خیزد مطابق این «انسان حیوانی است ابزارساز» (این نیز تعریفی دیگر از انسان است) اگر ابزارسازی را خصلت اصلی انسان در نظر بگیریم و جزو مقوم هویت انسان بدانیم عقلانیتی که منبعث از ابزارسازی انسان است را «عقلانیت ابزاری» می‌نامیم. اما بحث در این است که آیا این دو نوع عقلانیت (عقلانیت ابزاری و عقلانیت کلامی) بر هم منطبق هستند؟ ممکن است تزاحمی با هم داشته باشند یا همیشه با هم توافق دارند و در جهت هم حرکت می‌کنند؟ هابرماس معتقد است که عقلانیت ابزاری فقط متوقف بر طبیعت نمی‌شود. این عقلانیت در رابطه با انسان هم به کار می‌رود یعنی بعد از اینکه ما طبیعت را به استخدام خود در آوردیم آنگاه به انسانهای هم‌شکل به شکل شیئی نگاه می‌کنیم و همان‌طور که یک معدن را استخراج می‌کنیم و بر آن تسلط پیدا می‌کنیم سعی می‌کنیم به وسیله عقلانیت ابزاری بر انسانها نیز مسلط شویم و آنها را نیز به خدمت خود بگیریم.

از این نقطه است که عقلانیت ابزاری با عقلانیت کلامی تعارض پیدا می‌کند و عقلانیت کلامی را تخریب و دچار از ریخت افتادگی می‌کند حال توضیح می‌دهم چگونه عقلانیت ابزاری که بر زور متکی است (چون ما با زور و قدرت با طبیعت سخن می‌گوییم و آن را به خدمت خود می‌گیریم) زمانی که همین زبان قدرت را در ارتباطات انسانی نیز به کار گرفتیم این

کار باعث می‌شود که عقلانیت ارتباطی و کلامی دچار تخریب و زوال شود.

یک شکل مهم این است که زور و قدرت که منبعث از عقلانیت ابزاری است منکر سایر هویات می‌شود، اساساً اولین کاری که می‌کند هویت غیر از خود را نفی می‌کند. اولین ویژگی قدرت این است و مهم‌ترین عامل تهدیدکننده آزادی بیان همین است یعنی نفی هویت از سایر گفتارها و کلامها است. جهان، جهان تزاحم و تکثر است هر کدام از ما صاحب گفتار و کلامی هستیم. قدرت اولین کاری که می‌کند این است که کلامهای دیگر را نفی می‌کند. هویتها را نفی و وادار به سکوت می‌کند. مولوی می‌گوید: «تا تو را از تو به کل خالی کند تو شوی پست او سخن عالی کند» خصلت قدرت این است. قدرت میل به تمرکز و تراک دارد و تو را از تو به کلی خالی می‌کنند یعنی نفی هویت، تشخیص تو را می‌کند. تو شوی پست او سخن عالی کند تنها یک سخن است که باقی می‌ماند. تنها یک ناطق است که در صحنه نطق باقی می‌ماند. بقیه حق سخن گفتن نخواهند داشت. در واقع خصلت قدرت تسطیح کنندگی دارد همه چیز را صاف می‌کند و تفاوتهای گفتمانی را به طور کل منکر می‌شود و آن وقت کمال بی‌ادبی است که کسی در مقابل قدرت حرف بزند. در واقع به تعبیر قدمای ما نوعی استسباع ایجاد می‌شود. نوعی درنده زده شدن به وجود می‌آید مانند گنجشکی که در مقابل مار قدرت تحرک خود را از دست می‌دهد. هویتش نفی می‌شود و خودش را در اختیار قدرت قرار می‌دهد و وادار به سکوت می‌شود. یعنی آدمی در مقابل قدرت زهره ندارد که بگوید چرا؟ آن‌گاه انسان، از خود بیگانه می‌شود در چنین فضایی انسان شیئی می‌شود و البته قدرت هم فقط خود را به شکل قدرت قاهره و قهر و عریان نشان نمی‌دهد. قدرت ابعاد گوناگونی دارد. یک وجه قدرت قهر و سرکوب است یک وجه دیگر قدرت ممکن است تطمیع باشد و البته از این دو

وجه مهمتر وجه سوم قدرت است که قدرت اقناع‌کنندگی است. جهان ارتباطات کنونی، جهان فرا صنعتی امکاناتی و ابزارهایی در اختیار بشر قرار داده که عده‌ای می‌توانند به وسیله آن ابزارها بقیه صداها را خفه کنند. مثل سخنرانی که در بالای تریبون نشسته و با استفاده از بلندگو صدایش بر همه صداها غالب است صدای این سخنران اگر آن ابزار (بلندگو) را نداشته باشد با صدای شنوندگان برابر است اما با داشتن آن بازار نوعی تفوق بر سایرین پیدا می‌کند که این تفوق ناشی از برهان و استدلال سخنران نیست بلکه ناشی از قهر و غلبه‌ای است که با استفاده از آن ابزار پیدا می‌کند. بنابراین تمام ابزارهای ارتباطی که در جهان وجود دارد و در اختیار قدرتهای بین‌المللی است به این قدرتها اجازه می‌دهد که حرفشان را بهتر بفروشند و از قدرت اقناع کنندگی بیشتری نیز برخوردار باشند و یک فراواقع نمایی به وجود می‌آورند که بقیه ابنای بشر را در یک فضای غیرواقعی قرار می‌دهند و حق را خودشان تعریف می‌کنند. کسی که ابزار قدرت و توانایی ابزار بیشتری دارد اصولاً حق و حقانیت را نیز تعریف می‌کند. این اولین ویژگی تفوق عقلانیت ابزاری بر عقلانیت کلامی است. یعنی نفی سایر هویات. دومین ویژگی قدرت «ایجاد گنگی و لکنت است» قدرت طرف مقابل را گنگ و الکن می‌کند.

حضرت علی در نامه‌ای که به مالک اشتر نوشته به مطلب جالبی اشاره می‌کند که تو حکومت را در دست داری اما نفس قدرتی که داری باعث می‌شود برابری حقوقی از میان برود و مردم در مقابل تو الکن باشند. تو اگر می‌خواهی در دل مردم جا داشته باشی باید فضای مناسبات قدرت را بشکنی. بخشی از وقتت را برای ارباب حاجات، اختصاص بده. فراغ‌بالی ایجاد کن که رو در روی تو بنشینند. یک مجلس امنی قرار بده و در مقابلشان بنشین. به خاطر خدایی که تو را خلق کرده متواضع باش اگر چه

قدرت را در دست داری. شرط و نگهبانانی را که دور خود داری از مجل سعام بیرون کن چون اینان سمبل قدرت هستند تا کسی که نزد تو آمده و متکلم است آزادی بیان داشته باشد و بدون لکنت با تو صحبت کند. من چندین بار از حضرت پیامبر (ص) شنیده‌ام که فرمودند: «به خدا قسم خداوند هیچ امتی را پاک نخواهد گرداند مگر آنکه ضعیفش بتواند حقش را از قوی بدون لکنت زبان بگیرد» اگر در جامعه‌ای ضعیف بتواند حق را از قوی بدون لکنت زبان بگیرد، آن امت، امتی مقدس و پاک است منهای این به تعبیر پیامبر چنین جامعه‌ای و چنین امتی تقدس ندارد.

بنابراین مطلب این است که از قدرت لکنت ایجاد می‌کند و مانع از این می‌شود که افراد بتوانند حرفشان را بزنند. این مشکل در جامعه ما خیلی به چشم می‌خورد من فکر می‌کنم که یکی از گرفتاریهای جامعه ما یا فرهنگ سیاسی این است که به واسطه ۲۵۰۰ سال نظام قدرت و نظام شاهنشاهی ما دچار نوعی گنگی هستیم. به همین دلیل است بین ما دیالوگ برقرار نمی‌شود خیلی وقتها در جلسات گفت و گوی ما، شخص حرفی می‌زند و طرف مقابل حرفی دیگر را طرح می‌کند و به عبارتی در یک کانال صحبت نمی‌کنند و به قول فرنگیها: «گفت و گو بین کرها» که شخص چیزی می‌گوید طرف مقابل به گونه‌ای دیگر برداشت می‌کند. این مسأله بدین دلیل است که مدتها قدرت و تسلط جائرانه‌ای بر ما حاکم بوده که همین باعث شده که ما نتوانیم دیالوگ برقرار کنیم. یعنی مجاری ارتباطات کلامی، تصلب پیدا کرده و مسدود شده است و اکثر اوقات ما مونولوگ داریم. مونولوگ یعنی ارتباطی آمرانه و از بالا به پایین و یک‌سویه. یعنی فرزنده استاد و شاگرد، کارگر و کارفرما، دولت و شهروند و... رابطه همه مونولوگ است. یعنی اینکه حق از آن من است و تکلیف همه از آن تو. اصلاً از حاکمیت سؤالی نمی‌توان کرد و ما چقدر

ضرب‌المثل در ادبیات فارسی داریم که نشان می‌دهد که این رابطه (مونولوگ) در گوشت و پوست ما عجین شده مثل زبان در قفا؛ زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد و... اصلاً عربها به ما عجم گفته‌اند عجم به معنای گنگ است. چون عرب قدرت قاهره بود و بر ما مسلط شد نام مار را عجمی گذاشتند. قدرت مسلط و قاهره، فرهنگ‌زدایی نیز می‌کند و فرهنگ‌زدایی از خصلتهای قدرتهای قاهره است. قدرت اولین کاری که می‌کند، زبان و فرهنگ را مورد تجاوز و تعدی قرار می‌دهد. ویژگی فرهنگ مسلط از میان بردن زبان مغلوب است. البته آن کسی هم که مغلوب است نوعی مقاومت نشان می‌دهد. مانند زبانهای التقاطی و ادبیات گسترده‌ای که در کشورهای پیرامونی رشد پیدا کرده به دلیل این است که انسان حاشیه‌ای و به پیرامون رانده شده در مقابل زبان مسلط مقاومت نشان می‌دهد. بنابراین ایجاد گنگی و لکنت و انسداد کلامی از دیگر عوارض غلبه عقلانیت ابزاری بر عقلانیت کلامی است.

یکی دیگر از ویژگیهای قدرت، سلسله مراتب شدن گفتارهاست. ایجاد قشربندی و سلسله مراتب در گفتمانها و گفتارها یعنی چه؟ ما سلسله مراتب و قشربندی زیاد دیده‌ایم. قشربندی یعنی چه؟ یعنی اینکه جامعه به دو یا چند قشر تقسیم شده، اقشاری فرادست هستند و اقشاری فرودست هستند. قشربندی به جهات مختلف رخ می‌دهد. یکی عامل ثروت است، یک عده جزء اغنیاء و یک عده جزء فقرا وجود دارد. قوم مغلوب زیر دست است، جایی که قوم غالب وجود دارد قوم مغلوب زیردست است. نژاد و رنگ و پوست هم همینطور است. سفید پوست و سیاه پوست دو قشر را بوجود می‌آورد که یکی بالادست و دیگری پایین دست است. عامل دیگر جنسیت است. جنسیت در بسیاری از کشورها از جمله کشور ما که سنتهای پدرسالارانه در آن قوی است همیشه مرد برتر

از زن است. نوع دیگر قشربندی، قشربندی گفتمانی یا قشربندی کلامی است. که در این نوع قشربندی بعضی از مقالها (قولها) و گفتارها پست‌تر می‌شوند که البته نه به واسطه عدم مستدل بودن بلکه به دلیل مغلوب بودن پست می‌شوند. یعنی در روابط قدرت چون مغلوب هستند حرفشان خریدار پیدا نمی‌کند. در ضرب‌المثل هم هست که «سخن پادشاهان، پادشاه سخنهاست» چرا؟ آیا به واسطه قدرت منطقی سخن پادشاه است؟ خیر بلکه به واسطه جمع شدن قدرت در پادشاه است، که کلامش پادشاه سخنان‌می‌شود و در مقابلش نباید حرف زد. بنابراین سلسله مراتب و هرمی شکل می‌گیرد که در آنجا کلامها از بالا به پایین مدرج می‌شود تا به کلامها و مقال‌های زیرین و پایین می‌رسیم که به حاشیه رانده می‌شوند و کسی به این سخنان اعتنایی نمی‌کند. ویژگی سیستمی که بر مدار قدرتِ شکل گرفته باشد این است که بقیه را تحت سیطره خود در می‌آورد و شرایط را هم مسدود و متصلب می‌کند یعنی اجازه ارتقاء از پایین‌به بالا را نمی‌دهد و همین که در بالا قرار گرفت آنرا علامت حقانیت خود می‌گیرد هست. و به‌عبارتی ایدئولوژی طبقه‌مسلط، ایدئولوژی مسلط طبقاتی می‌شود یعنی‌بقیه هم‌ناچار به‌پذیرش‌این‌ایدئولوژی می‌شوند و به مصداق «الحق لمن غلب» کلام غالب را حق می‌پندارد. به همین دلیل نیز گفته‌اند که کسی پیروزمندان را محاکمه نمی‌کند، مثلاً اگر در جنگ جهانی دوم هیتلر پیروز شده بود و متفقین شکست می‌خوردند جهان به گونه‌ای دیگر بود شاید نازیسم و فاشیسم کلام مسلط غرب بود. بنابراین عناصر غالب هستند که ایدئولوژی خود را تثبیت می‌کنند. ظاهراً به نظر می‌رسد که ما راهی‌جز این نداریم‌که برای شکوفا شدن حق و برابری حقوقی کلامی، قدرت را حتی‌الامکان از دایره تنظیم مناسبات اجتماعی بیرون کنیم. البته‌این دیدگاهی آنارشیستی‌است و ما درعالم واقع زندگی‌می‌کنیم.

اما باید به مسأله برابر حقوقی زیاد فکر کرد که در شرایطی که مناسبات قوا در تمام جوامع حاکم است چه کنیم تا امکان گفتگو و دیالوگ وجود داشته باشد.

فلاسفه پست مدرن درباره این مسأله گفته‌اند در تمام جوامع نوعی کلام محوری (لوگوسنترسیم) وجود دارد یعنی آن کلامی که قدرت فائقه را پیدا کرده مدار جامعه می‌شود. در گفتمانها قشربندی ایجاد می‌کند. آنگاه کلمه‌ای بر کلمه دیگر تفوق پیدا می‌کند. مثلاً ما در فارسی دو وجهی‌هایی داریم که به نظر می‌رسد این دو وجهی‌ها بار ارزشی دارند مثلاً وقتی می‌گوییم شب و روزگویی بر یا روز بر شب تقدم قائل هستیم و یا سفید بر سیاه یا مرد بر زن یعنی در زبان هم بعضی از الفاظ بر لفظ دیگر تسلط پیدا می‌کنند، این هم یک ویژگی دیگر و نکته آخری اینکه عنصر نقد حذف می‌شود پس بحث چهارم من این است که با تسلط عقلانیت ابزاری بر عقلانیت کلامی، عنصر نقد حذف می‌شود؛ به نظر من عنصر نقد و ذروه و قله آزادی بیان است. آزادی بیان در متکاملترین وجه به آزادی نقد می‌رسد هنگامی می‌توانیم ادعا کنیم آزادی بیان وجود دارد که آزادی نقد وجود داشته باشد اگر آزادی نقد را از دست بدهیم عوارض زبان زیان‌بار آن در جامعه پدید می‌آید برای اینکه بحث را بشکافم قصه‌ای نقل می‌کنم.

یکبار که آتنی‌ها سقراط را محاکمه می‌کردند گفتند که چون تو با طرح مسائل در جامعه در ساختها و نهادهای جا افتاده، عقاید ثابت مردم تشکیک ایجاد می‌کنی باید از آتن اخراج شوی (سقراط روش جدلی داشت و در جدل عقاید رایج و تثبت شده را نقد می‌کرد) تو آزادی بیان را به مرحله نقد رسانده‌ای آن هم نقد عقاید ثابت، لذا تو را تبعید می‌کنیم.

سقراط رأی محکمه پذیرفت اما در جواب گفت: من هم شما آتنی‌ها

را محکوم می‌کنم که در آتن بمانید! در باطن و جوهر این حرف طنزگونه سقراط حقیقتی نهفته است.

سیستمی که قدرت رفورم درونی نداشته باشد و نتواند خود را نقد کند یا به واسطه یک شورش و انقلاب سرنگون خواهد شد و یا به واسطه زوال و انحطاط تدریجی از میان خواهد رفت. کما اینکه تمدن یونان و آتن به واسطه اخراج عنصر نقد در شرایطی قرار گرفت که کم‌کم زوال و انحطاط یافت و از درون پوک شد چرا که قدرت ابتکار و خلاقیت خود را از دست داده بود بنابراین نقد را باید ذروه و میوه آزادی بیان دانست و حذف نقد توسط سیستم باعث اضمحلال و پوک شدن درونی سیستم می‌شود، و هر تمدنی این کار را انجام دهد خودش را نابود می‌کند و اگر منطق (که صفت ممیزه و خصلت مقوم بشریت است) را کنار بگذاریم بقول معروف به شرطی می‌رسیم «وقتی نطق تمام شد استنطاق شروع می‌شود» این مطلب به چه معناست؟ یعنی اینکه وقتی در جامعه‌ای نطق وجود داشت و مجاری ارتباطی باز بود و شخص توانست مطالبات سیاسی خود را از طریق کانالها و مجاری قانونی عرضه کند، طبعاً سیستم می‌تواند خود را اصلاح کند و ظرفیت لازم را برای پذیرش مطالبات جدید فراهم کند. اما وقتی قدرت نطق سلب شد و این مجاری ارتباطی بسته شد، آنگاه افراد مجبور خواهند بود و از اینجا است که مسأله استنطاق شروع خواهد شد. بنابراین به نظر من فقط در نقد است که رهایی ممکن می‌شود و مقوله رهایی فقط در نقد میسر و ممکن است که نقد مبین دگرسان بودن، دگر اندیش بودن و دگر گفتن است.

احزاب، ضرورتها، راهکارها*

یک ماه دیگر ثبت‌نام برای شرکت در انتخابات مجلس آغاز خواهد شد و تا قبل از پایان سال نیز انتخابات برگزار می‌شود که نتایج مرحله اول نیز قبل از ورود به سال جدید مشخص می‌شود. لذا موضوع انتخابات، مسأله روز می‌باشد. بنابراین عمده صحبت‌ها حول این محور است که چه نسبت و رابطه‌ای بین نظام حزبی و نظام پارلمانی وجود دارد و مطلوبیت‌های ما برای مجلس آینده چه خواهد بود و ایده‌آل ما برای مجلس ششم چیست. اگر بنا باشد برنامه نوسازی و توسعه سیاسی پیش برود، باید همه جهات ساخت سیاسی متحول شوند تا این امر تحقق پیدا کند. بنابراین نه تنها به آزادی بیان و قلم و سازماندهی تشکیلات و احزاب نیاز داریم بلکه در حوزه دولت هم باید دارای ساختار توسعه یافته‌ای باشیم. در کنار آن باید پارلمان توسعه یافته و قوه قضاییه توسعه یافته هم داشته باشیم. هم اکنون دولت و شخص آقای خاتمی پروژه‌ای را به عنوان توسعه سیاسی در

---

*. مشارکت، شماره ۶۸، ۶ فروردین ۱۳۷۹

سخنرانی یک ماه قبل از ثبت‌نام کاندیداها برای شرکت در ششمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی و در محل ساختمان جبهه مشارکت ایراد شده است.

دارای تمایلات ملی بود. ساواک شاه نتوانست هیچ ردی از دوستان او به دست آورد. تحقیقات جز تأکید بر افکار سیاسی و مخالفت شمس‌آبادی راه به جایی نبرد. اما در خانه شمس‌آبادی، عکسی از یکی از دوستان او یافته شد. فرد مزبور دستگیر و پس از شکنجه اقرار کرد که هر چند از افکار و برنامه شمس‌آبادی کاملاً بی‌اطلاع بوده اما خود عضو یک شبکه مائوئیستی نوپا است. اعضای گروه مزبور دستگیر می‌شوند. این گروه را «پرویز نیکخواه» از فعالان کنفدراسیون دانشجویی خارج از کشور، پس از بازگشت به ایران تشکیل داده بود. گروه دارای تمایلات مائوئیستی بوده با هر نوع ترور مخالف و تحت تأثیر افکار «مائو و انقلاب چین معتقد به برپایی جنگ دهقانی علیه رژیم بود. این گروه از سوی ساواک متهم به شرکت در حادثه کاخ مرمر می‌شود، اما «منصوری» یکی از اعضای گروه با ترفندی مأموران بازجویی را قانع می‌کند که او را نزد شاه ببرند تا عاملین اصلی ترور را معرفی کند. منصوری در ملاقات با شاه واقعیت را با او در میان می‌گذارد، تحقیقات بعدی ساواک نیز حرفهای او را تأیید می‌کند. اتهام توطئه علیه جان شاه از این گروه رفع و تنها به اتهام «عضویت در دسته و مرام با رویه اشتراکی» محاکمه و به زندانهای مختلف محکوم می‌شوند. پرویز نیکخواه رهبر این گروه پس از چندی با اظهار ندامت از گذشته خود از زندان آزاد شده و در ارگانهای رژیم کار می‌کند و پس از انقلاب اسلامی به جرم همکاری با رژیم شاه اعدام می‌شود. در مهر ماه ۴۴ سرباز وظیفه دیگری به نام «بارانی» در پادگان باغشاه ۳ سرهنگ ارتش را با مسلسل خود می‌کشد. تحقیقات نشان می‌دهد که ترورها جنبه شخصی نداشته‌اند اما حقیقت ماجرا هرگز برای مردم فاش نمی‌شود.

سازمانهای سیاسی گذشته چون حزب توده، جبهه ملی و... از سال ۴۱، به بعد به تدریج از صحنه سیاست حذف می‌شوند و ساواک شاه با

دستور کار خود قرار داده‌اند. قوه قضاییه هم افتان و خیزان به منظور بهبود بخشیدن به ویرانه مخروبه‌ای که وضعیت فعلی قوه قضایی است، برنامه‌ای در دستور کار خود قرار داده است. اما قوه مقننه در این میانه بی‌نصیب است و کسی در فکر توسعه یافتگی قوه مقننه نمی‌باشد. لذا طرح این معنا از طرف جریانات سیاسی باید به عنوان یک ضرورت مبرم مطرح شود.

قبل از ورود به بحث باید دید به چه پارلمانی یک پارلمان توسعه یافته می‌گوییم، چه شاخص‌هایی برای تشخیص یک پارلمان توسعه یافته وجود دارد و چه باید بکنیم تا به استانداردهای قابل قبولی برای پارلمان ایده‌آل برسیم. با طرح چنین موضوعاتی طبعاً ابزاری برای نقد وضع موجود به دستمان خواهد آمد. یعنی زمانی که مشخص کردیم پارلمان توسعه یافته چه پارلمانی است، شاقولی در اختیارمان خواهد بود که پارلمان موجود را با آن بسنجیم و ببینیم با ایده‌آل‌ها و شاخص‌های توسعه یافتگی پارلمان‌ها چه فاصله‌ای دارد.

علی‌القاعده در ساخت‌های سیاسی دنیا، نظام‌های پارلمانی به صورت همزاد و توأمان با نظام‌های حزبی به وجود می‌آیند و با یکدیگر قرین می‌شوند و رشد می‌کنند. یعنی هر جا نظام پارلمانی در دنیا دیده‌ایم، باید همزاد آن را ببینیم که آن هم متولد می‌شود و با آن رشد می‌کند و نامش نظام حزبی است. لذا نظام حزبی مکمل نظام پارلمانی است، حتی در بعضی مواقع نظام‌های حزبی مقدم بر نظام‌های پارلمانی می‌باشند. در اروپای قرون وسطی اشکالی از سازمان‌های سیاسی و شبه سیاسی مثل جریان‌های مذهبی و فرقه‌های صنفی که بعدها تکامل پیدا کردند، وجود داشت. یعنی نظام حزبی به یک معنی بر نظام پارلمانی تقدم تاریخی دارد.

در ایران نیز چنین وضعیتی وجود داشته است. یعنی در صد سال پیش

که دارالشورا و عدالتخانه و مجلس تأسیس شد، احزاب نسبتاً قدرتمندی مثل حزب اجتماع عامیون، اعتدالیون، حزب همت، عدالت و غیره تشکیل شدند و در همان ادوار اولیه فعال بودند و فراکسیون‌های مختلف مجلس را نیز به وجود آوردند. این امر تا مجلس چهارم و پنجم ادامه پیدا کرد. اما با بر آمدن استبداد رضاخانی کم‌کم نقش احزاب کم‌رنگ شد و به کلی نابود شدند و به تناسب آن مجلس تضعیف شد و مجالس تحت اختیار قوه مجریه و دولت درآمدند و این مسأله تا انقلاب اسلامی ادامه داشت.

هر وقت جریان‌های حزبی و شبه‌سیاسی ما قوی بودند، پارلمان متناظر با آن هم قوت داشته است و هر زمانی که احزاب تضعیف شدند، پارلمان هم تضعیف شد. بنابراین به طور اجمال می‌توان بین نظام حزبی و نظام پارلمانی نسبت و توازن برقرار کرد. برای تفصیل مطلب الگوهایی را مطرح می‌کنم تا متوجه شوید به چه میزان نظام حزبی در نظام پارلمانی مؤثر است و چگونه این دو سیستم با همدیگر ارتباط پیدا می‌کنند و ربط ساختاری دارند.

در کشورهایی که نظام پارلمانی وجود ندارد علی‌القاعده نظام حزبی هم وجود ندارد. یعنی بی‌حزبی معادل بی‌پارلمانی می‌باشد. مثلاً کشور عمان در خلیج فارس که سلطان آن حداکثر کاری که انجام داده است، قرار دادن افرادی به منظور مشاوره با آنها می‌باشد. یعنی یک دارالشورای انتصابی کوچک ترتیب داده است که کارکرد پارلمانی ندارد. بنابراین حزبی هم در آنجا وجود ندارد. اما در مقابل بنگلادش احزاب قدرتمندی دارد که در کنارش پارلمان‌های قدرتمندی وجود دارد.

یعنی علی‌الاصول جایی که حزبی ندارد نظام پارلمانی هم ندارد. اگر هم چیزی به عنوان پارلمان می‌بینیم، به خاطر این است که می‌خواهند

کشور را در زرورقی از دمکراسی بپیچانند و عنوان کنند که در اینجا ساختار دمکراتیکی مثل پارلمان وجود دارد. مثلاً در زمان پهلوی دوم شما به یک معنی احزاب را می‌بینید. احزابی مثل حزب ایران نوین، حزب مردم، حزب پان‌ایرانیست و مانند اینها که احزاب فرمایشی بودند و از دل آنها مجلس نمایشی بیرون می‌آمد.

یعنی کاملاً معلوم است زمانی که حزب فرمایشی باشد، پارلمان هم نمایشی می‌شود و این به خاطر این است که شاه هر زمان اراده می‌کرد، احزاب را منحل می‌کرد. مثلاً محمدرضا پهلوی به احزاب دستور داد که خود را منحل کنند و در حزب واحدی به اسم حزب رستاخیز ادغام شوند، بلافاصله دفتر سیاسی این احزاب خود را منحل اعلام کرده و فراکسیونی از حزب رستاخیز شدند. یک روز هم شاه اراده کرد، حزب رستاخیز از بین برود، حزب رستاخیز خود را منحل کرد، در حالی که پارلمان وجود داشت. یعنی شرایطی وجود داشته است که پارلمان بوده است، اما حزبی وجود نداشته است. بنابراین پارلمان کارکرد پارلمان واقعی را نداشت و چون پارلمان به دو فراکسیون چشم قربان و بله قربان تبدیل شده بود.

نظام‌های تک حزبی، پارلمان بدون فراکسیون دارند. در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی تنها یک حزب حاکم بود و معتقد بودند که پرولتاریا، طبقه واحد و یونیک است و فراکسیونیزم در آن وجود ندارد. لذا حزب طبقه کارگر، که حزب کمونیسم باشد، فراکسیون بردار نیست. بنابراین مجلسی هم که زاده چنین سیستمی باشد، مجلس بدون فراکسیون خواهد بود و تعامل و تعارض افکار هم در آن وجود ندارد و برنامه‌های یک حزب تبدیل به قانون می‌شود. احزاب بعثی هم چنین مشخصاتی دارند و در آن فراکسیون محلی از اعراب ندارد. انتخابات نیز

از طریق آن حزب دیکته شده است. یعنی اسامی مورد نظر حزب به مردم معرفی می‌شوند و مردم هم موظفند اطاعت کنند.

الگوی دیگر سیستمهایی است که در آن احزاب نخبه‌گرا وجود دارد. به این سیستمها اصطلاحاً الیگارشی می‌گویند. این سیستمها دارای دموکراسی محدود برای یک عده نخبگان خاص هستند. یعنی عده خاصی فعالیت حزبی می‌کنند و مجلسی که از آن بیرون می‌آید یک مجلس نخبه است.

مثلاً در انگلستان قرن هفدهم، فقط اشراف و زمین‌داران می‌توانستند فعالیت سیاسی کنند. یعنی مطالبات سیاسی گروههای دیگر سازمان یافته بود. پس وقتی که احزاب نخبه‌گرا باشند و توده مردم حضور جدی نداشته باشند، مجلسی که به وجود می‌آید مجلس نخبه‌گرا خواهد بود. اما در همین انگلستان از زمانی که توده‌های شهری وارد صحنه شدند و به طرح مطالبات سیاسی خود پرداختند و احزاب جدیدی را به وجود آوردند، ناچار مجلس دیگری به نام مجلس عوام شکل گرفت. مثلاً کارگران حزب خودشان را تأسیس کردند، زنان با فعالیتها و جنبشهای اجتماعی که انجام دادند صاحب حق رأی شدند و به تدریج مشخص شد دیگر پارلمان لردها به کار نمی‌آید. در واقع مجلس لردها ظرف کوچکی برای مطالبات سیاسی بود و نمی‌شد در این مجلس مطالبات سیاسی را حل کرد. بنابراین برای حل منازعات می‌بینیم مجلس دیگری به نام مجلس عوام در کنار مجلس لردها شکل می‌گیرد.

نظام بعدی، کشورهایی هستند که در آن فدرالیزم حاکم است. یعنی اقلیتها و اقوام قدرتمندی دارند. کشورهای کثیرالمله و کثیرالقوم که اقوام آن برای خود، احزاب محلی دارند، از این دسته‌اند، مثل باسک در اسپانیا، به عنوان اقلیت قومی. در این شرایط یک پارلمان کفایت نمی‌کند و

لازم است مجلس دیگری به اسم مجلس خلقها، تشکیل گردد. مجلس سنای آمریکا باقی مانده همین مجلس خلقهاست. در کشور فدرالی مثل آمریکا یک مجلس کفایت نمی‌کرد، چون هر یک از ایالات مطالبات سیاسی خاص خود را داشتند. بنابراین در این ایالات احزاب ایالتی فعال شدند، همین عامل باعث تشکیل مجلس دیگری شد. اگر چه الان بقایای آن از بین رفته، ولی در زمانی که احزاب ایالتی فعال بودند، این کشور ناچار شد که به مجلس دیگری تن در دهد. در اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز ما شاهد مجلس خلقها بودیم. یعنی اگر نظم حزبی در ایالات قدرتمند باشد، پارلمان مناسب، در درون آن متولد می‌شود.

اگر در کشوری جامعه مدنی قدرتمند باشد، یعنی غیر از احزاب، نهادهای مدنی و شهری، سازمانهای غیردولتی، سندیکاها، اتحادیه‌ها، سازمانهای معنوی و غیره هم فعال می‌باشند و ما به غیر از مجلس ملی به مجلسهای محلی هم نیاز پیدا خواهیم کرد.

شوراهای شهر عملاً نوعی پارلمان محلی است. وجود این نهادها نشان‌دهنده قدرت جامعه مدنی است. یعنی ساخت سیاسی، ساخت فرهنگی را متناسب با آن تغییر می‌دهد. اگر دانشگاهها فعال شوند، پارلمانهای دانشجویی فعال می‌شوند. بعضی از کشورها پارلمان دانشجویی دارند، حتی بعضی از دانشگاهها، پارلمان دارند. اگر به دانشگاههای مهم بروید، صحبت از سنای دانشگاه است. یعنی سنای دانشگاه مشخص می‌کند که رییس دانشگاه چه کسی باشد. همه اعم از دانشجو، استاد و کارمند در آن سنا فعالند. جوانان اگر فعال باشند، در آن صورت پارلمان جوانان خواهیم داشت. اگر احزاب در تبعید باشند، پارلمان در تبعید تشکیل می‌شود.

پس نظام حزبی و نظام پارلمانی تأثیر متقابل دارد. نظام حزبی ما به هر

صورتی باشد، نظام پارلمانی ما نیز به همان صورت خواهد بود. حال پرسش این است که چرا در نظام حزبی کشور ما، صد سال تأخیر وجود دارد. نظام پارلمانی، بعد از صدور فرمان مشروطیت، نزدیک به صد سال است که به وجود آمده، ولی نظام حزبی قدرتمندی در کشور وجود ندارد. هم اکنون نیز احزاب پرقدرت و با نفوذ که دارای اهداف و برنامه‌های مشخص باشند، وجود ندارد. فقط یک سری جریانات ثابت بدون تعادل سیاسی مانند گروهها یا احزاب غیر منسجم وجود دارد. معنی این مسأله چیست؟ آیا پارلمان ما واقعاً پارلمان نیست و گمان می‌کنیم صد سال نظام پارلمانی داشته‌ایم؟ یا نه، وضعیت پارلمان ما نسبتاً درست است. ولی نهادهای دیگری در کارکرد احزاب ایجاد اختلال می‌کنند. یعنی خلاء وجود احزاب را نهادهای دیگر پر می‌کنند؟

قبل از پاسخ دادن به این پرسش باید تأثیر و قدرت احزاب را بر پارلمان بررسی کنیم. ببینیم چه تأثیر و تأثر متقابلی بین نظام حزبی و نظام پارلمانی وجود دارد؟

اولین ویژگی یک پارلمان ایده‌آل این است که نمایندگان آن پارلمان افراد قدرتمندی باشند. هر چقدر نمایندگان مجلس پخته‌تر، فعالتر، تخصصی‌تر و شجاعتر باشند، مجلس بهتری خواهیم داشت. برای رسیدن به این هدف وظیفه احزاب چیست؟ یکی از کارکردهای مهم احزاب این است که ابتدا «گزینش‌گری» می‌کنند. یعنی فرد را در بین انبوه جمعیت گزینش می‌کنند و بعد او را تحت تعلیم و تربیت قرار می‌دهند. به اصطلاح کادرسازی می‌کنند. احزاب آموزشهای لازمی که در دانشگاهها به افراد نمی‌دهند، به آنان می‌آموزند. پس از این مراحل فرد وارد مجلس می‌شود. طبیعی است کسی که این مدارج را گذرانده است و وارد مجلس می‌شود، نسبت به کسی که به واسطه نفوذ محلی یا مسایل دیگر وارد

مجلس می‌شود و هیچ خصلت مثبتی ندارد، عنصر قدرتمندتری خواهد بود.

لذا می‌بینیم وقتی که نظام حزبی وجود نداشته باشد کاندیداهای منفرد به راحتی وارد مجلس می‌شوند. در وضعیت کنونی کشور ما فقط یک قوه مقننه وجود ندارد، بلکه جاهای دیگری هم وجود دارد که به نیابت از طرف مجلس تقنین می‌کنند. اگر قوه مقننه ما قدرتمند باشد، دیگر شورای عالی انقلاب فرهنگی برای خودش قانون وضع نمی‌کند، مجمع تشخیص مصلحت مستقلاً تقنین نمی‌کند، حتی هیئت دولت هم حق ندارد قانون وضع کند در حالی که بعضی مصوبات هیئت دولت به دلیل کارکرد ضعیف مجلس حکم قانون پیدا می‌کند.

لذا وقتی ما نظام حزبی قدرتمندی نداشته باشیم گزینش‌گری و کادرسازی صورت نمی‌گیرد. این اولین ضربه است که پارلمان می‌خورد، زیرا افراد تخصص لازم را ندارند، اگر چه افراد خوبی هستند. همین مشکل در هنگام انتخاب کمیسیونها در مجلس توسط نمایندگان مشهود است، زیرا به دلیل فقدان نیروهای متخصص، بسیاری از کمیسیونها از نیروهای کارآمد خالی می‌ماند. حال اگر یک حزب سراسری لیست خود را در کشور به گونه‌ای بست که تخصصهای لازم در آن وجود داشتند، اگر این افراد وارد مجلس شوند متوجه خواهید شد که تا چه میزان کارآیی مجلس بیشتر خواهد شد. این مشکل فقط در کشور ما نیست، برای حل این مشکل در برخی کشورهای اسکاندیناوی نیمی از نمایندگان مجلس را مردم انتخاب می‌کنند و نیمه دیگر از بین متخصصان توسط نیمه اول مشخص می‌شوند.

غیر از تخصص، نماینده باید شجاع باشد. چون باید مجلس پرسشگر داشته باشیم. با نماینده شجاع مجلس هم پرسشگر خواهد شد، دولت

پاسخگو، ملت پرسشگر می‌طلبد و وظیفه پرسشگری ملت بر عهده نمایندگانش است. برای رسیدن به مجلس مطلوب، مجلس پرسشگر باید نماینده شجاع داشته باشد. اما آیا نمایندگان واقعاً باید قهرمان باشند. در انحرافات کوچکترین انعطافی از خود نشان ندهد؟ آیا هزینه پرسشگری را خود نمایندگان متقبل شوند؟ البته ایده‌آل ما نمودی مانند مرحوم مدرس است. اما واقعاً تصور می‌کنید که نمایندگان ما به خاطر یک سؤال باید قهرمان باشند؟ یعنی خودشان را فدا کنند. در ساختار مدرن نمایندگان چنین وظایفی ندارند، این نماینده باید به حزب قدرتمندی متکی باشد که آن حزب از او حمایت کند. وقتی پشت مجلس شما یک حزب قدرتمند وجود نداشته باشد، نماینده نمی‌تواند از خودش دفاع کند، در این صورت مجلس پرسشگر نخواهد شد. نمونه بارز این امر قضیه افشای واترگیت در آمریکاست. آن دو خبرنگار در حقیقت با پشتوانه حزبی توانستند رییس جمهوری آمریکا را از اریکه قدرت به زیر بکشند.

ما نباید انتظار داشته باشیم که تک‌تک نمایندگان ما مثل مرحوم مدرس باشند، اما نماینده باید پرسشگر باشد. دلیل اینکه وزارت اطلاعات به صورت وزارتخانه تأسیس شد، این بود که مجلس بتواند ابتدا وزیر آن را تعیین کند، بتواند از وزیر پرسش کند، نمایندگان بتوانند در مورد آن تحقیق و تفحص کنند و در نهایت وزیر آن را استیضاح کنند. خلاصه فلسفه تأسیس وزارتخانه این بود که تابع مجلس باشد. اما آیا در این ده سال وزارت اطلاعات هیچ مشکلی نداشته است؟ آیا اوضاع وزارت اطلاعات کاملاً مرتب بود؟ تاکنون علایم بسیار جدی مبنی بر وجود انحراف و اعوجاج در این وزارتخانه وجود نداشت. اگر در همان ابتدا جلوی این انحراف گرفته می‌شد، چنین محفلهایی در نطفه می‌مرد.

اما چون در مجلس نمایندگان پرسشگر حضور نداشتند جلوی این انحراف گرفته نشد، چون نمایندگان ما هیچ پشتوانه بیرونی نداشتند. فقها می‌گویند اگر امری واجب است، تمهید مقدماتش هم امری واجب است. بنابراین تشکیل حزب در نظام جمهوری اسلامی ایران واجب کفایی است و تا نظام حزبی شکل نگرفته بر آنهایی که استطاعت دارند، واجب است که مطالبات بی‌واسطه مردم را تجمیع کنند. ما مجلسی می‌خواهیم که مطالبات بی‌واسطه مردم را تجمیع و پالایش کند و به اهرمهای مؤثر در مسیر تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی تبدیل کند.

ما باید مطالبات مردم را کانالیزه کنیم. والا این مطالبات سرریز می‌کند. مطالبات بی‌واسطه مثل سیلی است که همه چیز را تخریب می‌کند. برای کانالیزه کردن این مطالبات باید نهادهای سیاسی مانند احزاب، اتحادیه‌ها و... تأسیس شوند. پس یکی از خواص حزب این است که حلقه واسطه بین مردم و پارلمان است. احزاب مطالبات مردم را می‌گیرند، در هم ادغام می‌کنند و تجمیع و پالایش می‌کنند. سپس آن را به ماده، تبصره و قانون تبدیل می‌کنند. به این ترتیب مردم در فرایند تصمیم‌سازی نیز دخیل می‌شوند و دموکراسی تضمین می‌شود. وقتی احزاب برای کانالیزه کردن مطالبات مردم وجود نداشته باشند، مردم برای احقاق حق خود جلوی مجلس تجمع می‌کنند. اگر مجلس هم مانند مجلس چهارم حاضر نباشد به حرف کسی گوش بدهد، منجر به ایجاد اغتشاش و شورش می‌شود. یکی دیگر از تبعات این کار ظهور گروههای غیررسمی و بدون تابلو است که به صورت گروههای فشار عمل می‌کنند. درست مثل سیستم اقتصاد که اگر جلوی بنگاههای رسمی اقتصادی را بگیرید، اقتصاد زیرزمینی می‌شود و بازار سیاه اقتصادی شکل می‌گیرد. این امر در عالم سیاست اتفاق می‌افتد. وقتی در جامعه شما بنگاههای سیاسی و احزاب هم فعالیت نکنند، به

طبع راه برای جریانات بدون تابلو باز می‌شود. البته هنوز به این معنا گروههای فشار روی مجلس ما تأثیر نگذاشته‌اند. حتی ممکن است در نبود احزاب یک کنسولگری یک فراکسیون هفتاد درصدی مانند زمان شاه در مجلس ایجاد کند.

یکی دیگر از کارکردهای احزاب این است که مجالس به جای توجه به مسایل فردی، گروهی یا جناحی، به مسائل به صورت مصالح ملی نگاه می‌کنند. خاصیت نظام حزبی این است که چرخه قدرت را مسالمت‌آمیز می‌کند. اجازه نمی‌دهد قدرت به صورت خشونت‌بار دست به دست شود، چون زمینه‌های مصالحه در بین احزاب بالاست. الان در خیلی از کشورهای اروپایی به خصوص شمال اروپا، مجلسها مدت کوتاهی قانونگذاری می‌کنند مثل ما نیستند که در طول سال در حال تقنین باشند مثلاً دو ماه در تابستان احزاب به مجلس می‌آیند. چون در مورد قوانین قبلاً بحث شده است، رأی‌گیری می‌کنند و بعداً ۱۰ ماه مجلس را تعطیل می‌کنند و در درون حزب خود، کار کارشناسی می‌کنند. اینطور نیست که هر روز بیایند در مجلس، جلسه تشکیل دهند. بسیاری از کارهای کارشناسی در بدنه حزب انجام می‌شود، لذا می‌گویند احزاب عقل متصل پارلمانها هستند. یعنی نماینده‌ای که در مجلس تصمیم می‌گیرد، خودش نیست که تصمیم می‌گیرد. احزاب با در نظر گرفتن مصالح خودشان قوانین را بررسی می‌کنند، کار تحقیقاتی روی آن انجام می‌دهند و بعد فراکسیون را قانع می‌کنند. یعنی نمایندگان در پارلمان فقط رأی می‌دهند.

یکی از مشکلات عمده ما در پارلمان همین است با اینکه مرکز پژوهشهای مجلس وظیفه‌اش انجام کار تحقیقاتی برای کمیسیونهاست، ولی متأسفانه به دنبال علایق جناحی خود است. اگر چنین نقیصه‌ای را در مجلس حل کنیم، فردی که به مجلس فرستاده شد، دیگر رها نمی‌شود.

قدرت هر حرکتی را در نطفه خفه می‌کند. یکی از مهم‌ترین ترورهای این دوران را می‌توان ترور «تیمور بختیار» به حساب آورد. در زمان نخست‌وزیری دکتر امینی از کار برکنار شد و به مخالفت با شاه برخاست. علت مخالفت او با شاه را از سویی اختلاف نظر در سیاست خارجی و از سوی دیگر در این رویه شاه می‌دانند که تحمل افراد قدرتمند را در دستگاه خود نداشت. بختیار به توطئه علیه شاه متهم شد و از ایران فرار کرد. به لبنان و مصر رفت. پس از مدتی از لبنان به بغداد رسید و در آنجا دولت عراق به او پناهندگی و پایگاه داد. بختیار در عراق با ارسال مواد منفجره و فرستادن افراد خرابکار به ایران کوشید با رژیم شاه مبارزه کند. هر چند هیچ‌یک از نیروهای مخالف حاضر به همکاری با او نشد. ساواک شاه در یک طرح حساب شده یکی از عوامل خود را به‌عنوان پناهنده به عراق فرستاد و او به سرعت در دستگاه بختیار نفوذ کرد و سرانجام در ۱۸ مرداد ۴۹ در ایالت «دیاله» در مرز عراق بختیار را در شکارگاه کشت.

با قتل بختیار برای اولین بار «پرویز ثابتی» یکی از رهبران ساواک به نام «مقام امنیتی» در تلویزیون ظاهر می‌شود و گوشه‌هایی از اقدامات بختیار علیه رژیم را فاش می‌کند. در همین مصاحبه است که «مرد هزار چهره» ساواک و حزب توده به نام مستعار «اسلامی» به عنوان یکی از رهبران مخالفان معرفی می‌شود.

از سال ۴۲ تا ۴۹ جامعه ظاهراً در آرامش به سر می‌برد اما در عمق نسل دیگری شکل می‌گیرد که از هر نظر با نسلهای پیش تفاوت دارد. استقلال فکری و سیاسی از قطبهای جهانی، دوری گزیدن از الگو برداری در بینش و عمل، محور حرکت قرار می‌گیرد. سرکوب بی‌رحمانه، تجربیات گذشته، طرح روشهای جدید و بینش‌های نو در جهان، نسل جدید را به راههای تازه‌ای سوق می‌دهد. «سازمان فداییان خلق» و

اینگونه نبوده است که حزب فقط وظیفه رأی جمع کردن و فرستادن افراد به مجلس را دارد. با ورود نمایندگان به مجلس حزب فراکسیون تشکیل می‌دهد و لیدری برای فراکسیون تعیین می‌کند. در حزب نیز به تناسب همه کمیسیونهای مجلس کارشناسهای حزبی می‌نشینند روی لوایح کار می‌کنند. فردی که در مجلس رأی می‌دهد، متکی بر عقل متصل حزبی است. حزب کمک کرده است که در بهترین وجه این تصمیم‌گیری صورت بگیرد. البته احزاب غیر از این کارکردهایی که دارند، ماشین رأی جمع کردن هم هستند. احزاب در موسمهای انتخاباتی یک مرتبه گسترش پیدا می‌کنند، نیرو می‌گیرند و حوزه‌های حزبی‌شان را فعال می‌کنند و برای افراد رأی جمع می‌کنند. فردی ممکن است آدم با کیفیتی باشد، اما به تنهایی قادر نباشد هزینه‌های انتخاباتی‌اش را بپردازد. چه بسا در تهران نیروهای بسیار خوبی وجود دارند که اگر اینها به مجلس بروند به بهترین نحو حقوق شهروندان را مراعات می‌کنند، اما به دلیل مشکلات مالی، نمی‌توانند وارد عرصه انتخابات شوند. در عوض، به دلیل بی‌عدالتی در تبلیغات، آدم بی‌کیفیتی که به منابع ثروت وصل است و مبالغ زیادی برای تبلیغ انتخاباتی هزینه می‌کند، ممکن است رأی بیاورد. در مقابل، جوان تحصیل کرده‌ای که ثمره تلاش ملت است به خاطر اینکه فاقد تواناییها و امکانات است، از دور رقابتها باز می‌ماند.

یکی دیگر از کارکردهای احزاب ایجاد عدالت سیاسی است. حزب از منابع مالی محدودی استفاده می‌کند، مثل حزب کارگر که می‌خواهد از حقوق کارگران دفاع کند، یک حق عضویت وسیع می‌گیرد و در عوض تعدادی نماینده به مجلس می‌فرستند که از حقوق کارگرها دفاع کند، در حالی که یک کارگر به تنهایی نمی‌تواند وارد مجلس شود.

از کارکردهای دیگر احزاب این است که با شکل‌گیری احزاب قوی

مجلس نیز قوی می‌شود، بنابراین دستگاههای تقنینی موازی به وجود نمی‌آیند. مثلاً در وضعیت کنونی کشور ما فقط یک قوه مقننه وجود ندارد، بلکه جاهای دیگری هم وجود دارد که به نیابت از طرف مجلس تقنین می‌کنند. اگر قوه مقننه ما قدرتمند باشد، دیگر شورای عالی انقلاب فرهنگی برای خودش قانون وضع نمی‌کند، مجمع تشخیص مصلحت مستقلاً تقنین نمی‌کند، حتی هیأت دولت هم حق ندارد قانون وضع کند در حالی که بعضی مصوبات هیأت دولت به دلیل کارکرد ضعیف مجلس حکم قانون پیدا می‌کند. ولی اگر مجلس قوی باشد، مفهوم تفکیک قوا معنی پیدا می‌کند. در غیر این صورت تمام اصول قانون اساسی به هم می‌ریزد. ما به مجلس قدرتمند و شفافی احتیاج داریم که تکالیف تقنینی را مستقلاً انجام دهد.

از دیگر کارکرد احزاب این است که مسؤولیتها در آن مشخص است. یعنی کاندیدایی که این حزب با برنامه به مردم معرفی کرده است، مردم او را به واسطه حزب می‌شناسند. در شهری مثل تهران هیچ شهروندی نمی‌تواند از میان چهار هزار نفر سی نفر را بشناسد و به آنها رأی بدهد. این مشکل باید در جایی حل شود. یعنی مثلا فلان شهروند بگوید من به فلان حزب به دلیل برنامه‌هایش اعتقاد دارم و هر کسی را در لیست گذاشت، قبول دارم. مردم آرم آن لیست را می‌شناسند و می‌دانند نامزدهای آن لیست متعهد به برنامه‌های حزب هستند. از آن سو خود حزب نیز مراقبت می‌کند که افراد از برنامه تخطی نکنند.

در این شرایط مردم به افراد رأی نمی‌دهند بلکه به احزاب، برنامه‌ها و کارکردها رأی می‌دهند. مثلاً در هند احزاب قدرتمند وجود دارد و احزاب نیز آرم مخصوص به خود دارند. در نقاط دوردست هند در ورقه رأی‌گیری شکل آرم را رسم می‌کنند و جلوی آن را علامت می‌گذارند که

یک روستایی بی‌سواد هم بتواند رأی بدهد. از سوی دیگر احزاب نیز نسبت به برنامه‌ها متعهدند، چون می‌دانند در صورت پایبند نبودن به برنامه‌ها مردم در دوره بعد به آنها رأی نخواهند داد.

برای توسعه سیاسی لزومی ندارد کشوری ثروتمند باشد. کشوری مثل کویت با درآمد سرانه بیست و هفت هزار دلار جزء عقب مانده‌ترین کشورها از نظر سیاسی است. ولی در کشوری مثل هند و بنگلادش این مسأله برعکس است. بنابراین توسعه یافتگی اقتصادی لازمه توسعه یافتگی سیاسی نیست، البته در کشورهای پیشرفته و توسعه یافته به طور رایج این دو مسأله با هم رشد می‌کنند.

گذشته از این ببینیم اوضاع فعلی ما چگونه است، ما هم اکنون در نیمه راه مردم‌سالاری هستیم. چه بکنیم که این نظام حزبی در این مملکت قدرت بگیرد. خیلی کارها می‌توانیم انجام دهیم اما من آن قسمتهایی را خدمتتان عرض می‌کنم که یک نظام حزبی می‌تواند تغییراتی در نظام پارلمانی بدهد. ما با یک تغییرات جزیی در نظام انتخاباتی‌مان می‌توانیم نظام حزبیمان را قدرتمند کنیم. یکی از این راه‌حلها، اصلاح قانون اساسی به این گونه که هیچ کسی به تنهایی نمی‌تواند کاندیدا شود مگر این که حزبی او را معرفی کند. مثلاً یکی از شرایط این باشد، فردی که می‌خواهد کاندیدا شود، توسط حزبی که حداقل ۳ کرسی در پارلمان دارد، معرفی شود.

در این حالت افراد مجبور می‌شوند که در قالب احزاب وارد شوند. حتی می‌توان رادیکالتر برخورد کرد که در سطح کشور انتخابات تناسبی باشد. یعنی مردم در شهرها به اشخاص رأی ندهند، به احزاب رأی بدهند. آن وقت در شهرهای دور دست مردم به اشخاص رأی نمی‌دهند، تعدادی حزب با برنامه وجود دارد که مردم به حزب مورد نظرشان رأی می‌دهند. آن وقت رأی آن حزب را در کل کشور جمع می‌کنیم و معلوم

می‌شود مثلاً حزب الف ۳۰ درصد کل آراء را به دست آورده است. سپس تعداد کرسیهای پارلمان را به نسبت تقسیم می‌کنیم و حزب مذکور نیز اشخاصی برای کرسیهای سهم خود به مجلس می‌فرستد. در کنار این مسأله می‌توان شرایط را طوری مهیا کرد که افراد به طور انفرادی نیز بتوانند کاندیدا شوند. آن وقت احزاب کوچک این امید را پیدا می‌کنند که وقتی قدرتشان را در سراسر کشور جمع کردند، چند کرسی به دست آورند، معمولاً احزاب افراطی کوچک در اروپا از این طریق چند کرسی در پارلمان به دست می‌آورند، مانند احزاب فاشیست در اروپا. البته این مسأله فعلاً با قانون اساسی ما مطابقت ندارد و مستلزم اصلاح قانون اساسی است.

اما روش دیگری وجود دارد که احتیاج به تغییر قانون اساسی ندارد و آن این است که حوزه‌های انتخابیه را بزرگ کنیم و گسترش جغرافیایی و جمعیتی به حوزه انتخابیه بدهیم. در حوزه انتخابیه‌ای مثل تهران با ۴/۵ میلیون نفر واجد حق رأی و ۳۰ کاندیدا، کاندیداهای منفرد نسبت به افرادی که توسط احزاب معرفی شده‌اند، کمتر رأی می‌آورند. وقتی حوزه حزبی بزرگ می‌شود، این اتفاق می‌افتد. هر چه حوزه‌ها کوچکتر شود از قدرت احزاب کاسته می‌شود. بیشتر به افراد رأی می‌دهند. حال اگر گفتیم استان مازندران یک حوزه است و مردم در استان مازندران پای صندوقها می‌روند و به یک لیست ۱۷، ۱۸ نفری رأی می‌دهند، آنگاه دیگر مردم شهرهای کوچک تک‌تک به کاندیداهای شهر خود رأی نمی‌دهند. در آن صورت در آن استانها احزاب می‌توانند کاندیداهای خود را معرفی کنند و مردم حزبی‌تر عمل کنند. البته مضاری هم ممکن است داشته باشد. اینکه چقدر دمکراتیک هست یا نه و چه میزان مشارکت را افزایش خواهد داد، به عنوان یک موضوع قابل بررسی است.

عبور از گردنه انتخابات*

سعید حجاریان مدیر مسؤول روزنامه صبح امروز و یکی از سخنرانان این مراسم در پاسخ به پرسش یکی از حاضران مبنی بر این که «در مقابل ۸۰ مورد شکایت از روزنامه چه خواهید کرد و آیا روزنامه صبح صادق جایگزین صبح امروز خواهد شد؟» گفت: شکایات زیادی از صبح امروز شده و بنده هم چند بار گذرم به دادگاه مطبوعات افتاده است. شکایت‌ها قابل اعتنا نیستند. یعنی من فکر می‌کنم در شرایطی که هیأت منصفه وجود داشته باشد، می‌توانم از آنها دفاع کنم. اینکه گفته شد روزنامه‌ای به اسم صبح صادق را پشتوانه صبح امروز کرده‌ایم اشتباه است. ما هم این خبر را شنیده بودیم ولی ما احتیاجی به امتیاز جدیدی نداریم و انشاءالله با عبور از گردنه انتخابات مجلس ششم فکر می‌کنم بیماری‌های دوران کودکی را که بخشی از آن ناشی از چپ‌روی‌های خود کودکان و بخشی هم ناشی از

---

*. *صبح امروز*، شماره ۲۹۱، ۷۸/۹/۲۷

* سخنرانی فوق در مراسم نخستین سالگرد انتشار *صبح امروز* در حسینیه ارشاد ایراد شده و در آن تعداد زیادی از علاقه‌مندان به مطبوعات حضور داشتند. در این جلسه بجز حجاریان، این افراد نیز به سؤالات مختلف پاسخ دادند: احمد پورنجاتی، حمیدرضا جلایی‌پور، عباس عبدی، اکبر گنجی و امیر محبیان.

آفاتی مثل مخملک و سرخک است پشت سر گذاشته‌ایم و انشاءالله احتیاج به یدکی برای صبح امروز نخواهیم داشت.

وی در بخشی از سخنانش در پاسخ به پرسش در مورد تئوری فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا اظهار داشت: فشار انواع متفاوتی دارد. وقتی صحبت از گروههای فشار می‌شود، آن گروههایی را درنظر می‌گیریم که فشار فیزیکی وارد می‌کنند. از اشکال مختلف فشار فیزیکی، مکانیکی و ارتعاشات بهره می‌برند. اما فشارهایی هم هستند که مشروع و جزو ابزارهای منازعه سیاسی هستند. یکی از مهمترین آنها بعد از دوم خرداد که به اصلاح رفتار و گفتار بسیاری از افراد منتهی شده، فشار افکار عمومی است.

حجاریان فشار افکار عمومی را بسیار مؤثر و اصلاح‌طلبانه دانست و افزود: آنهایی که خود را در معرض افکار عمومی قرار می‌دهند، به ناچار خود را اصلاح کرده و با افکار عمومی همسو می‌شوند. بعد از دوم خرداد نوعی فشار مشروع وارد شده است و یکی از وظایف و تکالیف مطبوعات دوم خردادی ایجاد چنین فشاری بود.

وی اضافه کرد: از دیگر فشارها، فشار آرای عمومی است. وقتی ۲۰ میلیون رأی در دوم خرداد به صندوق ریخته می‌شود، فشار عجیبی وارد می‌شود و حقیقتاً این فشار را آقایان در انتخابات مجلس تجربه خواهند کرد.

مدیر مسؤول صبح امروز یکی از فشارها را فشار بر اثر شفاف شدن فضای سیاسی دانست و تصریح کرد: وقتی فضا روشن شود، اگر نقطه تاریک و محفلی وجود داشته باشد حتماً روشن می‌شود و به قول آیت‌الله صانعی، اگر فشار مطبوعات نبود، معلوم نبود مسأله قتل‌های زنجیره‌ای به کجا می‌انجامید.

وی اظهار داشت: گروهی می‌گویند ما بعد از دوم خرداد، فشاری را تحمل کردیم که پیش از انقلاب آن را متحمل نشده بودیم. من نمی‌دانم

قبل از انقلاب باید چه فشاری را تحمل می‌کردیم؟

حجاریان با اشاره به اینکه استبداد فضای سیاسی را می‌مکد و باعث ایجاد خفقان می‌شود گفت: برخی از ریه‌ها ذاتاً معیوب هستند یعنی قدرت تنفس ندارند. اگر این افراد در زیر چادر اکسیژن و در شرایط گلخانه‌ای تنفس و از رانت‌های سیاسی استفاده کنند، برای تنفس کردن به فضای پر اکسیژن زیر چادر عادت می‌کنند. اما با برداشتن این رانت‌ها و با روشن کردن فضا با سویه تقسیم کردن اطلاعات و از بین بردن عدم تقارن اطلاعاتی، طبیعتاً این ریه‌ها دچار اختناق و خفقان می‌شوند. البته بعد از دوم خرداد نیروهایی هستند که حتماً دچار اختناق شدند. چون ریه‌های آنها به لحاظ مادرزادی قدرت دم و بازدم نداشته و تاکنون زیر چادر اکسیژن رانت‌ها و در شرایط گلخانه‌ای زندگی می‌کردند و دوم خرداد یکی از کارکردهایش این بوده که این فضا را آماده کرده که همه یکسان زیر یک سقف تنفس کنند.

وی افزود: دوم خرداد سنتزی است از دو تجربه دموکراسی خواهی در ایران. یعنی جنبش مشروطیت و انقلاب اسلامی. در جنبش مشروطیت نوعی چانه‌زنی از بالا به پایین شکل گرفت میان گروه نخبه‌گرای نوخاسته و دستگاه دولت مطلقه و در جریان انقلاب اسلامی، بر اثر فشار اجتماعی از پایین، ساخت قدرت مطلقه در هم شکسته شد. در واقع جنبش دوم خرداد ترکیب و سنتزی است از تجارب انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی که در آن چانه زنی از بالا و فشار از پایین متبلور شده است.

مدیر مسؤول روزنامه صبح امروز تصریح کرد: دوم خرداد به ما نشان داد که براثر فشار افکار عمومی، می‌توان ساخت سیاسی را منعطف کرد و انسدادها و تصلب‌های سیاسی را گشود. این تاکتیک و استراتژی به یک معنا کارآیی و کارسازی بعدی نیز دارد.

وی افزود: این حرفی است که در بین علمای ما نیز رایج بوده که اگر ملتی اراده کند، قضا و قدر ناچار است که در برابر اراده ملت سر تسلیم فرود بیاورد. بنابراین به نظر من در معرض افکار عمومی قرار دادن مسؤولان و کارگزاران نظام امری است مشروع، قانونی و راهگشا. ما راهی جز رفع این انسداد نداریم. شاید اگر فشار افکار عمومی نبود، در دوم خرداد شورای نگهبان شخص آقای خاتمی را هم رد صلاحیت می‌کرد، مانند ۳۴۴ نفری که کاندیدا شده بودند و رد صلاحیت شدند. آقای خاتمی بر مبنای اطلاعات رسیده به هنگام رأی‌گیری در شورای نگهبان، با نسبت ۶ به ۵ انتخاب شد. این فشار افکار عمومی بود که فضای سیاسی کشور را باز و ایشان را وارد صحنه کرد.

وی ادامه داد: همین فشار افکار عمومی است که در اواخر سال شورای نگهبان را وادار کرد در مقابل افکار عمومی پاسخگو باشد. وقتی شورای نگهبان خود را در معرض قضاوت عمومی ببیند، به ناچار در رفتار خود انضباط بیشتری را رعایت خواهد کرد. فشار از پایین، چانه زنی از بالا، تز مجربی است که سابقاً در انتخابات میان دوره‌ای مجلس سوم تجربه کرده‌ایم. بهزاد نبوی را در این دوره رد صلاحیت کرده بودند و در دوره‌های پس از آن یک در میان تأیید و رد صلاحیت می‌شد تا اینکه ایشان در انتخابات میان دوره‌ای مجلس سوم از سوی شورای نگهبان رد صلاحیت شد. آقایان مجمع روحانیون مبارز، نامه تندی به شورای نگهبان نوشتند و به آقایان گفتند اگر شما قرار باشد عمل غیر مسؤولانه‌ای انجام دهید، ما ناچاریم ناگفته‌هایی را با مردم در میان بگذاریم. همین کافی بود که شورای نگهبان آقای بهزاد نبوی را به عنوان ثانویه تأیید صلاحیت کرد. به هر حال چه به عنوان ثانویه یا ثالثیه، معلوم می‌شود که این قضیه تجربه شده است.

«سازمان مجاهدین خلق» با گرایشات متفاوت مارکسیستی و اسلامی شکل می‌گیرند و در سال ۴۴ برای اولین بار یک گروه مارکسیستی مسلح دستگیر می‌شود. «بیژن جزنی» که این گروه را بنیاد نهاده بود اگر چه همان برداشتهای حزب توده را دنبال می‌کند اما معتقد به عمل مسلحانه در برابر رژیم است. دو تن از اعضای این گروه یعنی «علی‌اکبر صفائی‌فراهانی» و «صفاری آشتیانی» به عراق و از آنجا به لبنان می‌گریزند. در اردوگاههای فلسطینی در لبنان با برداشتهای کاملاً تازه‌ای آشنا شده و با اعتقاد به طرز تفکری که در آن سالها به «تئوری کانون» مشهور بود به ایران باز می‌گردند و می‌کوشند که یک کانون شورشی از چریکهای مسلح در شمال ایران به وجود آورده راه انقلاب کوبا را دنبال کند. گروه دیگری به پایه‌گذاری «مسعود احمدزاده»، «پرویز پویان» و «عباس مفتاحی» در همان سالها در تهران و مشهد و تبریز به وجود می‌آید. این گروه با رد نظریات «حزب‌توده»، «مائوئیستها» و «تئوری کانون»، تحت تأثیر موج جنگ چریک شهری که در آن روزگار سراسر آمریکای لاتین را در بر گرفته بود، مدعی طرح بینش جدیدی می‌شود. پرویز پویان در کتابی به نام «رد تئوری بقا و ضرورت مبارزه مسلحانه» و مسعود احمدزاده در جزوه‌ای به نام «مبارزه مسلحانه استراتژی و تاکتیک» دیدگاهی را بنیان می‌نهند که صحنه سیاسی و تاریخ ترور ایران را سالها تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. در همین سالها سه نفر از اعضای «نهضت آزادی» به نامهای «حنیف‌نژاد»، «سعید محسن» و «علی‌اصغر بدیع‌زادگان» سازمان «مجاهدین خلق» را بنا می‌نهند. این سازمان نیز با استدلالهای دیگری و با تأکید بر تجربه گذشته و خشونت رژیم در ۱۵ خرداد به مبارزه مسلحانه روی می‌آورد.

سازمان فدائیان تئوری «تبلیغ مسلحانه» را چون وسیله‌ای برای دستیابی به تئوری انقلابی و نقد سلاح‌ها در نظر می‌گیرد. در سال ۴۸ دو

نگاهی به ترور سعید حجاریان

شلیک به اصلاحات

شهـرام رفیع‌زاده

نیما تمدن

گروه احمدزاده و صفائی‌فراهانی با یکدیگر پیوند می‌خورند و در ۱۹ بهمن ۴۹ تیم کوه با حمله به پاسگاه «سیاهکل» از توابع لاهیجان عمل مسلحانه را آغاز می‌کنند. تیم کوه منهدم می‌شود. دو نفر کشته و بقیه (۱۵ نفر) اعدام می‌شوند. روز ۱۸ فروردین سال ۵۰ پنج نفر از اعضای سازمان فداییان از جمله «امیر پرویز پویان» رهبر سازمان، «رحمت پیرونذیری» و «اسکندر صادقی‌نژاد»، «تیمسار فرسیو» را ترور می‌کنند. تیمسار فرسیو در سال ۱۳۴۵ به مقام دادستانی ارتش رسیده و در بسیاری از محاکمات سیاسی از جمله محاکمه گروه کاخ مرمر و گروه جزنی به عنوان دادستان شرکت داشت. در سال ۱۳۴۹ به ریاست دادرسی ارتش منصوب و حکم اعدام تیم کوه فداییان را صادر کرده بود. رژیم برای معالجه فرسیو جراح معروف انگلیسی «دکتر کاره» را به تهران می‌خواند اما معالجات ثمری نمی‌بخشند و تیمسار می‌میرد. مقام امنیتی بار دیگر در تلویزیون ظاهر می‌شود و روز ۲۱ فروردین، سه روز پس از ترور فرسیو، برای اولین بار در تاریخ ایران اسامی و عکس نه نفر به نامهای پرویز پویان، اسکندر صادقی‌نژاد، جواد سلاحی، حمید اشرف، منوچهر بهائی‌پور، عباس مفتاحی، احمد زیبرم، محمد صفاری‌آشتیانی و رحمت‌الله پیرونذیری در رسانه‌ها و اعلانهای خیابانی پخش شده و برای دستگیری هر یک از آنها ۱۰۰ هزار تومان جایزه تعیین می‌شود.

روز ۱۴ فروردین افراد سازمان فداییان به کلانتری قلهک حمله کرده و یک پلیس را می‌کشند. جامعه آرام تکان می‌خورد. ۱۹ اردیبهشت «کارگران کارخانه جهان چیت» سر به شورش بر می‌دارند که پلیس شاه آنها را به گلوله می‌بندد. سالها بعد «مصطفی فاتح‌یزدی» صاحب این کارخانه به دست افراد سازمان فداییان ترور می‌شود.

در این میان گروهی از اعضا و رهبران سازمان مجاهدین خلق با هجوم

ساواک دستگیر و تعدادی از کادر مرکزی آنها اعدام می‌شوند. سازمان پس از تجدید سازماندهی به ترور مسلحانه روی می‌آورد.

در ۱۰ شهریور بمبی در وزارت دارایی منفجر شده و یک نفر را می‌کشد. رژیم با کشتن چنگیز قبادی و اعدام برادران مفتاحی و احمدزاده گمان می‌برد که توانسته است سازمان فداییان‌را نابود یا ضعیف کند. در ۷ دی ماه بر اثر انفجار در خوابگاه دانشجویان دانشگاه شیراز دو نفر کشته می‌شوند و در ۲۰ دی ماه گروهی مسلح از افراد فداییان به شعبه بانک صادرات انتصاریه تهران حمله کرده رییس بانک را (احمد علی نشید) به قتل می‌رسانند. شاهرخ هدایتی یکی از چریکهایی که در این حمله دست داشت در ۳۰ دی ماه به همراه سیروس سپهری در یک درگیری کشته می‌شود. ۲۸ دی ماه انفجار در سفارت آمریکا و انجمن ایران و آمریکا دو نفر زخمی به جای می‌گذارد. در بهمن ماه رژیم طی چندین محاکمه علنی افراد دستگیر شده را به اعدام و زندانهای طولانی محکوم می‌کند. در ۱۰ اسفند ماه برای تأیید اقدامات و نمایش قدرت خود تظاهراتی در میدان سپه به راه می‌اندازد. یک بمب در میدان و دو بمب در حوالی میدان منفجر و جوانی به نام «علی فیاضی» به قتل می‌رسد. فردای آن روز رژیم ۶ نفر از جمله رهبر سازمان فداییان خلق مسعود احمدزاده را اعدام می‌کند.

سال ۵۰ با ترور و درگیریهای مسلحانه پایان می‌یابد و در ۱۲ اردیبهشت سال ۵۱ صدای انفجار دو بمب در مجله «این هفته» و دفتر هواپیمایی انگلیس به نام «بی،او، را، سی» به وسیله سازمان مجاهدین منفجر می‌شود. در ۱۸ اردیبهشت «ستوان دوم جاوید» افسر شهربانی و از اعضای تیم تعقیب «کمیته مشترک ضد خرابکاری» به دست «علی‌اصغر منتظرحقیقی» از اعضای مجاهدین ترور می‌شود. روز بعد یک درگیری

خیابانی رخ می‌دهد و در ۲۷ اردیبهشت انفجار یک بمب در نمایشگاه ایران در خیابان پهلوی سابق یک نفر کشته به جای می‌گذارد. روز ۴ خرداد ۵۱ که ۵ تن به جوخه اعدام سپرده می‌شوند، بمبی در «میدان شاه» سابق منفجر و یکی از مأموران شهربانی به نام «جلیل ایکقا» به قتل می‌رسد.

شاه بی‌اعتنا به اعتراض مردم روابط خود را با آمریکا گسترش می‌دهد و به ویژه «نیکسون» رئیس جمهور وقت آمریکا بر آن است که از ایران «ژاندارم منطقه» بسازد. ۹ خرداد ۵۱ «ریچارد نیکسون» به تهران می‌آید. شهردار تهران کلید طلائی شهر را به او تقدیم می‌کند و روز ۱۰ خرداد که تیتر بزرگ روزنامه‌های کشور خبر از وعده نیکسون مبتنی بر «تقویت بنیه دفاعی ایران توسط آمریکا» می‌داد سازمان مجاهدین که دعوی اسلام و مبارزه با آمریکا را داشت، «ژنرال پرایس» یکی از افسران عالیرتبه آمریکایی در «اداره مستشاری نظامی آمریکا در ارتش ایران» را ترور می‌کند. بمبی در اتومبیل وی کار گذاشته شده و اتومبیل در ساعت ۷/۵ صبح منفجر می‌شود، ژنرال و راننده آمریکایی او را به قتل می‌رساند. افراد همین سازمان ۲ ساعت پیش از ترور «پرایس» بمبی در اداره اطلاعات آمریکا در خیابان صبای شمالی و نیم ساعت پس از آن بمبی در یکی از نقاط «شهرری» منفجر می‌کنند.

در سال ۵۰ رژیم برای مبارزه با موج مبارزه مسلحانه و هماهنگی بین نیروهای خود کمیته‌ای به نام «کمیته مشترک ضدخرابکاری» از ساواک، شهربانی و... تشکیل می‌دهد. اعضای این کمیته که بازجو و یا عضو تیم تعقیب و دستگیری بودند، هدف ترورهای بسیاری قرار می‌گیرند. در ۲۵ تیر ماه پلیس اعلام می‌کند که «عباس جمشیدی‌رودباری» قاتل «ستوان چاووشی» از اعضای کمیته در درگیری خیابانی کشته شده است.

سازمان مجاهدین تنها سازمان اسلامی نبود که در آن روزگار فعال بود.

در سال ۵۱ گروه دیگری به نام «گروه ابوذر» در نهاوند شکل می‌گیرد. این گروه با آتش زدن اتومبیل ژاندارمری نهاوند و ترور یک «سرمایه‌دار نهاوندی» حرکت خود را آغاز و ۶ نفر از اعضای آن در بهمن ماه ۵۲ اعدام می‌شوند. در این میان گروه دیگری با مشی مبارزه مسلحانه به رهبری «مصطفی شعاعیان» که با متهم کردن سازمان فداییان به «گرایشات استالینیستی» از آن جدا شده بود، شکل می‌گیرد. این گروه در ۱۸ فروردین ۵۱ بمبی در هتل شاه عباس اصفهان منفجر می‌کند که به مرگ شخصی به نام «عبدالرسول» منجر می‌شود. ۲۴ تیر ماه پلیس اعلام می‌کند. که این سازمان را که در حال طرح‌ریزی انفجار در کارخانه ذوب‌آهن اصفهان بوده است منهدم کرده است.

در مرداد ماه همین سال روزنامه‌ها خبر از کشته شدن فرخ سپهری و مهدی فضیلت‌کلام از اعضای سازمان فداییان می‌دهند.

در ۱۶ مرداد ماه روزنامه‌ها اعلام می‌کنند که شخصی به نام «سعید صفار» هنگام بمب‌گذاری در یکی از سینماهای تهران کشته شده است، دو روز بعد انفجاری در انجمن ایران و آمریکای شیراز، شهر را تکان می‌دهد و در ۱۹ بهمن بمبی در طبقه ششم فروشگاه کوروش تهران منفجر می‌شود. و بالاخره در ۲۲ مرداد ترور «سرتیپ طاهری» جنجالی بزرگ به راه می‌اندازد. سرتیپ طاهری یکی از اعضای بلندمرتبه کمیته مشترک ضدخرابکاری و کسی بود که در ۱۵ خرداد در قم و تهران جنایات بسیاری علیه مردم مرتکب شده بود. دو نفر از اعضای سازمان مجاهدین در لباس کارگر رنگ‌کار و سوار بر یک موتور سیکلت در ساعات اولیه صبح سرتیپ طاهری را در تهران‌پارس ترور می‌کنند. در ۱۴ مهرماه پلیس اعلام می‌کند که «محمد مفیدی» یکی از ضاربین سرتیپ طاهری را دستگیر و در ۲۱ دی‌ماه او و باقر عباسی را اعدام می‌کند. همان روز یکی

از مأموران کمیته مشترک به نام «زیدی‌دوست» با شلیک چند گلوله مجروح می‌شود و در اول شهریور یکی دیگر از همکاران او به نام «علی‌اکبر بابازاده» در خیابان ایران مهر کشته می‌شود. روز ۱۶ شهریور «مهدی رضائی» عضو سازمان مجاهدین که در یک دادگاه علنی محاکمه شده بود اعدام می‌شود.

در حالی که رژیم در فروردین ۵۳ خبر از آموزش چریکهای ایرانی در پایگاههای لیبی می‌دهد احمد احمدی به جرم انفجار در استانداری سنندج و پمپ‌بنزین فیض‌آباد در اردیبهشت ماه اعدام می‌شود. ۱۲ خرداد ۵۲ سازمان مجاهدین بار دیگر ترور نظامیان آمریکایی را از سر می‌گیرد و یک سرهنگ ۴۲ ساله آمریکایی به نام «لوئیس هاوکینز» را در خیابان عباس‌آباد به قتل می‌رساند. رژیم بر می‌آشوبد، تعقیب‌ها جدی‌تر می‌شود و در ۲۵ خرداد «رضا رضائی» رهبر سازمان مجاهدین را در خیابان غیاثی در یک درگیری می‌کشد. اسلحه سرتیپ طاهری را نزد او می‌یابند. در خرداد ۵۲ پلیس یک گروه چریکی را که با گروههای چریکی ترکیه ارتباط داشت کشف و «نادر شایگان»، «شام اسبی»، «حسن رومینا» و «نادر عطائی» اعضای آن را در درگیری به قتل می‌رساند و در ۲۶ همان ماه سه ناشناس در بازار قم با اسلحه سرد به پاسبانی به نام «مدنی» حمله کرده او را کشته و اسلحه او را با خود می‌برند.

هر چند رژیم بیشتر عملیات ضد چریکی خود را در «کمیته مشترک» متمرکز کرده بود اما «ساواک» خود مستقلاً به کشف و نابودی گروههای سیاسی می‌پرداخت. در ۱۰ مهرماه ۵۲ ساواک به یکی از موفقیت‌های بزرگ خود رسیده، دامی را که خود گسترده بود جمع می‌کند. در این روز اعلام می‌شود که توطئه قتل «فرح» زن شاه که می‌رفت به ملکه‌ای مقتدر تبدیل شود کشف شده و ۱۲ نفر از جمله «کرامت دانشیان»، «خسرو

گلسرخی» و... دستگیر می‌شوند. بعدها پس‌از یک محاکمه جنجالی که برای اولین بار مدافعات یک متهم سیاسی علیه رژیم که حاوی حمله به رژیم بود یعنی مدافعات گلسرخی از تلویزیون و رسانه‌ها تا حدودی پخش می‌شود، خسروگلسرخی و کرامت دانشیان اعدام می‌شوند. خسرو گلسرخی محبوبیت بسیار در میان مردم می‌یابد و این گروه به نام گروه گلسرخی مشهور می‌شود. کشف این گروه یک‌نتیجه دیگر نیز دارد. «جناح ثابتی» در ساواک که اعتقاد به خشونت پی‌گیر و دائمی داشتند توانستند با بزرگ کردن این ماجرا بهانه‌ای به دست آورند تا روشنفکرانی را که در رسانه‌های گروهی رژیم از جمله مطبوعات رخنه کرده بودند تصفیه کنند.

در ۲۹ مهر ماه ۵۲ رژیم شاه «احمد آرامش» سیاستمدار قدیمی و کهنسال را در پارک هنگام قدم زدن با شلیک مسلسل ترور می‌کند. آرامش در سالهای پس از شهریور ۲۰ در کابینه قوام‌السلطنه رئیس سازمان برنامه و در کابینه شریف‌امامی در سال ۳۹ پست وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه را داشت. گفته شد که احمد آرامش پس از چند سال زندان به سازمان چریکهای فدایی خلق پیوسته و «سرقرار» کشته شده است اما این شایعه تأیید نشد و این ترور در ابهام ماند.

سازمان فداییان سال ۵۳ را با ترور «مهندس نوشیروان‌پور» در فروردین ماه آغاز کرد. نوشیروان‌پور یکی از اعضای این سازمان بود که در سال ۴۹ دستگیر و در سال ۵۱ با شرکت در یک مصاحبه تلویزیونی با اظهار ندامت و اعلام وفاداری به شاه آزاد شده بود. فداییان او را متهم به همکاری با رژیم کرده و «مارتیک قازاریان» از اعضای سازمان او را ترور کرد. در شهریور ماه ۵۲ «مصطفی فاتح‌یزدی» به دست «روحی آهنگران» از اعضای فداییان ترور می‌شود. «فاتح» سرمایه‌دار و صاحب کارخانه

جهان چیت بود که در سال ۵۰ در شورش کارگران آن، تعدادی کشته شده بودند. این برای اولین بار بود که لبه تیز ترور متوجه صاحبان کارخانه‌ها شده بود.

مهم‌ترین ترور سیاسی سال ۵۳ را می‌توان ترور «سرتیپ زندی پور» رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری به حساب آورد. «کمیته مشترک» مهم‌ترین و فعال‌ترین سازمان رژیم در مبارزه با مخالفان خود بود و براساس الگوهای آمریکای لاتین سازماندهی شده بود. ترور «سرتیپ زندی‌پور» خشم بسیاری را در میان اعضای این کمیته برانگیخت و یکی از دلایل اقدام آنها به کشتن ۹ نفر از زندانیان سیاسی بود. در ۳۱ تیر ماه ۷ نفر در همدان رئیس بانک صادرات را ترور می‌کنند و در ۹ دی ماه یکی از مشهورترین سر بازجویان کمیته مشترک ضد خرابکاری و ساواک به نام «نیک طبع» در انفجار اتومبیل به دست سازمان فداییان در میدان توپخانه به قتل می‌رسد.

سال ۵۴ نیز از نظر ترور برای رژیم سالی پردردسر بود. در فروردین ماه آن سال «سروان نوروزی» رئیس گارد دانشگاه صنعتی شریف واقفی (آریامهر سابق) که در چند اعتصاب دانشجویان را به شدت سرکوب کرده بود، به دست سازمان فداییان ترور می‌شود. بعدها رژیم اعلام می‌کند که فردی به نام محمد معصوم‌خانی از اعضای آن سازمان عامل این ترور بوده است. ترور «سرتیپ زندی‌پور»، «نیک‌طبع» و دیگر اعضای کمیته و دلایل پیچیده دیگری سبب شد که در ۴ فروردین سال ۵۴، ۷ نفر از اعضای سازمان فداییان به نامهای «بیژن جزنی»، «مشعوف کلانتری»، «محمد چوپان‌زاده»، «احمد جلیل‌افشار»، «عزیز سرمدی» و «حسن ضیاءظریفی» که سالها در زندان بسر برده و مدت محکومیت آنها رو به پایان بود و ۲ نفر از رهبران مجاهدین به نامهای «کاظم ذوالنوار» و «مصطفی خوشدل» را به

قتل برساند. در روزنامه‌ها اعلام می‌شود که این زندانیان قصد فرار داشته‌اند، اما هیچ کس باور نکرده و پس از انقلاب نیز حقیقت مسأله بر همگان روشن می‌شود.

گرایش به ترور و مبارزه مسلحانه در میان اقشار گوناگون جوانان، افزایش می‌یابد. در ۳۰ اردیبهشت ماه «کاترین عدل» (دختر پرفسور عدل از نزدیکان شاه) «سرهنگ رضائی» فرمانده ژاندارمری قزوین را در غاری در «خرم‌دره» به قتل می‌رساند و شوهر او «بهمن کاشانی» (پسر سپهبد حجت‌کاشانی از امرای مهم‌ارتش) که در این حمله دست داشت در تهران کشته می‌شود. سازمان مجاهدین ترور آمریکاییان را ادامه داده و در ۳۱ اردیبهشت ۵۴ دو افسر امریکایی نیروی هوایی ارتش را ترور می‌کند. در مرداد ماه همان سال نیز سه افسر آمریکایی به نامهای «جک تروبل»، «ای، شفر» و «جونز» که در سیستم جاسوسی IBOX فعالند را به قتل می‌رساند. در همین سال «حسن حسنان» مترجم سفارت آمریکا نیز ترور می‌شود.

سازمان فداییان در ادامه حملات خود «عباس شهریاری» معروف به «اسلامی» و مرد هزار چهرهٔ ساواک و حزب توده را در سال ۵۴ ترور می‌کنند. عباس شهریاری در سالهای پیش از ۴۹ عضو ساواک بوده و سازمانی به نام تشکیلات تهران حزب توده را به وجود می‌آورد که وظیفه آن شناسایی افراد مخالف بود. این سازمان توانست بسیاری از گروههای مخالف را شناسایی کرده و عباس شهریاری اعتماد کامل حزب توده را جلب کرده و بسیاری از اعضای این حزب در داخل کشور و برخی از فرستادگان این حزب در داخل کشور را به دام ساواک کشیده بود.

در همین سال بار دیگر ترور درون‌سازمانی به عنوان راه حل اختلاف عقیدتی چهره خود را نشان می‌دهد. در سازمان مجاهدین دو دستگی به

وجود می‌آید. گروهی به رهبری «تقی شهرام» با انتشار «جزوه سبز» اعلام می‌کنند که به مارکسیسم گرویده‌اند. اینان یکی از رهبران سازمان را که با آنان از در مخالفت درآمده بود به نام «شریف واقفی» ترور کرده و او را ناجوانمردانه می‌کشند. این آخرین باری است که نام این سازمان تا پیش از انقلاب در صحنه ترور سیاسی شنیده می‌شود. اختلافات داخلی که به شیوه‌ای نادرست به جان سازمان افتاد گرفتاری هر دو جناح را سبب شد.

سال ۵۵ یک ترور مهم دیگر رخ می‌دهد و آن ترور «سرهنگ غلامرضا فرداد» رئیس کلانتری قلهک به دست سازمان فداییان خلق است. در این سال پلیس با ترفندی زیرکانه می‌تواند ضربات کاری بر پیکر سازمان فرود آورد. در ۲۶ اردیبهشت ۱۱ نفر و در ۲۹ آبان ۱۰ نفر از اعضای سازمان در درگیری کشته می‌شوند. در پایان همین درگیریها است که «حمید اشرف» رهبر این سازمان که از سال ۴۹ تحت تعقیب پلیس بود کشته می‌شود و از این پس سازمان فداییان نیز نمی‌تواند در صحنه فعال بماند. گرایشات توده‌ای در این سازمان رشد کرده و سرانجام پس از انقلاب به دو شاخه شدن آن منجر می‌شود.

درسال ۵۶ رژیم اعلام‌می‌کند که گروهی در «قهدریجان» استان‌اصفهان با انگیزه‌های مذهبی «آیت‌ا... شمس‌آبادی» را ترور می‌کنند. اعضای این گروه از جمله «مهدی هاشمی» دستگیر و به زندان محکوم می‌شوند. سرانجام انقلاب آغاز شده و مبارزه علیه رژیم به راهی یکسره متفاوت گام می‌گذارد. چند ترور از جمله حمله ۲ تن از سربازان گارد لویزان به فرماندهان خود، قتل یک امریکایی در کرمان، حمله به مرکز ژاندارمری و یک کلانتری در خیابان انقلاب، ترور تیمسار بدره‌ای و بیگلری از جمله حوادثی است که باید آن را در جریان انقلاب بررسی کرد.

پس از انقلاب اسلامی

نگاهی به تقویم ده سالهٔ گذشتهٔ ایران نشان می‌دهد که چند سال نخست پس از انقلاب از حیث ترورهای سیاسی چه دورهٔ هولناکی بوده است.

در طول تاریخ ایران هیچ برهه‌ای تا این اندازه وحشتناک نبوده و در این سالها جمهوری نوپا حوادث خطیری را پشت سرگذاشته است.

اوج این ترورها سال ۶۰ بوده، بطوری که در تمام طول تاریخ شاید سالی مشابه سال ۶۰ نمی‌توان یافت. با وجود این هر چه از این سال دورتر می‌شویم، حوادث و ترورها نیز کمتر می‌شود به گونه‌ای که از سال ۶۴ می‌توان ترورها را خاتمه یافته تلقی کرد.

نخستین کسی که پس از استقرار جمهوری اسلامی ترور شد، سپهبد قرنی بود. گروه فرقان ترورهای خود را با سپهبد قرنی آغاز کرد که رئیس ستاد مشترک ارتش بود. این ترور سر و صدای بسیار برانگیخت اما نام گروه فرقان با ترور استاد مطهری بود که بر سر زبانها افتاد. ۹ روز پس از ترور قرنی، یکی از افراد همان گروه، چهره درخشان جمهوری اسلامی و رئیس شورای انقلاب را دم در خانه‌اش با تیر زد و جامعه را که پس از انقلاب در برخوردها و جدلهای فکری غرق بود، در ترس و واهمه فرو برد. شهید مطهری از یاران امام و از دوستان آیت‌ا... منتظری (۱۱ سال با وی هم حجره بود) و عضو مؤثر انقلاب به شمار می‌آمد. او از جریان ۱۵ خرداد سال ۴۲ مبارزه را آغاز کرده بود سالها زندان کشیده بود و در اوج انقلاب ایران، هنگامی که امام در پاریس به سر می‌برد، وارد پاریس شده، با حکم شورای انقلاب به تهران بازگشته بود. اهمیت و عزت مطهری نزد امام چندان بود که سرودی که در سوگ او ساخته شد غمگنانه می‌گفت «بی‌تو رهبر سیه جامه پوشید».

مطهری متولد ۱۳۳۸ هجری قمری در فریمان مشهد، صاحب کتب

رفیع‌زاده، شهرام، ۱۳۵۰ -
نگاهی به‌ترور سعید حجاریان: شلیک به اصلاحات / پژوهش و تدوین شهرام رفیع‌زاده، نیما تمدن. ــ تهران: اکنون: گلپونه، ۱۳۷۹.
۲۸۸ ص. ISBN 964-92083-7-2
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. ترور ــ ایران. ۲. حجاریان، سعید ۱۳۳۲ــ ترور. ۳. ایران ــ تاریخ ایران ــ جمهوری اسلامی، ۱۳۷۶ ــ. الف. تمدن، نیما، ۱۳۵۶ - ب. عنوان.
HV۶۲۷۸/ر۷ن۸ ۳۶۴/۱۵۲۴۰۹۵۵
۹ن۳/۶۲
کتابخانه ملی ایران م۷۸-۲۷۵۸۰

انتشارات اکنون — انتشارات گلپونه

نگاهی به ترور سعید حجاریان

شلیک به اصلاحات

شهرام رفیع‌زاده ـ نیما تمدن

طراحی روی جلد: محسن محبوب
حروف‌چینی و صفحه‌آرایی: جمشید رفیع‌زاده
عکس‌ها: پیمان هوشمندزاده
تعداد: ۵۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۵۰۰ تومان
نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۷۹

تهران: خیابان انقلاب، شماره ۱۴۵۰
تلفن: ۶۴۰۱۵۹۵
شماره شابک: ۲-۷-۹۲۰۸۳-۹۶۴
ISBN 964-92083-7-2

بسیار در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، فلسفی و علاوه بر آنها حافظ شناس بزرگی بود نوشته او دربارهٔ حافظ که پس از شهادتش به چاپ رسید «تماشاگه راز» نام دارد و به شناخت دقیق از حافظ کمک می‌کند.

هنوز داغ مرگ شهید مطهری برای جمهوری نوبنیاد اسلامی تازه بود که ترور دیگری اتفاق افتاد.

این بار هاشمی‌رفسنجانی رئیس بعدی مجلس شورای اسلامی در هدف بود. گروه فرقان با هدف از میان برداشتن جمهوری اسلامی که خود در اعلامیه‌هایش آن را «حاکمیت آخوندیسم تبهکار» (نقل از مجله شاهد) می‌نامید از طریق محو فیزیکی چهره‌هایش به میدان آمده بود. اما پس از ناکام ماندن این ترور، در واقع این خود گروه بود که زوالش آغاز شد. بعد از ترور نافرجام هاشمی‌رفسنجانی در سوم خرداد ۵۸ گروه فرقان دست به ترورهای دیگری زد، اما کاری از پیش نبرد.

ترور مهدی عراقی و پسرش در چهارم شهریور ۵۸، ترور آیت‌ا... قاضی‌طباطبایی در ۱۰ آبان همان سال و سرانجام ترور دکتر مفتح در ۲۷ آذر ۵۸ آخرین ترورهای این گروه به حساب می‌آیند. پس از آن اعضای گروه که احمد گودرزی رهبری آن را به عهده داشت دستگیر، محاکمه و اعدام شدند.

دکتر مفتح از یاران نزدیک امام و بانی اصلی راه‌پیمایی ۱۷ شهریور سال ۵۷ از قیطریه بود. هم او در بهشت‌زهرا، هنگامی که رهبر انقلاب پس از ورود به تهران از فرودگاه مهرآباد یکسر به آنجا رفت، در کنار ایشان بود. حاج‌مهدی عراقی، یکی از آخرین هدف‌های گروه، از فداییان اسلام بود که در زمان حیات نواب صفوی تحت رهبری او عمل می‌کرد.

عراقی در جریان ترور عبدالحسین هژیر که توسط فداییان اسلام در سال ۱۳۲۹ انجام شد با سیدحسن امامی قاتل هژیر رابطه نزدیک داشت

اما پس از اعدام نواب صفوی او به گروه هیأت مؤتلفه پیوست که مرکب بود از کمیته انتقال، کمیته پشتیبانی، کمیته تدارکات و چند گروه دیگر که با یکدیگر ائتلاف کرده بودند. همین گروه بود که به ترور منصور به دست محمد بخارائی اقدام کرد. پس از ترور منصور، اندرزگو یکی از یاران مبارز و مشهور گروه مخفی شد و تا پایان عمر مخفیانه به سر برد و سرانجام در درگیری با مأموران ساواک شهید شد. عراقی پس از واقعه ترور منصور به همراهی مرتضی نیک‌نژاد، صادق امانی، رضا صفارهرندی دستگیر و به اعدام محکوم شد، اما با یک درجه تخفیف زندانی ابد گردید. او بالاخره در سال ۱۳۵۵ از زندان رهایی یافت و بار دیگر به فعالیتهای سیاسی روی آورد و در طول انقلاب ایران نقش خود را ایفا کرد. در دورهٔ نخست‌وزیری بختیار او با اشاره به اقدامات فداییان اسلام گفته بود: «ما تاکنون چهار نخست‌وزیر را اعدام کرده و اعدام پنجمین هم برای ما آسان است» و این گفته به‌وسیله خبرگزاریها به‌سراسر جهان مخابره شده بود. پس از انقلاب، شهید عراقی در مؤسسه کیهان حضور یافت و در سوم یا چهارم شهریور ۵۸ به همراه فرزندش حسام، در یک اتومبیل پیکان به گلوله بسته شد.

این پایان ماجرای گروه فرقان است، اما نه پایان تروریسم در ایران. گروه فرقان، گروه کوچک، نوپا، کم‌تجربه و ناتوانی بود. پس از این، گروه دیگری به ترور روی آورد که هم از توانائیهای بیشتر و هم از تجربه دراز مدتی بهره‌مند بود. چپها که پیش از انقلاب، ترورهای بسیاری را برنامه‌ریزی کرده و به اصطلاح خود تبلیغ مسلحانه را پایه‌ریزی کرده بودند پس از انقلاب دست به ترور نزدند، اما «منافقین» همه مهارتهای پیش از انقلاب و توانائیهای به دست آمده در انقلاب را بر سر این کار نهادند.

سال ۵۹ سال بحثها و درگیریهای سیاسی در کشاکش جنگ عراق و

ایران بود. جمهوری اسلامی از یک سو با کمک مردم در جبهه‌های جنگ با عراق درگیری داشت و از سوی دیگر در جبهه داخلی با بنی‌صدر و سازمانهای گوناگون چپ و مخالف که به نظرشان دمکراسی در حال احتضار بود. روزها و ماههای سال ۵۹ زمینه ساز درگیریهای سال ۶۰ بود، اما خود ترور مهمی را به یاد ندارد. هر چه در سال ۵۹ جدل و جدال سیاسی و فکری در سطح دانشگاه و غیر دانشگاه جریان داشت، سال ۶۰ سال خانمان براندازی بود. شاید در تمام طول تاریخ ایران، از حیث درگیریها و ترورها، سالی مشابه سال ۶۰ نمی‌توان یافت. حملات علیه حکومت، در این سال چندان هول‌انگیز بود که به واقع اگر حکومت از پشتیبانی مردم مسلمان برخوردار نبود، فرو می‌ریخت. نخستین ترور این سال، ترور مولوی فیض‌محمد حسین‌بر در بلوچستان در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ثبت شده است. اما ترورهای مهم را باید در تهران جستجو کرد: روز ششم تیر ماه به جان حجت‌الاسلام سیدعلی خامنه‌ای رئیس جمهور بعدی سؤقصد شد. پیش از آن ترورها و درگیریهای خیابانی آغاز شده بود، اما نه در این سطح. مثلاً علی مازندرانی سرپرست سازمان شهرستانهای بنیاد شهید در یک کارزار خیابانی با ۲۱ ضربه چاقوی موکت بری کشته شده بود (۳۰ خرداد ۶۰) اما حمله به مقامات درجه اول پس از پاشیدگی گروه فرقان سابقه نداشت. حمله نافرجام به حجت‌الاسلام خامنه‌ای به هنگام سخنرانی و با بمبی که در ضبط صوت کار گذاشته شده بود، صورت گرفت. این بمب هر چند آسیب جدی به حجت‌الاسلام خامنه‌ای وارد آورد اما او را از افتادن در تله انفجاری ۷ تیر رهانید. اگر او در این روز آسیب نمی‌دید و بستری نمی‌شد، به احتمال قریب به یقین در انفجار ساختمان جمهوری اسلامی در خیابان امیرکبیر که روز پس از آن (۷ تیر ماه) صورت گرفت، از دست می‌رفت. خرابکاری در مقر حزب

جمهوری اسلامی و انفجار عظیمی که در آن رخ داد، به شهادت دکتر بهشتی مغز متفکر جمهوری و شمار بسیاری از یاران او که به ۷۲ تن شهرت یافتند، انجامید. در این انفجار جز دکتر بهشتی چند وزیر و معاون وزیر از دست رفتند که از جملهٔ آنان می‌توان از دکتر محمود قندی وزیر پست و تلگراف، عباسپور وزیر نیرو، موسی کلانتری وزیر راه، محمدعلی فیاض‌بخش وزیر بهزیستی، عبدالحمید دیالمه... حسن عضدی معاون وزیر علوم و رئیس سازمان امور دانشجویان نام برد. علاوه بر این محمد منتظری فرزند آیت‌ا... منتظری و نماینده مجلس از شهرستان نجف‌آباد نیز در میان شهدای ۷ تیر بود. محمد منتظری بنیانگذار مجله الشهید و برقرارکنندهٔ ارتباط با نهضت‌های آزادی بخش جهان بود. دربارهٔ او گفته شده است که سپاه پاسداران فکر او بود که به وسیلهٔ استاد مطهری با امام در میان گذاشته شد.

دکتر بهشتی که در کانون این توطئه قرار داشت در ۱۳۰۷ در شهر اصفهان در محله لومبان متولد شد و از سال ۱۳۲۵ به قم رفت. نخست به تحصیلات حوزه‌ای پرداخت ولی از ۱۳۲۷ تصمیم گرفت تحصیلات جدید را دنبال کند و دیپلم ادبی بگیرد. با دریافت دیپلم وارد دانشکده معقول و منقول (الهیات بُعدی و امروزی) شد و پس از اخذ مدرک لیسانس در ۱۳۳۰ به عنوان دبیر زبان انگلیسی در دبیرستان حکیم نظامی قم به تدریس پرداخت. در فاصله ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸ دورهٔ دکترای فلسفه را در همان دانشکده گذراند و در سال ۱۳۴۳ به عنوان روحانی‌ای که ضمناً تحصیلات دانشگاهی داشت به هامبورگ رفت و مسجد آنجا را که از سوی آیت‌ا... بروجردی بنیاد شده بود، سرپرستی کرد. در سال ۱۳۴۹ به تهران بازگشت و به فعالیتهای خود ادامه داد، اما تا سال انقلاب شهرت او چندان زیاد نبود. در آن سال نام او به عنوان نماینده یا یکی از نمایندگان

آیت‌ا... خمینی بر سرزبانها افتاد و گروه گروه به دیدار او شتافتند. پس از عزیمت امام به پاریس، بهشتی نیز به آنجا رفت و «هستهٔ شورای انقلاب» تشکیل شد.

این هسته اصلی مرکب بود از مطهری، دکتر بهشتی، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، محمدجواد باهنر که بعد [آیت‌ا...] خامنه‌ای و طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سحابی و عده‌ای دیگر بدان افزوده شدند. دکتر بهشتی پس از انقلاب اسلامی عضو مجلس خبرگان و تئوریسین جمهوری اسلامی بود و از دست دادن او به مثابه از دست دادن مهم‌ترین چهره حکومت نوبنیاد به شمار می‌آمد. از کارهای او بسیار و از آن جمله اداره مجلس خبرگان شهرت دارد.

هنوز اجساد شهدای ۷ تیر از زیر آوار بیرون آورده نشده بود که پرویز کچوئی (رئیس زندان اوین) مورد سوءقصد قرار گرفت. این ترور هرچند شاید در نوع خود مهم بود، اما هرگز به پر سر و صدایی ترور حسن آیت نبود که حدود یک ماه پس از آن و در تاریخ ۱۴ مرداد ۶۰ صورت گرفت. دکتر حسن آیت نمایندهٔ مجلس شورای اسلامی و یکی از چهره‌های آشکار مخالف بنی‌صدر بود. بنی‌صدر بسیار کوشیده بود تا با دیدار با او بر اختلافها نقطه پایانی بگذارد و او را به منزل خود دعوت کرده بود اما او سر باز زده بود. ملاقات هر آینه در منزل دوستی مشترک انجام گرفته بود ولی اختلافها همچنان باقی بود. دکتر آیت با تاریخ معاصر آشنایی کافی داشت و به گفته دکتر جاسبی معاون نخست‌وزیر و رئیس دانشگاه آزاد اسلامی به «دایرةالمعارف رجال سیاسی ایران» شهرت داشت. او در ۱۳۱۷ در نجف‌آباد در یک خانوادهٔ مذهبی زاده شده بود و پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه، تحصیلات عالی را در رشته‌های علوم اجتماعی و حقوق به پایان برده بود. پس از انقلاب نماینده مردم نجف‌آباد

و مجلس خبرگان بود و سپس به نمایندگی از تهران بـه مـجلس شـورای اسلامی راه یافت. دکتر جاسبی دوست نزدیک او دربارهٔ او گفته است که «بیشترین زمینه را برای شناخت بنی‌صدر، آیت فراهم کرد». بنی‌صدر اول تیر ماه ۶۰ عزل شد و پس از مدتی رجایی که در آن زمان نخست‌وزیر بود، به کاخ ریاست جمهوری راه یافت و محمدجواد باهنر یار دیرین بهشتی و عضو شورای انقلاب در مقام نخست‌وزیری قرار گـرفت، امـا هـر دو بـه اتفاق سرهنگ وحید دستگردی رییس شهربانی جـمهوری اسـلامی در واقعه انفجار نخست‌وزیری در تاریخ ۸ شهریور ۶۰ شهید شـدند و ایـن آخرین ضربه هولناکی بود که جمهوری اسلامی به خود دید. ضربه‌ای که در آن رئیس جمهوری و نخست‌وزیر کشور با هم از دست رفتند.

محمدعلی رجائی در ۱۳۱۲ در قزوین زاده شد. جوانی را در فـقر و فاقه گذراند. خودش تعریف کرده است که به اتفاق دوستی «بـه جـنوب شهر می‌رفتیم و جنسی هم که برای فـروش داشـتیم، از ایـن قـابلمه‌ها و بادیه‌های آلومینیومی که ارزان قیمت بود می‌خریدیم و در اطراف تهران، بخصوص به کارگران کوره‌پزخانه می‌فروختیم» (شاهد شماره ۹) با مدرک ششم ابتدایی وارد نیروی هوایی شد و پس از مدتی شروع به همکاری با فداییان اسلام کرد. با آقای طالقانی آشنا شد و از محضر ایشان سود برد. بعدها در دانشسرای عالی قبول و در سال ۳۸ فارغ‌التحصیل شـد. وقـتی مهندس بازرگان نهضت آزادی را تشکیل داد بـدان پیوست. خـود گـفته است: «ما جزو نفرات اولی بودیم که در نهضت آزادی ثبت نام کردیم». از سال ۴۶ به اتفاق آقای فارسی و باهنر بقایای هیأت موتلفه را اداره می‌کرد و به اتفاق هاشمی‌رفسنجانی و دیگـران مـدرسه رفـاه را بـنیاد گـذاشت. بعدها به زندان افتاد و در آبان ۵۷ از زندان آزاد شد. پس از انقلاب وارد مجلس شورای اسلامی شد و از آنجا به وزارت آموزش و پرورش رفت.

سپس به نخست‌وزیری رسید و سرانجام پس از عزل بنی‌صدر وارد کاخ ریاست جمهوری شد و این در مرداد ۱۳۶۰ بود که دیر نپایید.

دکتر محمدجواد باهنر که همراه رجائی در انفجار نخست‌وزیری به شهادت رسید، هم سن او و متولد کرمان بود. از مهرماه ۳۲ به قم رفت و از شاگردان امام بود (۷ سال) در سال ۳۳ دیپلم متفرقه گرفت و وارد دانشکده الهیات شد و تا دوره دکتری تحصیل کرد. بعدها به قسمت برنامه‌ریزی آموزش و پرورش راه یافت و به اتفاق دکتر بهشتی کتابهای دینی را تا آخرین سالهای دبیرستان تألیف کرد. او از اعضای شورای انقلاب بود و از جمله کسانی که مقدمات تأسیس حزب جمهوری اسلامی را فراهم کرد.

این همه حوادث هولناک گذشته بود و سال هنوز از نیمه نگذشته بود. شش روز پس از انفجار نخست‌وزیری، آیت‌ا... قدوسی دادستان کل انقلاب در یک انفجار مهیب در دفتر خود واقع در چهارراه قصر شهید شد (۱۴ شهریور ۶۰). او داماد علامه‌سیدمحمدحسین طباطبائی صاحب تفسیر*المیزان* و از شاگردان او بود. درست شش روز بعد، یعنی در بیستم شهریور ماه همان سال آیت‌ا... مدنی امام جمعه و نماینده امام در تبریز با نارنجک ترور و شهید محراب شد. علاوه بر او سه تن دیگر به شهیدان محراب معروف شده‌اند که در جای خود به آنان خواهیم پرداخت. آیت‌ا... مدنی در آذر شهر متولد شده و در نجف اشرف تحصیلات خود را به پایان برده بود. او در سال ۵۰ به امر امام جهت تدریس علوم دینی به خرم‌آباد رفت و حوزهٔ علیمه کمالیه را تأسیس کرد. بعد بر اثر فعالیتها به نورآباد ممسنی، گنبد کاووس، بندر کنگان و مهاباد تبعید شد و در اوج انقلاب به‌قم بازگشت. پس‌از انقلاب از همدان به‌مجلس خبرگان رفت و پس از شهادت آیت‌ا... قاضی طباطبایی به‌سمت امام جمعه‌تبریز منصوب شد.

۱۸ روز پس از این انفجار در غرب، نارنجک دیگری در شرق ایران، در مشهد حجت‌الاسلام سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد را به شهادت رساند. سخنرانیهای او معروف است. نماینده مجلس خبرگان و دبیر حزب جهموری اسلامی استان خراسان بود، اما شهرتش بیشتر به کتابهایی است که نوشته است. مناظره دکتر و پیر او پیش از انقلاب در بین عده کثیری نفوذ داشت و مورد علاقه بود. پاسخ به مشکلات جوانان ـ راه سوم بین کمونیسم و سرمایه‌داری ـ درسهایی از قرآن و درسی که حسین به انسانها آموخت از دیگر آثار او بشمار می‌آیند.

در تاریخ ترور شهید هاشمی‌نژاد اتفاق دیگری افتاد که هر چند در تاریخ تروریسم جائی ندارد ولی اشاره بدان اوضاع آن روزها را نمایان خواهد ساخت: سقوط هواپیمای حامل گروهی از جمله چهار تن از سرداران سپاه و ارتش در کهریزک هنگام بازگشت از اهواز. در این سقوط تیمسار فلاحی رئیس ستاد مشترک، سرهنگ نامجو وزیر دفاع، سرهنگ فکوری فرمانده نیروی هوایی و یوسف کلاهدوز قائم مقام سپاه پاسداران از جملهٔ شهیدان بودند.

پس از آیت‌ا... مدنی، نخستین کسی که از بین ائمه جمعه به شهادت رسید، آیت‌ا... دستغیب بود که در تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۶۰ هنگامی که به قصد اقامه نماز جمعه همراه پاسداران و دوستان خویش منزل را ترک گفته بود، بر اثر انفجار بمبی بسیار قوی در بین راه کشته شد. آیت‌ا... دستغیب در شیراز متولد شد. و او نیز همچون آیت‌ا... مدنی تحصیلات خود را در نجف گذرانیده بود و نماینده امام و امام جمعه شیراز بود.

در کنار این ترورهای مهم، البته ترورهای دیگری در سطح شهرها و... انجام می‌گرفت که هیچکدام آنها نادیده گرفتنی نیست، اما دسترسی به همهٔ آن موارد به تحقیق و جستجویی درازمدت نیازمند است. تنها برای

آنکه روشن شود درگیری تا چه اندازه سراسری بوده به چند مورد اشاره می‌شود: ترور حجت‌الاسلام بخردیان سرپرست بنیاد شهید بهبهان در ۱۲ مرداد ۶۰ ـ عبدالحسین مبشر سرپرست بنیاد شهید خرم‌آباد ۶ مهرماه ۶۰ ـ مجتبی استکی نمایندهٔ مجلس شورای اسلامی در اول دی ماه ۶۰ در شهر کرد و محمدتقی بشارتی نمایندهٔ مجلس در ۷ دی ماه ۶۰ در سمیرم.

پس از سپری شدن ماه بهمن در سوم اسفند همان سال بمبی در میدان سپاه تهران منفجر شد که شهر را به لرزه درآورد و ۱۰ تن از عابران از جمله یک کودک ده ساله مسیحی را به خاک و خون غلتاند. شدت انفجار به حدی بود که بسیاری از خانه‌ها و مغازه‌های اطراف آسیب دید و قسمتی از دیوار پادگان فرو ریخت. (این انفجار تا آنجا که به خاطر می‌آید به عوامل عراق نسبت داده شد.)

پس از سال ۶۰ «منافقین» نیز پراکنده شدند. اعضای گروههای دیگر نیز که هر چند در ترورها دخالتی نداشتند، اما بر اثر اقدامات دیگر از جمله در کردستان، دستگیر و زندانی شدند و به این ترتیب از سال ۶۱ تعداد ترورها فروکش کرد. در این سال فقط دو مورد ترور مهم ثبت شده است: ترور آیت‌ا... صدوقی در ۱۱ تیرماه و آیت‌ا... اشرفی‌اصفهانی در ۲۳ مهرماه. شهیدان محراب.

سال بعد، ۱۳۶۲ تنها ترور مهم ثبت شده در تاریخ، ترور تیمسار اویسی فرماندهٔ نیروی زمینی شاه در پاریس است. در سال ۶۳ ترور مهم ثبت نشده اما در سال ۶۴ یک ترور نافرجام مهم صورت گرفته است: ترور محتشمی وزیر کشور کنونی و سفیر آن زمان ایران در سوریه در تاریخ ۲۴ بهمن آن سال.

***

پس از این تا دوم آذرماه ۱۳۶۷ که کاظم سامی وزیر بهداری دولت موقت در مطبش کشته شد هیچ ترور دیگری اتفاق نیفتاد. مسؤولیت ترور

سامی را هیچ‌کس به عهده نگرفت و کمی بعد اعلام شد که قاتل سامی در گرمابه‌ای عمومی در اهواز دست به انتحار زده است. و به این ترتیب پرونده مرگ کاظم سامی بسته شد. به نظر می‌رسید که فعالان سیاسی داخل کشور به این نتیجه رسیده‌اند که با حربه ترور و خشونت نمی‌توانند راه به جایی ببرند و آن بخش از گروههای سیاسی هم که همچنان خواستار ادامه مشی ترور بودند در داخل کشور امکانات لازم را نداشتند. اما قتل کاظم سامی یک پرسش را هم در اذهان تداعی کرد؛ آیا این شروع نوع دیگری از ترور در ایران بود؟

تا سال ۶۹ ترور یا مرگ مشکوکی در داخل کشور اتفاق نمی‌افتد اما در خارج از کشور شاپور بختیار، عزالدین قاسملو، شرفکندی و فریدون فرخ‌زاد به قتل می‌رسند.

از سال ۶۹ تا ۷۶ مرگ‌های مشکوکی اتفاق افتاده است که پس از دستگیری محفل خودسر اطلاعاتی در سال ۷۷ برخی صاحب‌نظران این مرگ‌های مِشکوک را هم به همان محفل نسبت داده‌اند. لیست خاصی از سوی منابع رسمی در این‌باره انتشار نیافته است اما ناصر زرافشان وکیل مقتولین قتل‌های زنجیره‌ای فهرستی از مرگ‌های مشکوک[۱] ارائه کرده است که در زیر نقل می‌کنیم:

۱. سیدخسرو بشارتی از متفکرین مذهبی را که در زمینه بعضی از اعتقادات شیعه، مانند زیارت و شفاعت، نظرات انتقادی داشته است، در پاییز ۶۹ برای ادای توضیح احضار می‌کنند و بعد جسد او در جاده کن در حالی که گلوله به مغز او شلیک شده بود کشف می‌شود.

۲. دکتر تفتی و همسر و دو فرزندش در سال ۷۲ در خانه‌شان واقع در

۱.هفته‌نامه *آبان*، شماره ۱۱۸، «آخرین اطلاعات درباره قتل‌های مشکوک دوران سعید امامی»، ناصر زرافشان.

فهرست

خیابان پاسداران به طرز فجیعی کشته شدند.

۳. سعیدی سیرجانی در ۲۳ اسفند ۷۲ از طرف وزارت اطلاعات دستگیر شد. در ششم آذرماه ۷۳ سعید امامی در زندان با تزریق شیاف پتاسیم او را به قتل می‌رساند. آن گاه ـ به نوشته یکی از فعالان کانون نویسندگان ـ چند نفر از ما را احضار کردند و گفتند: ما نمی‌خواستیم! ایشان خودشان مردند. حالا هم ختم نگیرید، مجلس یادبود نگذارید، صدای‌تان هم‌بلند نشود. گلشیری در این‌باره‌نوشته است: «و بعد همان‌طور که سرکوهی به ما گفته بود، آمدند سرقضیه سیرجانی که شما حق ندارید راجع به سیرجانی حرف بزنید. گفتیم ما می‌دانستیم که فوت کرده. گفتند از کجا می‌دانستید؟ گفتم خوب معلوم است وقتی می‌گویند در بیمارستان است یعنی فوت کرده، هزاران بار همین جور اعلام شده. گفت حق ندارید هیچ‌چیز راجع به سیرجانی بنویسید. گفتم بالاخره فوت کرده، یک اعلامیه‌ای، یک چیزی. گفت حق ندارید هیچ چیزی را امضاء کنید.»[۱]

۴. مهندس‌حسین برازنده در تاریخ ۷۳/۱۰/۱۴ از منزل به قصد شرکت در یک جلسه قرآن هفتگی خارج می‌شود و در ساعت ۱۱ شب پس از پایان جلسه محل را به قصد منزل خود ترک می‌کند و صبح روز بعد جنازه او در کنار اتومبیل‌اش در حوالی خیابان فلسطین پیدا می‌شود، در حالی که در دستش آثار دستبند و در پشت و پهلوی او آثار ضربه مشهود بوده است و پزشکی قانونی علت فوت را فشار بر ناحیه گردن و انسداد مجاری تنفسی اعلام کرده است.

۵. ملامحمد ربیعی (ماموستا ربیعی) امام جمعه اهل سنت کرمانشاه با تزریق و ایست قلبی به قتل رسیده و جسد او را در خیابان رها کرده‌اند.

۶. ماموستا فاروق فرساد اهل سقز از شاگردان احمد مفتی‌زاده در

---

۱. *پیام امروز*، شماره ۳۳.

سال ۷۴ در تبعیدگاه خود به روش تزریقی به قتل رسید.

۷. شیخ‌محمد ضیائی امام جمعه اهل سنت بندرعباس به روش تزریقی به قتل می‌رسد.

۸. دکتراحمد میرین صیاد اندیشمند و استاد دانشگاه پس از بازگشت از سفر دوبی در فرودگاه بندرعباس دستگیر و چند روز بعد جسد وی در فلکه میناب بندرعباس کشف می‌شود.

۹. کاظمی استاد دانشگاه و از متفکرین اهل تسنن در سال ۷۴ به قتل می‌رسد.

۱۰. احمد میرعلائی نویسنده و مترجم در ۷۴/۸/۲ در اصفهان به قتل می‌رسد. او ساعت ۷/۴۵ صبح از خانه بیرون می‌آید. ساعت ۸ صبح در کتابفروشی‌اش با کسی قرار داشته است که هرگز به این قرار نمی‌رسد. همان روز در ساعت ۲ بعدازظهر در دانشکده پزشکی اصفهان سخنرانی داشته که کسانی خبر می‌دهند این سخنرانی لغو شده است و هرگز معلوم نشد چه کسانی این اطلاع را داده‌اند. ساعت ۱۱ شب از طرف نیروی انتظامی به خانواده او خبر می‌دهند که جسد او کشف شده است. علت مرگ ایست قلبی در نتیجه تزریق الکل بود. الکل را از ناحیه دست به او تزریق کرده بودند و در کنار جسد او نیز دو بطر مشروب گذارده بودند.

۱۱. فخرالسادات برقعی در اسفند ۷۴ در قم در خانه مسکونی‌اش با طناب و با سیم به قتل می‌رسد. قاتل یا قاتلین پس از قتل، شیرهای گاز شهری خانه را باز کرده بودند تا آتش‌سوزی ایجاد شود و با امحاء جرم و به آتش کشیدن جسد و خانه، رد جنایت را پاک کنند.

۱۲. مولوی عبدالملک ملازاده و مولوی جمشید زهی از روحانیون اهل تسنن بلوچستان در سال ۷۴ و در جریان انتخابات مجلس پنجم در کراچی پاکستان ترور می‌شوند قبل از رفتن به پاکستان مولوی عبدالملک در ایران زندانی بوده است.

۱۳. در سال ۷۴ در اصفهان دو کشیش مسیحی به اسامی کشیش دیباج و کشیش میکائیلیان ربوده شده و بعد اجساد قطعه قطعه شده آنها در یک فریزر کشف شد.

۱۴. در سال ۷۴ دکتر عبدالعزیز بجد استاد دانشگاه زاهدان پس از یک سخنرانی انتقادی درباره سریال امام علی ربوده شد و سپس جسد او در بیابان‌های زاهدان و اتومبیل او در کنار اداره اطلاعات استان پیدا شد.

۱۵. در تاریخ ۷۵/۵/۱۷ راننده اتوبوس حامل ۲۱ نفر از نویسندگان که عازم ارمنستان بود کوشید اتوبوس را به طرف دره پرتاب و خود، صحنه را ترک کند که هوشیاری بعضی از سرنشینان و بی‌دقتی راننده مانع اجرای نقشه شد. راننده آن اتوبوس در حال حاضر جزو متهمین پرونده قتل‌ها و زندانی است.

۱۶. در شهریورماه ۷۵ جواد صفار در مشهد، پس از خروج از منزل به قصد محل کار، مفقود می‌شود. جواد صفار قبلاً سابقه فعالیت سیاسی داشته. مدتی را نیز به زندان سپری کرده و بعداً آزاد شده بود.

۱۷. جلال مبین‌زاده در مهرماه ۷۵ به وسیله سرنشینان اتومبیلی از محل کار خود ربوده می‌شود و تاکنون از او خبری در دست نیست.

۱۸. زهرا افتخاری در آذرماه ۷۵ پس از خروج از محل کار خود، به شهادت کسبه محل، به وسیله سرنشینان اتومبیلی با زور و ارعاب ربوده می‌شود و از آن پس تاکنون از او خبری بدست نیامده است.

۱۹. مرتضی علیان‌نجف‌آبادی صبح روز جمعه ۷۵/۱۰/۲۸ حوالی ساعت ۹ صبح هنگامی که از خانه با اتومبیل خود به قصد محل کارش (باغی که در آن به پرورش گل مشغول بود) به راه می‌افتد مفقود می‌شرد. بستگان او محل نگهداری اتومبیل‌اش را هم بعداً پیدا می‌کنند. ولی از دوندگی‌های خود نتیجه‌ای نمی‌گیرند.

۲۰. امیر غفوری در روز دوم بهمن‌ماه ۷۵ هنگامی که از محل کارش

در یکی از شرکت‌های کامپیوتری مشهد به قصد سرکشی به یکی از کارخانه‌های تحت پوشش خود خارج می‌شود، در فاصله بین آسانسور و در خروجی شرکت‌ناپدید می‌شود و تاکنون‌از او خبری‌بدست‌نیامده‌است.

۲۱. سیدمحمود میلانی (شوهر خواهر امیر غفوری) در روز ۲۳ فروردین ۷۶ در مشهد هنگام عزیمت از محل کار خود به منزل به وسیله سرنشینان اتومبیلی ربوده می‌شود. نگهبان ساختمان می‌گوید ماشینی با سه سرنشین جلوی پای او توقف کرد و بلافاصله دو نفر پیاده شده و با ضرب و شتم او را سوار و سریعاً حرکت کردند.

۲۲. مجید رنجبر تنها قربانی این آدم‌ربائی‌ها در مشهد است که با مقاومت خود و کمک اهالی خیابان سعدی مشهد از دست آدم‌ربایان گریخته و مشخصات این قاتلان و حتی مشخصات اتومبیل آنها را هم دارد هفت نفر اخیر سابقه فعالیت سیاسی و زندان نیز داشته‌اند و پس از تحمل محکومیت قانونی و آزادی‌مجدداً ربوده شده‌اند و از سرنوشت آن‌ها اطلاعی در دست نیست.

۲۳. فرج سرکوهی در سیزدهم آبان ماه ۷۵ ربوده شد. قرار بود جسد او را در آلمان رها کنند اما پیش از قتل با نامه‌ای که به آلمان فرستاد ماجرا بر ملا شد و جان بدر برد.

۲۴. دکتراحمد تفضلی در روز ۲۴ دی ماه ۷۵ هنگامی که با اتومبیل خود از دانشگاه به خانه‌اش می‌رفت. حدود ساعت ۲ بعدازظهر نزدیک خانه‌اش در شمیران ناپدید شد و حدود ساعت ۹ شب مأمورین گشت پاسگاه انتظامی باغ فیض جسد او را در کنار اتومبیل‌اش پیدا کردند، در حالی که یک پای او از چند جا شکسته بود اما علت مرگ اصابت ضربه دیلم به سرش بود.

۲۵. منوچهر صانعی و همسرش (فیروز کلانتری) نیز در همین روزها(۷۵/۱۱/۲۸)، مفقود شدند و سپس جنازه آن‌ها کشف شد.

صانعی در یک مؤسسه تحقیقات تاریخی کار می‌کرد و پیش از مرگ، وزارت اطلاعات در چند نوبت او را احضار و از او تحقیق کرده بود.

۲۶. مرگ مشکوک دکتر غفار حسینی استاد دانشگاه و از فعالین کانون نویسندگان در بیستم آبان ۷۵. گویا غفار حسینی در ماجرای اتوبوس در جلسه‌ای هشدار داده بود که «همه تان را می‌اندازند دره»[1]. فرج سرکوهی در نامه‌ای به پیام امروز[2] نوشته است؛ «زمانی که در زندان بودم غفار حسینی را کشتند تا شعر نگوید و در جلسات کانون حضور نیابد. خبر را آقای هاشمی [در یک جلسه بازجویی] به من داد و گفت غفار را هم حذف کردیم [...] شبی را به یاد آوردم که غفار در جلسه مشورتی گزارش داد که او را در یکی از هتل‌های تهران، تحت فشار قرار داده‌اند و تهدید به مرگ کرده‌اند.»

۲۷. ابراهیم زال‌زاده مدیر مؤسسه نشر ابتکار در ۷۵/۱۲/۵ ناپدید شد و در اوایل فروردین ۷۶ جسد او را در بیابان‌های یافت‌آباد پیدا کردند.

۲۸. عباس نوایی در یکی از روزهای ماه رمضان سال ۷۶ ناپدید شد. او در اواسط سال ۶۶ از زندان آزاد شده بود و دیگر فعالیتی نداشت، اما تحت نظر بود و می‌بایست هر ماه خود را معرفی می‌کرد.

۲۹. در سحرگاه ۳۱ شهریور ۷۷ حمید حاجی‌زاده شاعر و نویسنده آزاده کرمان را به همراه کودک ۹ ساله‌اش کارون، که در آغوش پدر خفته بود، در حریم امن آنان یعنی در خانه‌شان قطعه قطعه کردند و به این ترتیب پدر و پسری را که فردای آن روز باید یکی برای تدریس و یکی برای تحصیل به مدرسه برود، به زیر خروارها خاک سیاه فرستادند.

۳۰. پیروز دوانی از فعالین سیاسی و فرهنگی در تاریخ ۷۷/۶/۳

---

۱. ماهنامه *پیام امروز*، شماره ۳۳.

۲. هفته نامه *پیام امروز*، شماره ۳۴.

هنگامی که از منزل خود به قصد رفتن به خانه خواهرش خارج شده مفقود گردید و تاکنون اثری از او به دست نیامده است. دوانی نامه فرج سرکوهی (در فاصله دو زندان) را در داخل کشور تکثیر و پخش کرده بود.

۳۱. دکترمجید شریف در روز ۲۸ آبان با لباس گرمکن برای ورزش از خانه خارج شد و دیگر هرگز برنگشت. خانواده‌اش روز چهارشنبه چهار آذر ۷۷ جسد او را در پزشکی قانونی شناسایی کردند.

سال ۷۷ سال بازگشت خشونت است. انفجار در دادگاه انقلاب (۷۷/۳/۱۳)، ترور اسدالله لاجوردی رئیس سابق زندان‌های کشور توسط منافقین (۷۷/۶/۱)، سوءقصد به محسن رفیق‌دوست ریاست وقت بنیاد مستضعفان (۷۷/۶/۲)، قتل پروانه و داریوش فروهر وزیر کار دولت موقت (۷۷/۹/۲۱)، محمد مختاری شاعر، محقق، مترجم و از اعضای فعال کانون نویسندگان (۷۷/۹/۱۲) و محمدجعفر پوینده جامعه‌شناس و مترجم (۷۷/۹/۱۸) توسط محفل اطلاعاتی که به قتل‌های زنجیره‌ای شهرت یافت، ترور نافرجام علی رازینی رئیس وقت دادگستری تهران توسط گروه موسوم به مهدویت (۷۷/۱۰/۱۶) وزارت اطلاعات اعضای این گروه را به همراه حجت‌الاسلام میلانی که احکام شرعی را صادر می‌کرد، دستگیر کرد. نمودهایی از ترور و خشونت است که در این سال اتفاق افتاده است.

سال هفتاد و هشت با ترور سپهبد صیادشیرازی جانشین ستاد کل نیروهای مسلح توسط منافقین (۷۸/۱/۲۲) آغاز شد. کمی بعد بمبی در اطراف حرم مطهر امام رضا (ع) منفجر و دو نفر را به شهادت رساند. انفجار این بمب به بازمانده‌های باند سعید امامی نسبت داده شد. همچنین در طول این سال چند بار با خمپاره به اطراف وزارت اطلاعات، نهاد ریاست جمهوری و مجمع تشخیص مصلحت نظام و قرارگاه ثارالله در تهران حملاتی صورت گرفت.

مهم‌ترین و آخرین ترور در سال ۷۸ اما ترور سعید حجاریان مشاور سیاسی رییس جمهور، نایب رئیس شورای اسلامی شهر تهران و مدیر مسؤول روزنامه صبح امروز است. پس از این ترور موجی از محکومیت خشونت، کشور را فراگرفت. رهبر انقلاب، طی سخنانی این ترور را محکوم و اعلام کرد «مهم‌ترین مطالبه من از دستگاه‌های ذی‌ربط جلوگیری از ناامنی است»[1] محمد خاتمی نیز در نامه‌ای به وزیر اطلاعات نوشت: «ملت بزرگوار ایران که صاحب انقلاب و کشور و ارباب دولتند، فتنه‌ها و توطئه‌های ریشه‌دار در بیرون را آزموده‌اند و در خنثی کردن آن شایستگی خود را نشان داده‌اند ولی در این موقعیت حساس که جامعه با امید و نشاط بیشتر و با پشتوانه اراده و حضور شورانگیز مردم در صحنه به سوی آینده‌ای درخشان‌تر در حرکت است نباید ذره‌ای از فتنه خطرناکی که ریشه در درون دارد (و خیلی ساده در اختیار فتنه‌گران بیرونی قرار می‌گیرد) غافل ماند، فتنه‌ای که اگر خدای ناخواسته پا بگیرد همچون موریانه به جان قوام کشور، انسجام ملت و استواری دولت خواهد افتاد و راه را بر آزادی، آبادانی و حاکمیت قانون خواهد بست و چه بسا این فتنه چهره زشت خود را در جامه زیبای دینداری و ارزش مداری بپوشاند و همین امر، خطر را مضاعف می‌کند...»[2]

خیلی‌ها حجاریان را مغز متفکر اصلاحات دانستند و ترور او را به مخالفان اصلاحات نسبت دادند. وزارت اطلاعات طی اطلاعیه‌ای ضارب حجاریان را فردی به نام سعید عسگر معرفی کرد که با همراهی چند تن دیگر این اقدام تروریستی را به انجام رسانده‌اند.

---

۱. روزنامه *بامداد*، شماره ۱۶۴، ۷۹/۱/۷.

۲. روزنامه بیان، شماره ۸۶، ۷۹/۱/۸.

گزارش یک ترور

«در اوایل آذرماه ۷۸، یکی از دوستان قدیمی که از قضا از کارکنان ارشد دستگاه امنیتی کشور است، در دفتر محل کار به ملاقاتم آمد. هدف اصلی از آن "ملاقات دوستانه"، ارزیابی و پی بردن به برنامه‌های شخصی من در ادامه پیگیری پروندهٔ قتل‌های زنجیره‌ای در حوزه کتاب و مطبوعات بود.

آن دوست قدیمی، در عین حال به وضوح این تحلیل را به من القا کرد که دامن زدن به موضوع قتل‌های سیاسی در افکار عمومی و پیگیری بیشتر آن، به صلاح نظام و کشور نیست و پرونده باید با حداقل «عوارض» و محکومیت «متهمان دستگیر شده»، مختومه شود و پس از آن، ساختار دستگاه اطلاعاتی کشور بدون ایجاد حساسیت در جامعه، مورد بازبینی و اصلاح قرار گیرد. اما آن ملاقات، پیام دیگری نیز برای من داشت: «برای خودت دشمن درست نکن». این آخرین جمله دوست قدیمی‌ام در آن ملاقات بود.

پس از آن، مجالست و ملاقات با آن دوست، به مناسبت‌هایی تکرار شد که تقریباً در هر بار، پیام خاصی از وی دریافت می‌کردم. در اواخر آذرماه ۷۸، درست چند روز پس از ایراد سخنان آقای خاتمی در جمع دانشجویان به مناسبت روز دانشجو و تأکید رئیس جمهور بر این نکته که وقایعی همچون قتل‌های زنجیره‌ای دیگر

تکرار نخواهد شد، در نشستی از وی چنین شنیدم: «وقتی آقای خاتمی آن صحبت را در دانشگاه کرد، یکی از همکاران خندید و گفت: سید! از کجا مطمئنی که آن وقایع تکرار نخواهد شد؟!» پیام آن صحبت، این بود: «ریشه فتنه هنوز خشک نشده است».

ملاقات بعدی در اواسط دی‌ماه صورت گرفت اما این بار، پیام او بسیار صریح و روشن بود. دوست قدیمی در آن ملاقات تأکید کرد: «دارند روی سعید کار می‌کنند، به بچه‌ها بگو مراقب باشند». به فاصله کوتاهی، در حاشیه یک جلسه، آن پیام را به سعید حجاریان رساندم و گفتم که به نظر می‌رسد باید با مسایل امنیتی، قدری جدی‌تر برخورد کند اما او در حالی که لبخندی بر چهره داشت، پاسخ داد: «کسی با من کاری ندارد»!

دیروز که خبر ترور سعید را دریافت کردم، بلافاصله به یاد پیام آن دوست قدیمی افتادم که همچون پتکی بر سرم فرود می‌آمد: «دارند روی سعید کار می‌کنند...».

در آن زمان، برقراری ارتباط مستقیم با دوست قدیمی برایم ممکن نبود. به همین دلیل، نگاهم به تلفن همراه بود تا شاید به صدا درآید و بار دیگر آن «پیام‌آور» را به من وصل کند. چند ساعت بعد، خبر آوردند که فلانی آمده و می‌خواهد مرا ببیند. خودش بود. همان دوست قدیمی. همان پیام‌آور. پیام‌آوری که می‌تواند نشانی از محفل پیام‌سازان با خود داشته باشد. او آمد و قول داد که بار دیگر با «نشانی» بیاید. اگر بیاید!»

نشریه عصر *ما*، شماره ۱۵۵، ۷۸/۱۲/۲۵

ساعت ۸/۳۵ صبح یکشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۷۸.

دقایقی است که دو نفر سوار بر موتورسیکلت جگری یا بادمجانی رنگ ۱۰۰۰ سی سی در خیابان بهشت منتظرند، بی آن که نیروهای انتظامی نسبت به حضور چنین موتورسوارانی واکنش نشان بدهند. موتور سیکلت هزار سی سی حالا سال‌هاست که نمی‌تواند بدون داشتن مجوز رسمی در خیابان‌های تهران تردد کند. لحظاتی پیش از توقف خودروی حجاریان دو موتور سوار جلوی در ورودی ساختمان شورای شهر تهران توقف

می‌کنند. سعید حجاریان درحال نزدیک شدن به آستانه در ورودی شورای شهر تهران بود که یکی از دو موتورسوار به او نزدیک شده و باسم او را صدا زده و کلماتی را به او می‌گوید و در همین حین ضارب با کلت کمری کالیبر ۷/۶۵ که ساخت کشورهای شرقی است به سوی پیشانی حجاریان شلیک می‌کند. حجاریان روی پنجه‌های پای خودش بلند شده و گلوله به گونه او اصابت می‌کند. ضارب به سمت موتور سیکلت رفته و به همراه راننده موتور صحنه را ترک می‌کند.

لحظاتی بعد محمود علیزاده‌طباطبائی و احمد حکیمی‌پور اعضای دیگر شورای اسلامی شهر تهران که در حال ورود به ساختمان شورا بودند سر می‌رسند و حجاریان را به بیمارستان سینا منتقل می‌کنند پزشکان پس از امدادهای اولیه اعلام می‌کنند که حجاریان در بی‌هوشی عمیق است تا به هوش آمدن او نمی‌توانند برای خروج گلوله عملی روی حجاریان انجام بدهند. ساعاتی بعد وجیهه مرصومی همسر سعید حجاریان که بلافاصله پس از حادثه ترور همسرش بر بالینش حضور یافته بود در جمع خبرنگاران داخلی و خارجی که در محوطه بیمارستان تجمع کرده بودند اعلام می‌کند که علایم بالینی نشان می‌دهد حال حجاریان رو به بهبود است و پزشکان بتدریج داروهای ویژه احیا راکم کرده و علایمی از فعالیت مغزی در مصدوم به وجود آمده است که به اعتقاد پزشکان علایم امیدوارکننده‌ای محسوب می‌شود.

همزمان با فعالیت تیم پزشکی برای نجات حجاریان گروههای سیاسی مختلف با صدور بیانیه‌هائی ترور حجاریان را محکوم می‌کنند. اکثر این بیانیه‌ها دست‌های ناپاک و جنایتکاری را عامل ترور حجاریان می‌دانند که با هدف ایجاد ناامنی، بی‌ثباتی، تشویش و اضطراب به خشونت پناه برده‌اند. در این میان علیرضا محجوب دبیر کل خانه کارگر

اعلام می‌کند که «دستهای تفرقه‌افکن و مرتبط با قتل‌های زنجیره‌ای در این ارتباط فعال شده‌اند.»

شورای اسلامی شهر تهران نیز کمیته‌ای متشکل از آقایان رحمت‌الله خسروی، احمد حکیمی‌پور، محمدابراهیم اصغرزاده به عنوان هیأت رئیسه، محمود علیزاده‌طباطبایی و دکتر صدیقه وسمقی را برای پیگیری پرونده امنیتی سوء قصد به جان حجاریان تشکیل می‌دهد.

در این میان جبهه مشارکت ایران اسلامی طی اطلاعیه‌ای بر عهدی که با مردم در انتخابات اخیر [۲۹ بهمن] بسته تأکید کرد و خاطر نشان ساخت؛ وقایعی هم‌چون ترور حجاریان، کمترین هزینه‌ای است که برای اصلاحات باید بپردازیم. این اطلاعیه با تأکید بر محوری و مؤثر بودن شخصیت سعید حجاریان در فرآیند نوین سیاسی کشور انگشت بر نقطه‌ای گذاشت که خود حجاریان پیشتر در مقاله‌ای تحت عنوان تلاقی جمهوریت و مشروطیت بر آن صحه گذارده است و آن خواست و اراده مردم برای اصلاحات است. در اطلاعیه جبهه مشارکت آمده؛ «اگرچه آقای حجاریان از شخصیت‌هایی است که برای جامعه و علاقه‌مندان به اصلاحات کلیدی و محوری محسوب می‌شوند ولی فرآیند موجود در کشور بیش از آن که خواست عده‌ای از نخبگان سیاسی باشد، خواست و اراده عمومی تمامی ملت است و انتخابات ۲۹ بهمن، نمادی از این خواست است.»

با اطلاعاتی که شاهدان عینی در اختیار نیروهای انتظامی و امنیتی قرار می‌دهند چهره ضارب بازسازی شده و وزیر اطلاعات طی گفتگویی اعلام می‌کند که سعید حجاریان از اوایل سال ۷۸ در فهرست ترور منافقین بوده و از سوی برخی نیروهای افراطی و تندرو داخلی نیز مورد تهدید قرار گرفته بود. وزیر اطلاعات همچنین از نزدیک‌تر شدن به عوامل

اصلی و مظنونان سوء قصد و دستگیری دو تن از عواملی مدت‌ها پیش حجاریان را تهدید کرده بودند خبر می‌دهد.

در روز اول فروردین اعلام شد که سعید عسگر، ضارب حجاریان به همراه پنج تن از همدستانش دستگیر شده و به وزارت اطلاعات تحویل شده‌اند اما روزنامه‌ها که در روزهای تعطیل هم انتشار می‌یافتند خبر از تأخیر در تحویل هسته ترور به وزارت اطلاعات می‌دادند. تا این که حجت‌الاسلام یونسی طی مصاحبه‌ای رسمی اعلام کرد که حدود ده نفر در این ارتباط دستگیر شده‌اند. گویا «تیم ترور سعید عسگر پیش از این دو بار قاسم شفیعی را ترور کرده بودند که ناموفق مانده بود...

اقدام روی پرونده آقای شفیعی زیر ساخت مناسبی برای پرونده آقای حجاریان شد...بر اساس تأکیدات مدیر کل اطلاعات شهر ری مبنی بر احتمال یکی بودن عاملان ترور شفیعی در شهر ری و حجاریان در تهران وزارت اطلاعات اقدام به گسیل بخش ویژه به شهر ری کرد که پس از چند روز این احتمال به صحت نزدیک شد و در اواخر اسفند ماه یکی بودن عاملان دو ترور مسلم شد... بر اساس تلاش و همکاری همه جانبه نیروی انتظامی، قوه قضائیه، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و شورای امنیت ملی ۴ یا ۵ نفر از متهمان از سوی وزارت اطلاعات و تعدادی از سوی نیروی انتظامی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بازداشت شدند که این متهمان به موقع در اختیار وزارت اطلاعات قرار گرفتند...متهمان اصلی پنج نفرند که شامل یک ضارب، یک موتورسوار، شخصی که نامه را به آقای حجاریان داده و دو نفر دیگر که مسؤولیت تأمین محل را بر عهده داشته‌اند می‌باشند... از این تعداد یک نفر دانشجو، یک نفر کارمند دانشگاه تهران و یک نفر از کارکنان رده نگهبانی سپاه بوده که به لحاظ خرید و فروش و تعمیرات موتورسیکلت با گروه مرتبط و اغفال می‌شود و

بقیه اعضای بیکار بودند...درحال حاضر نمی‌توانم در این زمینه [انگیزه ترور] جواب کامل بدهم اما بر اساس بررسی‌های ابتدایی اهداف این افراد بر احساسات شخصی و تشخیص فردی آنان استوار است و از نظر ما وابستگی جناحی برای آنان متصور نیست. از نظر ما این افراد، گروهی خودسر هستند که با انگیزه‌های ماجراجویانه و احساساتی اقدام به این کار کرده‌اند.»[1]

اما در روزی که مصاحبه وزیر اطلاعات انتشار یافت اکبر گنجی در یادداشتی با عنوان «گفت و گو با یک سردار نظامی» از قول آن سردار، تروریسم را ناشی از چند متغیر: «۱. فرهنگ خشونت ۲. وجود نیروهای مدافع و مبلغ خشونت در مدیریت برخی از نهادهای نظامی، انتظامی، امنیتی. ۳. عدم توجه به وضع و موقعیت یادگارهای دوران جنگ ۴. عدم واکنش سریع نیروهای اصلاح طلب در مقابل برخی از موارد که ارزش‌ها به چالش گرفته می‌شود مثل ماجرای داستان موج»[2] دانست.

---

۱. کیهان، شماره ۱۶۷۶۰، ۷۹/۱/۷

۲. فتح، شماره ۸۳، ۷۹/۱/۷،

* منبع اصلی این گزارش، تلکس مطبوعاتی ایرنا در فاصله ۷۸/۱۲/۲۰ تا ۷۹/۱/۶ است.

مدل حقیقت یاب یاکوبسن*

ترسم از ترکان تیرانداز نیست
طـعنه تـیر آورانـم مـی‌کشد

عناصر اصلی مدل حقیقت‌یاب به این قرارند:

الف. سعید عسگر[یا ضارب]؛ فرستنده پیام
ب. گلوله‌ای که به سوی مغز سعید حجاریان شلیک شد؛ رمز
ج. ترور حجاریان (ترور و خشونت)؛ پیام
د. ادبیات خشونت، و مخالفت با اصلاحات؛ زمینه
ه. اطلاعات و رسانه‌ها؛ تماس
و. مردم ایران؛ گیرنده

---

*. این مدل براساس نظریه ارتباطی رومن یاکوبسن شکل گرفته است. نمودار نظریه ارتباطی یاکوبسن چنین است:

فرستنده	زمینه پیام تماس رمز	گیرنده

فرستنده پیامی را به گیرنده ارسال می‌کند. پیام از یک رمز استفاده می‌کند که معمولاً زبان آشنای فرستنده و گیرنده است و زمینه‌ای دارد که از طریق تماس منتقل می‌شود.

در این مدل، معنا همان جدی گرفتن یک فرض از میان مفروضات زیر در ماجرای ترور سعید حجاریان است:

۱. انگیزه شخصی ـ خصومت شخصی
۲. انگیزه شخصی ـ احساس تکلیف
۳. انگیزه شخصی ـ ماجراجویی (علل روانی دیگر)
۴. انگیزه سیاسی ـ وابستگی به بیگانه یا اپوزیسیون
۵. انگیزه سیاسی ـ خودزنی
۶. انگیزه سیاسی ـ مخالفت با اصلاحات

برای شکل دادن به‌مدل حقیقت‌یاب یاکوبسن در ماجرای ترور سعید حجاریان به‌ترتیب عناصر این مدل حقیقت‌یاب را مورد بررسی قرار می‌دهم:

الف. سعید عسگر[یا ضارب]؛ فرستنده پیام

براساس عکس و اطلاعات دیگری که از او انتشار یافته دارای این مشخصات است؛ «متولد ۱۳۵۹، مقیم شهر ری و دانشجوی ترم دوم مهندسی شیمی دانشگاه آزاد واحد جنوب تهران، از نظر ظاهری چهره‌ای مذهبی داشته و می‌کوشیده است تا به شکل رزمندگان دوران جنگ تحمیلی لباس بپوشد (توجه داشته باشید که او در پایان جنگ کمتر از ده سال داشته است)، [...] معمولاً با حضوری فعال در مراسم مذهبی هفتگی دعا در حرم حضرت عبدالعظیم حاضر می‌شده است. به عنوان فردی با دیدگاه‌های افراطی شناخته می‌شده است به گونه‌ای که به دلیل همین دیدگاه‌ها و مواضع افراطی از مسجد علی ابن‌ابی‌طالب شهر ری طرد می‌گردد. او و جمعی از دوستانش [...] با استفاده از امکانات یکی از مراکز (مشهور به حضرت زینب) شب‌های پنج‌شنبه جلساتی برای بحث و گفت و گوی سیاسی تشکیل داده و معمولاً در خانه یکی از اعضای گروه

به طور هفتگی به طرح دیدگاه‌های خویش و توجیه مواضع سیاسی می‌پرداخته‌اند. در هر جلسه افراد ناشناسی (از نظر اعضای ثابت جلسه) در بحث مشارکت داشته و نقش خط دهی را ایفا می‌کرده‌اند. سعید عسگر به خانه‌ی فردی به نام "محمود.ع" در شهر ری رفت و آمد می‌کرده و از ایشان متأثر بوده است. عسگر در حملات یازده اسفند ۷۶ به دانشگاه تهران و پارک لاله و نیز وقایع کوی دانشگاه حضور فعال داشته است. گفته می‌شود در وقایع ۲۲ تیرماه و حمله لباس شخصی‌ها به کوی دانشگاه نیز حضور داشته است.

[همچنین] گفته می‌شود که گروه عسگر قبلاً نیز اقدامات تروریستی داشته‌اند.»[1]

در فاصله سالهای ۷۰ تا ۷۸ چند مورد قتل مشکوک در شهرری اتفاق افتاده که پس از اعلام وزیر اطلاعات مبنی بر یکی بودن تیم ترور سعید حجاریان و ابوالقاسم میرشفیعی برخی از روزنامه‌ها[2] به انعکاس آن‌ها اقدام کردند؛

۱. خرداد ماه سال ۱۳۷۰ سه جوان به نام‌های غلامرضا عبدالهی، هادی لطافت و حسین اخلاقی، جلوی مغازه هادی لطافت توسط سرنشینان پیکان سفید رنگی به گلوله بسته می‌شوند. در این حادثه غلامرضا عبدالهی کشته می‌شود و هادی لطافت و حسین اخلاقی علی‌رغم جراحات شدید از مرگ نجات می‌یابند. غلامرضا عبدالهی به تازگی یک مغازه تعویض روغن را اجاره کرده بود. بعد از این اتفاق دو نفر نجات یافته به گفته خودشان هیچ‌گاه مورد تهدید قرار نمی‌گیرند. پرونده قتل غلامرضا عبدالهی پس از گذشت نه سال به نتیجه‌ای نرسیده است.

---

۱. روزنامه *صبح امروز*، شماره ۳۷۰، ۷۹/۱/۴؛ «اطلاعات جدید از ضارب سعید حجاریان».

۲. اطلاعات مربوط به قتل‌ها در روزنامه‌های *انتخاب* شماره‌های ۲۸۲ و ۲۸۴، *آفتاب امروز* شماره ۱۷۶ و *صبح امروز* شماره ۳۷۸ منتشر شده است.

۲. بیستم اسفند ۱۳۷۵. مجتبی مهراسیبی مورد حمله سه سرنشین اتومبیل پژو ۴۰۵ قرار می‌گیرد. مغازه مجتبی مهراسیبی هم تعویض روغنی بود. گویا غلامرضا عبدالهی قبلاً شاگرد همین شخص بوده. هنگام اقدام به قتل مجتبی مهراسیبی، دو نفر با او بوده‌اند اما ضاربان پس از ورود به مغازه با استفاده از اسپری امکان هرگونه عکس‌العملی را از دو نفر یاد شده گرفته و با اسلحه به سوی مجتبی شلیک می‌کنند. مجتبی بر اثر اصابت سه گلوله از پا در می‌آید. به گفته خانواده مجتبی دو شب بعد ساعت چهار بامداد حجله‌های جلوی تعویض روغنی او به رگبار بسته شده و نامه‌های تهدیدآمیزی به دست‌شان رسیده است. ضاربان مجتبی مهراسیبی ظرف سال‌های بعد هم شناسایی نمی‌شوند.

۳. ابراهیم (رضا) قمری. او به قصد رفتن به مغازه عطاری‌اش در شهرک قدس ورامین از خانه بیرون رفته اما چهار روز بعد جسدش که هدف چهار گلوله قرار گرفته در بیابان‌های قمی‌آباد ورامین پیدا شده.

قمری قبلاً کارمند دارایی بود و تحقیقات نشانگر ادعاهای مذهبی افراطی او قبل قتل است همچنین وی به وسیله اسلحه‌ای به قتل رسیده که مدتی قبل مجتبی مهراسیبی نیز با آن به قتل رسیده بود.

۴. مریم متقی قربانی بعدی قتل‌های مشکوک شهری است. او نیمه‌های شب ۲۴ فروردین سال ۷۷، جلوی در خانه‌ی پدرش مورد حمله مسلحانه قرار گفته و به قتل می‌رسد. «این زن که در پی اختلاف با همسر بسیجی‌اش، شب حادثه به خانه پدری‌اش پناه برده بود در برابر چشمان پدرش به قتل رسید. تحقیقات کارآگاهان با توجه به اظهارات خانواده این زن که عاملان جنایت سه مأمور با لباس فرم بوده‌اند و یکی از ضاربان پوست صورتش سوخته بود، ادامه یافت اما تاکنون

مأموران موفق به دستگیری عاملان قتل مریم متقی نشده‌اند.»[1]

مادر مریم در این باره گرفته است؛... زنگ در خانه به صدا درآمد. پدر مریم در را بازکرد دو جوان با لباس فرم درکنار یک موتورسیکلت ایستاده بودند. یکی از آنها پاکتی در دست داشت و به نعمت‌الله (پدر مریم) گفت: نامه‌ای برای مریم آوردیم و از او خواست تا مریم را صدا کند[...] وقتی مریم از خانه خارج شد یکی از آن سه نفر با اسلحه کمری که به همراه داشت به سوی او شلیک کرد گلوله به صورت مریم اصابت کرد و ضاربان با عجله از محل فرار کردند.»[2]

۵. اسفند ۷۸ حمله به محمود کاوه. محمود کاوه در شهر ری مغازه تعمیر ویدئو دارد. او چند بار دیگر هم مورد حمله قرار گرفته بود اما در یکی از روزهای اسفند ماه ۷۸ برای سومین بار مورد حمله قرار می‌گیرد. پس از مدت‌ها تهدید دو نفر وارد مغازه او می‌شوند؛ او در این باره گفته است؛ «یکی از آن‌ها علی پورچالوئی بود آن‌ها وقتی مطمئن شدند که نام من محمود است اسلحه‌ای را از لباس خود بیرون آوردند و روی شقیقه‌ام قرار دادند برای یک لحظه من تکانی خوردم بر اثر این تکان در حال افتادن قرار گرفتم که تیر آنها به سمت راست سینه‌ام اصابت کرد. آنها پس از تیراندازی بلافاصله اقدام به فرار کردند و همسایه‌ها نیز مرا به بیمارستان رساندند.»[3]

حمله به محمد کاوه حلقه‌ای‌ست که تیم ترور حجاریان را به قتل‌های مشکوک شهر ری ربط می‌دهد چرا که یکی از ضاربان کاوه، محمد پورچارلوئی از اعضای تیم ترور حجاریان است. کاوه در این باره می‌گوید: «چند روز پیش اخطاریه‌ای از سوی دادگاه انقلاب به دستم رسید. آنها

---

۱. روزنامه *انتخاب*، شماره ۲۸۲.

۲. روزنامه *آفتاب امروز*، شماره ۱۷۶.

۳. روزنامه *آفتاب امروز*، شماره ۱۷۶.

اعلام کردند چند متهم را ببینید و بعد بگویید آیا ضارب شما در میان آن‌ها وجود دارد یا خیر؟

سپس چندین متهم را مقابل رویم قرار دادند. تا نفر پنجم همه غریبه بودند وی نفر ششم پورچارلوئی را شناختم و گفتم این به سمت من شلیک کرد. بعد قاضی دادگاه ازقندی خطاب به پورچارلوئی گفت: آیا این مرد راست می‌گوید؟

پورچارلوئی جواب داد: بله من آن روز به وی حمله کردم. پورچارلوئی سپس ادامه داد و گفت: من این کار را به دستور فردی به نام مهدی روغنی انجام داده‌ام.»[1]

۶. اقدام به ترور ابوالقاسم میرشفیعی. به نوشته برخی روزنامه‌ها او یکی از مدیران کل کمیته امداد و تاجر سنگ است. او گویا سه بار مورد سوءقصد واقع شده که آخرین بار آن بیستم بهمن ماه ۷۸ بوده است؛ «... هنگامی که پسرم را به مدرسه می‌بردم هدف ترور واقع شدم و از ناحیه گردن و قفسه سینه مجروح گردیدم. تروریست‌ها از استراتژی نامه استفاده می‌کردند. آنها به بهانه ارائه نامه، به افرادی که سوژه هستند نزدیک شده و بعد با اسلحه شلیک می‌کردند.

شب قبل از ترور، فردی با موتور سیکلت به منزل من مراجعه نمود و همسرم گفت که نامه‌ای برای من دارد و آن را فقط به من تحویل می‌دهد. وقتی پسرم با کمی تأخیر به در منزل رفت فرد مزبور رفته بود[...] بیشتر از یک گلوله به من اصابت نکرد. برخی از روزنامه‌ها نوشتند که ۹ گلوله شلیک شده است، اما فکر می‌کنم هفت گلوله حقیقت داشته باشد. آثار ۵ گلوله روی وسیله نقلیه‌ام موجود است، یک گلوله را هم از سینه‌ام در آوردند که در پرونده پزشکی هست.»[2]

---

۱. پیشین.

۲. هفته‌نامه *شما*، شماره ۱۵۷.

این ترور همان تروری است که وزیر اطلاعات آن را زیر ساخت ردیابی عوامل ترور حجاریان اعلام کرده است.

علاوه بر این قتل یک زن و شوهر جوان به نام حسین ترکی و سعیده اسرافیل‌پور در منزل مسکونی‌شان در نازی‌آباد تهران نیز به عاملان ترور حجاریان نسبت داده شده است.

ترورهای شهر ری در فاصله سال‌های ۷۰ تا ۷۸ رخ داده‌اند، تقریباً پرونده هیچ‌یک از این ترورها به سرانجام روشنی نرسیده با آنکه در مواردی علاوه بر مشخصات ضاربان، مشخصات اتومبیل یا وسایل نقلیه ضاربان نیز توسط شاهدان ارایه شده بود.

آیا ضاربان هیچ ردی از خود به جای نمی‌گذاشتند؟

بنا به گفته خانواده‌های مقتولان علاوه بر رد، در پاره‌ای موارد ضاربان مجدداً در حوالی منزل یا در مراسم ترحیم مقتولان حضور می‌یافتند؛ «محسن مهراسیبی فرزند مجتبی در این باره گفته است: «دو روز پس از وقوع این حادثه [قتل مجتبی مهراسیبی] زمانی که ما مقابل در مغازه حجله گذاشته بودیم، چند نفر حجله‌ها را به رگبار بستند. وی گفته؛ دومین روز قتل پدرم درست ساعت ۴ بامداد یک پیکان سفید رنگ با عبور از مقابل مغازه حجله‌ها را به گلوله بست. فکر می‌کنم آنها حدود ۵۰ الی ۶۰ تیر شلیک کردند. همان روز یکی از دوستان پدرم این تعداد پوکه را از مقابل مغازه جمع‌آوری کرد و تحویل حوزه انتظامی داد[...] فردای آن شب نیز بار دیگر این افراد در محل حاضر و شروع به تیراندازی هوایی کردند.»[۱]

در جریان قتل مریم متقی نیز مادرش مشخصات ضاربان را در اختیار کارآگاهان قرار داده بود اما ضاربان مریم متقی شناسایی نشدند.

علی یونسی وزیر اطلاعات درباره چگونگی شناسایی عاملان ترور

---

۱. روزنامه *آفتاب امروز*، شماره ۱۷۶.

پیشگفتار

انتشار کتاب‌هایی که به نحوی مسایل روز جامعه را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهند بی‌گمان عوارض و فواید خاص خودش را هم به دنبال دارد به‌خصوص در حوزه سیاست به نظر می‌رسد انتشار آثاری در باب فلسفه سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و... قاعدتاً در این میان ارجح‌اند چرا که چنین‌کتابهایی قدرت آن را دارند تا قوه تحلیل را در میان اهل کتاب تحریک و تکثیر کنند که اتفاقاً در سالهای اخیر چنین آثاری کم نبوده‌اند. انتشار کتابی که به جمع‌بندی و تحلیل مباحث روز بنشیند شاید به نوعی پیوند روزنامه و کتاب باشد و به نظر چنین امکانی می‌تواند حداقل توجه خیلی‌ها را به کتاب و کتابخوانی معطوف کند. با این فکر بود که مجموعه‌ای طراحی و شاید اواخر مهر ماه ۷۸ به محمد قوچانی پیشنهاد شد. او از این مجموعه استقبال کرد اما گویا مشغله کاری مانع از همکاری‌اش با ما شد. قرار بود در آن مجموعه به زندگی سیاسی برخی از چهره‌های مؤثر در تحولات سال‌های اخیر پرداخته شود که امیدوارم در آینده این فرصت فراهم آید.

با این پیش‌زمینه بود که وقتی خبر ترور حجاریان منتشر شد بر آن شدیم تا به این نیاز جامعه به گونه‌ای پاسخ گوییم. پس به بررسی اندیشه‌ها

سعید حجاریان گفته است؛ «تیم ترور سعید عسگر پیش از این دو بار قاسم شفیعی را ترور کرده بودند که ناموفق مانده بود [...] اقدام روی پرونده آقای شفیعی زیر ساخت مناسبی برای پرونده آقای حجاریان شد [...] براساس تأکیدات مدیرکل اطلاعات شهر ری مبنی بر احتمال یکی بودن عاملان ترور شفیعی در شهر ری و حجاریان در تهران وزارت اطلاعات اقدام به گسیل بخش ویژه به شهر ری کرد که پس از چند روز این احتمال به صحت نزدیک شد و در اواخر اسفند ماه یکی بودن عاملان دو ترور مسلم شد.»[۱]

در باره ترورهای قبل از ترور حجاریان نکات مشترک دیگری را هم می‌توان برشمرد؛ این که همه‌ی این ترورها در جغرافیای محدود و در منطقه‌ای از شهر ری اتفاق افتاده‌اند و همه‌ی آنها جنبه غیرسیاسی داشته‌اند. با این فرض‌ها از چند پرسش نمی‌توان گذشت:

۱. چرا تیم تروری که به ترورهای غیرسیاسی دست می‌زده، ناگهان به انجام ترور سیاسی رو آورده و در اولین اقدام یکی از مغزهای متفکر اصلاحات را مورد سوءقصد قرار داده است؟

۲. چرا این تیم ترور در فاصله ترورهای قبلی از سوی مراجع امنیتی و انتظامی شناسایی و متلاشی نشده است؟

۳. آیا پوشش دینداری و فعالیت در بعضی نهادها موجب استتار یا ایجاد حاشیه امنیتی برای تیم ترور شده است؟

و پرسش‌های دیگری که پاسخ به هر یک تنها بخشی از حقیقت است. و البته همه‌ی آن پرسش‌ها به نحوه اطلاع‌رسانی پرونده مزبور مربوط است که در سال‌های اخیر در سایر موارد نیز به نوعی پرسش برانگیز بوده است.

---

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۶۷۶۰.

از قول سعید عسگر نقل می‌کنند «که در زمان دستگیری حجت‌الاسلام کدیور به دوستانش گفته بوده است که "اگر امکاناتش فراهم شود کدیور را ترور می‌کنیم".»[۱]

هنگام ترور، سعید عسگر سوار بر «موتورسیکلت هزار سی‌سی»[۲] بوده که مثلش، مثل گاو پیشانی سفید است. فرستنده پیام (سعید عسگر) در هنگام ترور «حدود ۱ تا ۱/۵ متر»[۳] از حجاریان فاصله داشته است.

ب. گلوله‌ای که به سوی مغز حجاریان شلیک شد؛ رمز

این گلوله از «کلت کمری کالیبر ۷/۶۵ که عموماً ساخت کشورهای شرقی است به سوی پیشانی آقای حجاریان شلیک»[۴] شده است. گویا «نوع اسلحه به‌کار رفته، ماکاروف بوده است.»[۵] این نوع اسلحه خان ندارد و در نتیجه گلوله بدون چرخش به هدف اصابت می‌کند. گلوله فوق تنها فاصله‌ای حدود ۱ تا ۱/۵ متر را طی کرده است.

ج. ترور حجاریان (ترور و خشونت)؛ پیام

با آنکه «کمیسیون حفاظت از شخصیت‌ها در وزارت کشور تصویب کرده بود که سعید حجاریان محافظ داشته باشد وی از پذیرفتن این موضوع امتناع کرده»[۶] و با اتومبیل شخصی در سطح شهر تردد می‌کرده از همین رو ترور حجاریان فاقد ارزش عملیاتی است. بعد از «حمله گروه فشار به

---

۱. روزنامه *صبح امروز*، شماره ۳۷۰، ۷۹/۱/۴، «اطلاعات جدید از ضارب سعید حجاریان».
۲. تلکس *مطبوعاتی ایرنا*، ۷۸/۱۲/۲۳، توضیحات افسر تحقیق پرونده ترور حجاریان.
۳. تلکس مطبوعاتی ایرنا، ۷۸/۱۲/۲۳.
۴. پیشین.
۵. روزنامه *کیهان*، شماره ۱۶۷۶۲، ۷۹/۱/۹، یادداشت روز «مقام آگاه»
۶. تلکس مطبوعاتی ایرنا، ۷۸/۱۲/۲۲، به نقل از سردار محسن انصاری جانشین فرمانده نیروی انتظامی.

مهاجرانی و عبدالله نوری دو تن از اعضای هیأت دولت در مراسم تشییع شهدا پس از نماز جمعه تهران (۷۷/۶/۱۱)»[۱] و «ضرب و شتم حجت‌الاسلام سیدهادی خامنه‌ای مشاور رئیس جمهوری در مجلس محمدیه قم (۷۷/۱۱/۲۱)»[۲] حجاریان مشاور سیاسی رئیس جمهوری نخستین فرد از اطرافیان سیدمحمد خاتمی است که با سلاح گرم به او حمله می‌شود. این حمله غیر از ترور و خشونت تازگی دیگری هم به همراه دارد؛ نوبت خودی‌ها هم رسیده است.

ترور و خشونت پیام خوبی برای مردم ما نیست و حافظه‌ی تاریخی ما لیست بلند اسامی فرزندان این میهن را به یاد دارد که قربانی ترور شده‌اند؛ استاد مطهری، آیت‌الله بهشتی، محمدعلی رجایی، محمدجواد باهنر، دکتر مفتح، آیت‌الله قاضی طباطبایی، حاج مهدی عراقی و شهدای محراب از آن جمله‌اند.

همچنانکه داغ شهادت امیرالمومنین علی (ع) که در محراب نماز مورد ترور قرار گرفتند هیچ‌گاه از حافظه‌ی تاریخی جهان تشیع پاک نخواهد شد.

همه می‌دانند که ترور دو نوع است ترور سرخ و ترور سرد. ممکن است هیچ وابستگی هم بین این دو نباشد اما لازم است نمونه‌هایی از ترور سرد (ترور شخصیت) سعید حجاریان در اینجا بیاید:

□ «وقتی سعید حجاریان سخنرانی کرد و گفت ما سنگرهای نظام را یکی پس از دیگری در حال فتح کردن هستیم من آن زمان هشدار دادم مصاحبه کردم و گفتم مواظب باشید این حرف آقای سعید حجاریان معنادار هست، وزارت اطلاعات را گرفتند، سپاه را از همان اول اینقدر باهاش بد برخورد کردند که به اصطلاح خودشان

---

۱. *عصر آزادگان*، شماره ۱۰۹.

۲. پیشین.

فرماندهان را وادار به سکوت کردند فقط نیروی انتظامی مانده بود همه این نقشه‌ها هم برای این بود که نیروی انتظامی را زیر سلطه خودشان در بیاورند.»[۱]

□ «وی [روح‌الله حسینیان] سپس به توطئه مشترک سعید حجاریان، محسن آرمین و امین‌زاده و فردی به نام افشار اشاره می‌کند که آقای... را تحریک می‌کنند علیه حزب‌الله سخنانی ایراد کند و می‌گوید حجاریان توطئه کرده وی را پناهنده آلمان کند. تا ثابت شود خشونت‌ها از ناحیه بیت رهبری، هدایت می‌شود. توطئه حجاریان شکست می‌خورد و... از پناهندگی خودداری می‌کند. قرار بوده به خاطر این کار حجاریان را دستگیر کنند و با وساطت رئیس جمهور ماجرا خاتمه می‌یابد»[۲]

□ «... بادامچیان با اشاره به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و خودکشی "سعید امامی" این را هم گفته که در پرونده پرسنلی سعید امامی هیچ مطلبی نیست به غیر از نامه گزینشی سعید حجاریان که نوشته شده از ایشان در رده مدیرکل استفاده شود پس بنابراین معرف ایشان سعید حجاریان است. وی اضافه کرده: مسلماً این آقایان (قاتلان) با آن آقایان رابطه داشته‌اند و با این طرفی‌ها کاری نداشته‌اند.»[۳]

□ «دیگر اینکه در اطلاعیه‌یی به امضای "حزب‌الله"، "سعید حجاریان" و بعضی از افرادی که عوامل جبهه دوم خرداد خوانده شده‌اند متهم شده‌اند که در آشوب‌های اخیر تهران، ایفاگر نقش ستاد فرماندهی بوده‌اند.

این اطلاعیه، در "۱۵ بند و یک نتیجه‌گیری" امضا شده است.

نویسندگان این اطلاعیه، ابراز نگرانی کرده‌اند که در معرفی چهره‌های اصلی آشوبهای اخیر، تا مرز معرفی ضدانقلابیون شناخته

---

۱. روح‌الله حسینیان، روزنامه جبهه، شماره ۲۷. ۲. پیشین.

۳. روزنامه *ایران*، شماره ۱۲۶۸، ستون «دیگه چه خبر».

شده و مطرود جامعه اکتفا شود و بر نقش برخی از عوامل مدعی جبهه دوم خرداد، سرپوش گذاشته شود.

گروه موسوم به "حزب‌الله" توضیح داده که "اگر اینگونه شود، در واقع صرفاً با عوامل تکرو و تک تیرانداز برخورد شده است و ستاد فرماندهی فشار توده‌ها، از پایین و چانه‌زنی در بالا که قبلاً سعید حجاریان خبر از آن داده بود، همچنان محفوظ و در فرصت مناسب، مجدداً دست به اقدام خواهد زد."

در بند پنجم این اطلاعیه، در مورد چگونگی ورود نیروی انتظامی به خوابگاه دانشجویان گفته شده: "ورود نیروی انتظامی به ماجرا، با درخواست دکتر کوهی مسؤول خوابگاه صورت می‌گیرد و این در حالی است که وزارت کشور، با وجود تماسهای مکرر نیروی انتظامی، تا ساعت ۴/۳۰ دقیقه صبح، در سکوت رادیویی به سر می‌برد. در این فاصله است که ورود نیروی انتظامی حاضر در صحنه، بر اثر تحریکات دانشجونمایان، به کوی صورت می‌گیرد."

نویسندگان این اطلاعیه، همچنین کروبی، انصاری، حجاریان، سحابی، نوری، اعظم طالقانی، فائزه هاشمی، پیمان، تاج‌زاده، صدیقه وسمقی، وزیران فرهنگ و آموزش عالی، بهداشت و درمان و آموزش پزشکی کشور را متهم ساخته‌اند که با حضور در بین دانشجویان، در عمل، خواسته یا ناخواسته در خدمت جریان آشوب‌طلبانه و حرکت براندازی علیه نظام قرار گرفتند و بعضاً آنان را به ادامه حرکت تشویق کردند.»[۱]

□ «امثال آقای حجاریان که مدیر جنگ روانی است آقای خاتمی را به‌قدرت رسانده‌اند و اگر می‌دانستند حاصل این جنگ روانی پیروزی است حتماً به جای آقای خاتمی فرد دیگری را به قدرت می‌رساندند که مطلوبتر باشد. [...] جریانی به سرپرستی آقای

---

۱. روزنامه *ایران*، شماره ۱۲۸۸، ستون «دیگه چه خبر».

حجاریان نشسته‌اند طرح می‌دهند و به روزنامه‌ها می‌کشانند...»[۱]

□ «آقای سعید حجاریان آتش بیار معرکه است و اجازه نخواهد داد که کشور خارج از بحران زندگی کند [...] ایشان ام‌الفساد است. زندگی و حیات او در بحران است و تا او باشد احتمال بروز هر بحرانی برای کشور وجود دارد.»[۲]

د. ادبیات خشونت، و مخالفت با اصلاحات؛ زمینه ۱

محمد مختاری که در جریان قتل‌های زنجیره‌ای به دست محفل جنایتکاران ربوده و به قتل رسید مقاله‌ای دارد با عنوان «زبان به کام سیاست». او در این مقاله با اشاره به واژگان یا ترکیب‌هایی که در دوران سازندگی و به‌خصوص پنج شش سال اول این دوره به انحای مختلف وارد زبان رسمی و رسانه‌ای شده بر چرخش زبان به کام سیاست تأکید کرده است. برای مثال نمونه‌هایی از کاربرد ترکیبات یا واژگان این دوره را در اینجا می‌آورم:

تعدیل، آزادسازی، اقشارآسیب‌پذیر، منطقه‌ی آزاد، خصوصی‌سازی، مشارکت مردمی در آموزش دانشگاهی، ریزش نیرو، تعدیل نیروی انسانی، مدارس غیر انتفاعی، خودیاری، همیاری، خودکفایی، هماهنگی خبری و...

«تأملی مختصر در این گونه کاربردها نشان می‌دهد که غرض از پیدایش و رواج آن‌ها، بیش از هر چیز، به فراموشی سپردن واژه‌ها و معناهایی است که یا دیگر در اولویت سیاسی نیستند؛ و یا حضورشان در زبان رایج و روزمره، به سود سیاست‌گزاری‌ها و عملکردهای سیاسی

---

۱. سید احمد رسولی‌نژاد، روزنامه صبح امروز، ۱۳۷۸/۱/۱۹.

۲. روح‌الله حسینیان، روزنامه جبهه، شماره ۱۶.

نیست. پس بار معنایی شان از لحاظ سیاسی ـ اجتماعی ـ اقتصادی و... ایجاب می‌کند که از دایره‌ی کاربرد روزمره بیرون رانده شوند. و در مقابل اصطلاح و ترکیب‌ها و واژه‌هایی متفاوت جایگزین شود و اشاعه یابد.»[۱]

مختاری ریشه‌ی این سیاست زبان‌سازی را متأثر از الگوهای پراگماتیستی جهانی دانسته و رواج عمده چنین ترکیبات و واژگانی را مبتنی بر یک استراتژی اقتصادی که سودی در رواج و تکرار واژه‌ی عدالت نمی‌بیند، می‌داند. قتل‌های زنجیره‌ای اما به او امان نداد که دور تازه‌ای از کارکرد اصطلاحات و ترکیبات را ببیند.

مجموعه کارکردها و تغییرات زبانی که در آن مقاله مورد اشاره قرار گرفته است منجر به پیدایش ادبیاتی شد که می‌خواهم آن را ادبیات آرامش بنامم. این ادبیات هر چند فرصت نیافت که خودش را از زبان رسانه‌ای و رسمی به زبان مردم برساند اما مبتنی بر کاربرد اصطلاحات یا کلماتی بود که کمترین بار منفی اعم از واکه‌ای یا معنایی را به همراه داشتند. حاکمیت در این دوره تقریباً یکدست و محور برنامه‌های دوران سازندگی توسعه اقتصادی بود و لازمه‌ی این برنامه‌ها هم بکارگیری ادبیات آرامش. اما در دوره دوم و به‌خصوص دو سال آخر ریاست جمهوری علی‌اکبر هاشمی‌رفسنجانی کم‌کم می‌توان ردپای ادبیات دیگری را هم یافت. ادبیاتی که نه به شکل رسانه‌ای و رسمی بلکه توسط گروهی از ناراضیان دوران سازندگی در حال شکل‌گرفتن است. دلیلش هم بر می‌گردد به برنامه‌های اقتصادی دوران سازندگی که خوب یا بد تبعات فرهنگی و سیاسی خودش را هم به دنبال داشت. نارضایتی در این سال‌ها نه به طور مستقیم از برنامه‌های اقتصادی بلکه بیشتر متوجه تبعات فرهنگی حاصله است.

---

۱. محمد مختاری، *تمرین مدارا*، ص ۲۵۴، چاپ دوم، نشر ویستار.

از انتخابات مجلس پنجم که برخی از اطرافیان هاشمی‌رفسنجانی تحت عنوان «جمعی از کارگزاران سازندگی» وارد فعالیت‌های انتخاباتی شدند این ادبیات به آمیزه‌ای از اعتراض، خشونت و تمسخر تبدیل و بر علیه آنان بکار گرفته شد. اما آنچه که می‌توان ادبیات خشونت نامید در آستانه هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری شکل گرفت، اگر چه فضای انتخابات از حملات لفظی طرفداران کاندیداها هیچ‌گاه مبرا نیست. آیت‌الله واعظ طبسی تولیت آستان قدس رضوی در همان هنگام طرفداران خاتمی را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

«برخی افراد برای تسخیر کرسی حکومت، برخورد منافقانه دارند. امروز برخی افراد برای اینکه بتوانند کرسی حکومت را ولو برای یک ماه یا چند روز تسخیر کنند، برخورد منافقانه دارند.»[1]

تأکید بر «یک ماه یا چند روز» و استفاده از کلمه «تسخیر» و «برخورد منافقانه» به نوعی تهدیدآمیز به نظر می‌رسد.

در تبلیغات انتخاباتی هم سعی بر آن شد که از ادبیات خشونت بهره گرفته شود برای مثال عنوان یکسری از اعلامیه‌هایی که به اصطلاح علیه خاتمی افشاگری می‌کردند «پدافند داخلی علیه عملیات روانی دشمنان»[2] بود. گویا قرار بود با چرخش زبان، مشکل سیاست حل شود اما خاتمی برخلاف نظر خیلی‌ها در انتخابات دوم خرداد به پیروزی چشمگیری دست می‌یابد.

۲

پس از دوم خرداد یا به قول سعید حجاریان «یوم‌اللهی که روز اکمال

---

۱. *روزنامه ایران*، ۷۵/۱۲/۲۷

۲. *انتخاب نو*، چاپ اول، ص ۸۸، انتشارات طرح نو

جمهوری و اتمام مشروطیت بود»[۱] روزنامه‌های مستقل شکل گرفته و در جدالی از پیش آغاز شده از رسانه‌های صوتی و تصویری سبقت می‌گیرند. از جمله دلایل موفقیت رسانه‌های نوشتاری بعد از دوم خرداد شفافیت در اطلاع‌رسانی یا به عبارت دیگر پیوستن نسبی به «جریان آزاد اطلاعات»، تجلی اراده ملی برای احقاق حاکمیت مردم و بالا رفتن اعتماد به نفس سیاسی است. هر روز مردم با روزنامه‌هایی مواجه می‌شوند که با بکارگیری مفاهیمی چون جامعه مدنی، اصلاح‌گرایی، تکثرگرایی، گفتگوی تمدن‌ها، نفی خشونت، تحزب، مشارکت، آزادی، وفاق ملی، تشنج‌زدایی، تساهل و تسامح، قانون مداری و... آنها را با ادبیات تازه‌ای آشنا می‌کنند، می‌توان این ادبیات را ادبیات اصلاحات نامید. در واکنش به فضای بعد از دوم خرداد، ادبیات خشونت هم شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد و صراحتاً انگشت اتهام و تهدید را به سوی مطبوعات اصلاح‌طلب نشانه می‌گیرد:

□ «متأسفانه تحت پوشش دوم خرداد، جریانی ظهور کرده است که بسیار مشکوک به نظر می‌رسد یعنی افرادی به صحنه آمده‌اند که تا دیروز مخالف‌انقلاب بوده‌اند و امروز درمقابل انقلاب تحت پوشش دفاع از آقای خاتمی موضع‌گیری می‌کنند. رجعت‌طلبانی که حتی تا تصدی مسؤولیت‌های مهم پیش‌رفته‌اند و هم‌اکنون مشغول توطئه علیه امام، انقلاب، ولایت و ارزشهایند و نشریاتی‌را به‌وجود آورده‌اند که‌رسماً در آنها می‌نویسند اپوزیسیون اگر می‌خواهد موفق شود باید یک‌رهبر برای خود برگزینند تا درمواقع بحرانی‌بتواند توده‌ها را بسیج کند. این سخن اعلام رسمی جنگ علیه حکومت و انقلاب است»[۲].

---

۱. *انتخاب نو*، ص ۴۸، انتشارات طرح نو.

۲. روح‌الله حسینیان، هفته‌نامه *ارزش‌ها*، ۷۷/۶/۲۳

□ «برخی مطبوعات تصور می‌کنند هر کسی هر غلطی بخواهد می‌تواند بکند... من سربسته می‌گویم، مسؤولان حواسشان را جمع کنند... جوانان ما تحمل تجاوز به اسلام را ندارند».[۱]

□ «اکثر گردانندگان روزنامه‌های چپی آمریکایی هستند و نمازگزاران به آنها به چشم مرتد نگاه می‌کنند. این قلم‌های زهراگین، خانمانسوز و ولایت سوزند و ایرانی نیستند، آمریکایی‌اند، و قلم کفر و ارتدادند».[۲]

□ «ظریف‌ترین توطئه دشمن نفی هرگونه فعالیت قهرآمیز و دفاعی است. طوری صحبت می‌شود و می‌گویند "مرگ بر" نگوئید. همه‌جا درود بفرستید. زیرا "مرگ بر" در تضاد با اسلام است. پس این همه فرمان‌هایی که قرآن می‌دهد "و قاتلوهم" بروید بجنگید، چرا نمی‌جنگید، چیست؟».[۳]

□ «اینها یک بار پدرخواندگی کردن و عده‌ای را فرستادند آمریکا به همین خیال که فرزند خوانده درست کنند. اینها بدانند پدر خواندگی در کار نیست. اگر توطئه این گروه فاسد استمرار پیدا کند اول پدر خوانده‌ها را به تیر می‌بندیم».[۴]

آمریکایی بودن، ولایت ستیزی، ارتداد، توطئه‌چینی هماهنگ، هم‌نوایی با رسانه‌های غربی و... از جمله اتهاماتی است که از سوی بخشی از جناح راست به مطبوعات اصلاح‌طلب وارد می‌شود و البته با این تهدید که جوانان ما آن را بی‌جواب نخواهند گذاشت.

از دوم خرداد به بعد تلاش برای تئوریزه کردن خشونت شکل

---

۱. آیت‌الله یزدی، خطبه‌های نماز جمعه ۷۷/۵/۹

۲. حجت‌الاسلام حسنی، *صبح امروز*، ۷۸/۶/۱۶

۳. سردار نقدی، *صبح امروز*، ۷۸/۵/۱۹

۴. پیشین.

و آراء حجاریان پرداخته و زمینه‌های ترور او را تا آنجا که امکانات ما اجازه می‌داد بررسی کرده و حاصل کار کتابی است که «شلیک به اصلاحات» نام گرفت. چرا که حجاریان با اتکا به اندیشه‌های کاربردی خود سهم بسزایی در تحقق شعارهای انتخاباتی رییس جمهور خاتمی داشته است. او علاوه بر آن که سیاستمداری تیزهوش بوده، اندیشمند بزرگی نیز هست.

این کتاب با نگاهی به ترور در ایران تلاش می‌کند تا زمینه‌های احیای ادبیات خشونت و بروز آن را در سالهای اخیر، مورد بررسی قرار دهد.

جدی‌تری به خود می‌گیرد. آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی در خطبه‌های پیش از نظام جمعه تهران در بحث‌های دنباله‌داری برای تبیین فلسفه سیاسی اسلام گاهی به نکاتی اشاره می‌کند که با عکس‌العمل روزنامه‌ها مواجه می‌شود از جمله این سخن آیت‌الله مصباح‌یزدی بحث‌هایی را برمی‌انگیزد: «اسلام به‌هر مسلمانی حق‌داده‌که خون هرکس راکه به اسلام توهین می‌کند، بریزد و این موضوع اختلاف و قرائت بردار هم نیست.»[1]

تشنجات نماز جمعه اصفهان، ماجرای کرباسچی، استیضاح عبدالله نوری، قتل‌های‌زنجیره‌ای، برنامه چراغ، استیضاح‌مهاجرانی، طرح اصلاح قانون مطبوعات، ماجرای کوی دانشگاه، ماجرای نشریه موج، ماجرای کاریکاتور روزنامه آزاد[2] و... همه نشان از آن داردکه سیدمحمد خاتمی با پشتوانه بیش از بیست میلیون رأی روزهای خوبی را نمی‌گذراند. اما هنوز فکر می‌کند باید جواب خشونت را بدون خشونت داد.

۳

شاید خیلی‌ها مجلس ترحیم حمید مصدق را به یاد بیاورند. این آخرین باری بود که محمد مختاری، در انظار ظاهر شد. دوستی از او درباره مرگ‌های مشکوک می‌پرسد از مرگ مجید شریف، پروانه و داریوش فروهر. مختاری با حالتی که با همیشه فرق داشت در این باره حرف می‌زند و در پایان قراری برای دیدار در روز یک‌شنبه با همان دوست می‌گذارد، اما عصر پنج‌شنبه یعنی کمتر از ۲۴ ساعت بعد وقتی که از منزل به قصد خرید خارج می‌شود دیگر به خانه بر نمی‌گردد. شش روز خانواده

---

۱. آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی، روزنامه *صبح امروز*، شماره ۲۰۵.

۲. روزنامه *مشارکت*، ۷۸/۱۱/۲۸

و دوستانش در تکاپویند تا اینکه جسد مختاری چهارشنبه در پزشکی قانونی شناسایی می‌شود. اضطراب طعم عجیبی دارد اما چند ساعت بعد خبر ناپدید شدن محمدجعفر پوینده پخش می‌شود.

از این زمان به بعد است که همه از با برنامه و پیوسته بودن این قتل‌ها خبر می‌دهند و به دستور رییس جمهور کمیته پی‌گیری قتل‌ها تشکیل می‌شود. روزنامه‌های مستقل نقش قابل توجهی در پی‌گیری اخبار مربوط به قتل‌ها دارند، از جمله این روزنامه‌ها *صبح امروز* است که با مدیر مسؤولی سعید حجاریان انتشار خود را آغاز کرده است. چند نفر از نویسندگان و مترجمان به نمایندگی از بقیه نویسندگان، در جلسه‌ای با احمد مسجدجامعی و سعید حجاریان به عنوان نماینده شخص رییس جمهور ملاقات می‌کنند. در این ملاقات یکی از نویسندگان مشخصات فردی از اعضای وزارت اطلاعات با نام مستعار هاشمی را در اختیار حجاریان قرار می‌دهد. گروهی ناشناس با نام «فداییان اسلام ناب‌محمدی مصطفی نواب» طی اطلاعیه‌هایی مسؤولیت قتل‌ها را می‌پذیرد و وعده انجام قتل‌های جدید را می‌دهد اما با عزم ملی که برای مبارزه با این روند در کشور شکل می‌گیرد و تأکید رهبر انقلاب و پی‌گیری‌های مؤکد رییس جمهور خاتمی، وزارت اطلاعات طی اطلاعیه‌ای بر دست داشتن عده‌ای از نیروهای خودسر اطلاعاتی در جریان قتل‌ها صحه می‌گذارد و خبر از دستگیری عوامل قتل‌های زنجیره‌ای می‌دهد: سعید امامی، مصطفی کاظمی، خسرو براتی و مهرداد عالیخانی.

چند ماه بعد دادستان نظامی نیروهای مسلح از خودکشی سعید امامی خبر می‌دهد و مطبوعات مستقل از نقش سعید امامی معاون امنیتی وزارت اطلاعات در امنیتی کردن حوزه فرهنگ و به انزوا کشیدن سیاست خارجی جمهوری اسلامی پرده بر می‌دارند. با شناسایی محفل خودسر

اطلاعاتی است که لیست بلند بالایی از مرگ‌های مشکوک ارایه می‌شود؛ مرگ حسین برازنده، ماموستا فاروق، کشیش دیباج، کشیش میکائیلیان، احمد میرعلایی، احمد تفضلی، غفار حسینی، ابراهیم‌زال‌زاده، پیروز دوانی، و ماجرای ربوده شدن فرج سرکوهی از جمله مواردی است که در مطبوعات به آن‌ها پرداخته شده. پس از دوم خرداد هم مجید شریف، پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده قربانی قتل‌های زنجیره‌ای و محفل جنایتکاران می‌شوند.

با نگاهی به مرگ‌های مشکوک و قتل‌های زنجیره‌ای می‌توان سه مرحله را از هم تفکیک کرد:

۱. مرگ‌های مشکوک تا سال ۷۴
۲. مرگهای مشکوک از سال ۷۴ و ۷۵
۳. قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷

□ مرگ‌های مشکوک تا سال ۷۴

به نظر می‌رسد مرگ‌های مشکوک تا سال ۷۴ بیشتر با انگیزه حذف، و بی‌سر و صدا صورت گرفته است. بازتاب این مرگ‌ها در رسانه‌ها تقریباً صفر بوده و پرونده‌ی آن‌ها راکد مانده است.

□ مرگ‌های مشکوک سال ۷۴ و ۷۵

نگاهی به تاریخ این مرگ‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که در مرحله اول و در سال ۷۴ بیشتر مرگ‌های مشکوک برای اقلیت‌های دینی اتفاق افتاده است. مرگ ماموستا فاروق، کاظمی، مولوی عبدالملک، کشیش دیباج و کشیش میکائیلیان. آیا برنامه‌ای برای ایجاد اختلاف بین اقلیت‌های دینی و حاکمیت در شرف تکوین بود؟ آیا قرار بود این نظر القا شود که در نظام

جمهوری اسلامی اقلیت‌های دینی به ناامنی دچار شده‌اند و عوارض بازتاب جهانی این مرگ‌ها، گریبان کشور را بگیرد؟

مرحله دوم مرگ‌های مشکوک، بر نویسندگان و اهالی قلم متمرکز می‌شود. احمد میرعلایی مترجم، احمد تفضلی استاد دانشگاه، محقق و نویسنده، غفار حسینی مترجم، ابراهیم زال‌زاده مدیر نشر ابتکار؛ هر کدام با مرگی مشکوک از پا در آمدند در حالی که پرونده مرگشان مکتوم مانده است. علاوه بر این ماجرای سفر اتوبوس نویسندگان به اعماق هم پیش آمد. شخصی به نام سیمونیان که گویا از ایران به ارمنستان مهاجرت کرده در سفری به ایران به علی صدیقی روزنامه‌نگار گیلانی که سال‌ها پیش همکلاسی‌اش بوده پیشنهاد دعوت از نویسندگان و شاعران ایرانی به ارمنستان را می‌دهد و پس از طرح این پیشنهاد ۲۱ نفر از نویسندگان و شاعران قصد عزیمت به ارمنستان را می‌کنند. این‌که چطور یکی دو بار زمان‌ومحل حرکت اتوبوس عوض می‌شود بماند اما در نهایت با اتوبوسی که تنها یک راننده دارد و از کمک‌راننده و شاگرد خبری نیست، راهی سفر به اعماق می‌شوند. نیمه‌های شب، حوالی گردنه حیران در جاده آستارا به اردبیل راننده دو بار اتوبوس را به قصد سقوط به سوی دره می‌کشاند اما هوشیاری یکی از نویسندگان مانع از سقوط اتوبوس به دره می‌شود. همه به اداره اطلاعات آستارا منتقل می‌شوند و در آنجا پس از بازجویی، یکی از سرنشینان اتوبوس را مجبور به پذیرفتن حمل دلار و تریاک کرده و در نهایت آن‌ها را آزاد می‌کنند، البته پس از گرفتن تعهد که این موضوع نباید درز بکند. حالا خیلی‌ها می‌دانند که راننده آن اتوبوس خسرو براتی بوده و شخصی به نام مستعار هاشمی که قبلاً هم با نویسندگان برخوردهایی داشته در این قضیه نقش اساسی داشته است. این هر دو جزو چهار متهم اصلی قتل‌های زنجیره‌ای هستند. ماجرای فرج سرکوهی هم که پیشتر در

مطبوعات منعکس شده است توسط همان عوامل محفل خودسر اطلاعاتی قتل‌های زنجیره‌ای ساخته و پرداخته شده بود.

مرحله دوم مرگ‌های مشکوک عمدتاً در یک سال قبل از انتخابات دوم خرداد اتفاق افتاده است و به نظر می‌رسد با این تحلیل صورت گرفته که در درجه اول امنیت داخلی را مخدوش نموده و کشور را در جامعه جهانی در انزوا قرار دهد. شاید به این شکل هاشمی رفسنجانی، پدر معنوی «جمعی از کارگزاران سازندگی» که با عزمی راسخ وارد میدان رقابت‌های انتخاباتی شده بودند، در عرصه سیاست داخلی و خارجی به مهره‌ای همیشه سوخته تبدیل می‌شد و طراحان این سناریو می‌توانستند ساختار سیاسی ـ امنیتی مطلوب خود را در کشور سامان دهند.

□ قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷

این قتل‌ها در فاصله زمانی کوتاه به ترتیب با احتساب مرگ مشکوک مجید شریف (۷۷/۸/۲۸)، پروانه و داریوش فروهر (۷۷/۹/۲)، محمد مختاری (۷۷/۹/۱۲) و محمدجعفر پوینده (۷۷/۹/۱۸) در کمتراز بیست روز و در جغرافیای محدود (تهران) اتفاق افتاده‌اند. وجه مشترک مقتولین به نوعی سوابق فکری ـ سیاسی بود تا آنجا که می‌توان گفت از نظر حاکمیت هیچ یک خودی به حساب نمی‌آمدند و محفل جنایتکاران با همین حربه و احتمالاً با این محاسبه که خاتمی و دیگر اصلاح‌طلبان در موقعیتی پارادوکسیکال قرار خواهند گرفت، دست به قتل‌ها زده بود.

موقعیت اول: پس از افشای قتل‌ها، خاتمی و اطرافیانش با این محاسبه که سوابق مقتولین دامی برای ایشان خواهد بود، موضگیری نخواهند کرد. در این صورت خاتمی با کاهش شدید محبوبیت مواجه می‌شد و پروژه‌های بعدی محفل جنایتکاران به اجرا در می‌آمد.

موقعیت دوم: احتمال موضع‌گیری خود خاتمی کم، ولی اطرافیانش موضع‌گیری می‌کنند در آن صورت سعید امامی به آرزویش می‌رسید. این هم نقل قولی از سعید امامی؛ «اگر امروز پنج شش نفر از اطرافیان خاتمی را نزنیم فردا مجبور خواهیم شد با اعدام ۵۰۰۰ نفر از آنها هزینهٔ بیشتری بپردازیم»[۱]

موقعیت‌های دیگری هم می‌شد در نظر گرفت که اتفاقاً یکی از این موقعیت‌ها تحقق یافت؛ رهبر انقلاب، رئیس جمهوری، افکار عمومی و به‌خصوص روزنامه‌ها به شدت با این قتل‌ها برخورد کردند. نتیجه این شد که سعید امامی و همکارانش با لیست بلند بالایی از مقتولان زنجیره‌ای بالقوه، بازداشت شده و به اعمال جنایتکارانه خود اعتراف کردند.

اشارهِ محمد مختاری به چرخش زبان به کام سیاست درست بود؛ «واژه‌ی ممنوع، کم کم به موضوع ممنوع، کتاب ممنوع و سرانجام به قلم‌های ممنوع می‌رسد»[۲] و از آنجا به زندگی ممنوع. این البته محصول اشتباه محاسبه سعید امامی بود که وقتی سیاست به کام کسی نگردد آن وقت زبان به کام تاریخ خواهد گشت.

ه. اطلاعات و رسانه‌ها؛ تماس

مردم (گیرنده) می‌بایست به اطلاعات دسترسی داشته باشند. رادیو و تلویزیون، مطبوعات، اینترنت و... برای برقراری تماس است که شکل گرفته‌اند. اقبال مردم به رسانه‌ای بیشتر خواهد بود که جریان آزاد اخبار بوسیله آن برقرار شود یا در این جهت تلاش کند. مردم پس از انتخاب رسانه به آن اعتماد خواهند کرد. بعد از دوم خرداد توجه مردم ایران به

---

۱. *تاریکخانهٔ اشباح*، اکبر گنجی، ص ۲۷۲، انتشارات طرح نو.

۲. تمرین *مدارا*، محمد مختاری، ص ۲۵۹، نشر ویتسار.

مطبوعات و به‌خصوص روزنامه‌ها جلب شده است. مطبوعه‌ای در این میان موفقیت بیشتری کسب می‌کند که آیینه‌ی تمام نمای مطالبات مردم باشد. تلاش در جهت حذف روزنامه‌هایی که اعتماد سیاسی و مشارکت مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهند در واقع مانع از حقیقت‌یابی خواهد بود. در جریان ترور سعید حجاریان روزنامه‌ها جبهه دوم خرداد تعطیلات نوروزی خود را ملغی کرده و با انتشار در روزهای تعطیل در جهت پاسخگویی به نیاز اطلاع‌یابی مردم کوشیدند و به این وسیله به کارکرد مدل حقیقت‌یاب کمک کردند.

و. مردم ایران؛ گیرنده:

مردم ایران با بیش از چند هزار سال تمدن، وارث فرهنگ غنی ایرانی - اسلامی و شاید در تمام جهان جزء یکی دو ملتی باشند که تلخ‌ترین حوادث تاریخی را پشت‌سر گذاشته‌اند بی‌آنکه خدشه‌ای بر وحدت ملی‌شان وارد آمده باشد. این ملت بیش از صد سال است که در جست و جوی استقلال و آزادی است در عین این‌که نخواسته هویت ملی - دینی خود را از دست بدهد. انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ نوید بخش چنین چیزی بوده اما جنبش اصلاحی که از دوم خرداد ۷۶ و با انتخاب ناگهانی سیدمحمد خاتمی به ریاست جمهوری جان گرفت خون تازه‌ای بود در رگ‌های جمهوری اسلامی ایران. رأی مجدد مردم به برنامه‌های سیدمحمد خاتمی در انتخابات ۲۹ بهمن مجلس شورای اسلامی تأکید مجدد مردم بر مطالبات ایشان است؛ مردمی که برای پاگرفتن و بقای نظام جمهوری اسلامی از خون خویش مایه گذاشته‌اند.

بررسی گمانه‌ها

«ترور و تروریسم به فعالیت‌های بازیگران دولتی و غیردولتی که شیوه‌ها و تمهیدات خشن را در اعمال خود برای رسیدن به اهداف سیاسی به کار می‌برند، اطلاق می‌شود.»

ترور سعید حجاریان، مغز متفکر اصلاحات، بحث‌هایی گوناگونی را به دنبال داشته است آنچه در نهایت دامنه این بحث‌ها را جمع و جور خواهد کرد محاکمه علنی تیم ترور است که چنانچه در فاصله کوتاهی برگزار شود یک پیروزی دیگر به پای اصلاح‌طلبان خواهد نوشت چرا که ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای هنوز به سرانجام قضایی خود نرسیده است. تنها پس از محاکمه علنی تیم ترور حجاریان می‌توان تحلیل نزدیک به واقعی از این واقعه ارایه کرد اما آنچه در پی می‌آید بر مبنای بحث‌های طرح شده و اطلاعات قابل دسترسی است.

حجت‌الاسلام علی یونسی وزیر اطلاعات اعلام کرده که «در ارتباط با ترور سعید حجاریان ۱۰ نفر دستگیر شده‌اند که پنج نفر از آنان متهم اصلی هستند... این پنج تن شامل یک نفر ضارب، یک نفر راکب موتور، دو نفر تأمین (پشتیبانی) و یک نفر که با دادن نامه به حجاریان مقدمات ترور را فراهم کرده بود، هستند.»[1] کسانی را که آقای یونسی به عنوان متهم اصلی نام برده‌اند در واقع تیم اجرایی ترور حجاریان بوده‌اند به این

---

۱. روزنامه رسالت، شماره ۴۱۰۹، ۷۹/۱/۷.

ترتیب که: «محمدعلی مقدمی» فردی بوده که به بهانه ارایه یک نامه به سعید حجاریان موقعیت و زمان مناسب را برای ترور فراهم کرده است... محسن مجیدی‌درچه‌ای در این گروه نقش تهیه‌کننده موتور سیکلت را بر عهده داشته است. موسی جان‌نثاری کارمند دانشگاه تهران و مهدی روغنی در این گروه نقش پیرامونی و دیده‌بانی را بر عهده داشته‌اند.»[۱] سعید عسگر هم ضارب بوده است.

پس از شناسایی تیم ترور باید به سراغ انگیزه‌ی ترور رفت. «استفاده از شیوه‌ها و تمهیدات خشن برای رسیدن به اهداف سیاسی» جزء اصلی تعریف ترور یا تروریسم است اما به فرض اینکه انگیزه شخصی هم یک فرض محسوب شود با توجه به بحث‌های مطرح شده احتمالات زیر پیش می‌آید:

۱. انگیزه شخصی ـ خصومت شخصی
۲. انگیزه شخصی ـ احساس تکلیف
۳. انگیزه شخصی ـ ماجراجویی(علل روانی دیگر)
۴. انگیزه سیاسی ـ وابستگی به عوامل بیگانه یا اپوزیسیون
۵. انگیزه سیاسی ـ خود زنی
۶. انگیزه سیاسی ـ مخالفت با اصلاحات

۱. انگیزه شخصی ـ خصومت شخصی

در این فرض می‌بایست تیم ترور یا یکی از اعضای آن پیشتر با حجاریان برخورد داشته باشد یا اینکه حجاریان حقی را از یکی از اعضای تیم ترور ضایع کرده باشد که اطلاعات منتشره تاکنون این نکته را تأیید نمی‌کند و بعلاوه اگر فرض «انگیزه شخصی ـ خصوصت شخصی» را بپذیریم آن

---

۱. روزنامه رسالت، شماره ۴۱۰۹، ۷۹/۱/۷.

وقت ترور حجاریان می‌بایست اولین و آخرین ترور این تیم بوده باشد در حالی که وزیر اطلاعات در مورد نحوه شناسایی عاملان ترور گفته است: «قبلاً پرونده ترور قاسم شفیعی که یک ماه قبل در شهر ری ترور شد در دست بررسی بود و بعداً مشخص شد عاملان ترور هر دو یک گروه هستند و فعالیت‌های جستجو در شهر ری متمرکز گردید»[1] آن طور هم که در برخی از مطبوعات آمده گویا این تیم، ترورهای دیگری را هم انجام داده بود. پس فرض «انگیزه شخصی ـ خصومت شخصی» خود به خود منتفی می‌شود.

۲. انگیزه شخصی ـ احساس تکلیف

وزیر اطلاعات بر این نکته تأکید کرده است که متهمان ترور حجاریان «صرفاً با انگیزه و احساسات شخصی و به طور خودسر دست به این کار زده‌اند»[2] به فرض اینکه متهمان به طور خودسر و با «انگیزه شخصی ـ احساس تکلیف» مبادرت به ترور کرده باشند دو حالت پیش می‌آید:

الف. اینکه بر متهمان تکلیف شده باشد یعنی کسی باید باشد تا حکم او به عمل متهمان مشروعیت ببخشد. گروه مهدویت که وزارت اطلاعات چند ماه پیش از دستگیری اعضای آن خبر داده چنین وضعی را داشتند چرا که فردی به نام میلانی احکام شرعی ترورهای آن گروه را صادر می‌کرده، البته آن گروه پشتوانه ایدئولوژیک خود ساخته‌ای را نیز در نظر داشت که در این صورت در مورد تیم ترور حجاریان باید مشخص شود که چه کس یا کسانی حکم مشروعیت ترور را صادر کرده‌اند.

ب. خود متهمان احساس تکلیف کرده باشند. اما از آنجایی که خود متهمان بسیار جوان و در حدی نیستند که توان حکم دادن داشته باشند. با

---

۱. روزنامه *رسالت*، شماره ۴۱۰۹، ۷۹/۱/۷

۲. پیشین.

ترور در ایران*

هر چند «آقا محمدخان قاجار» سرسلسله قاجاریه در شب ۲۰ ذیقعده ۱۲۱۱ قمری به دست دو نفر از خدمه خود در سن ۶۳ سالگی کشته شد اما ترور سیاسی، به مفهوم عملی سازمان یافته و از پیش برنامه‌ریزی شده و به عنوان یک تاکتیک در سیاست، مانند بسیاری از مظاهر تمدن نو، در عصر ناصرالدین شاه است که برای اولین بار در تاریخ ایران آغاز می‌شود. و اگر در جستجوی پیشینه‌ای برای آن در تاریخ مبارزات فرقه اسماعیلیه، از دوران حسن صباح به بعد پژوهش کنیم. دورانی که فداییان اسماعیلیه با کشتن برخی از اعضای حکومت آن زمانه به دوره‌ای از تاریخ ایران، تحرک و رنگ و بو خاص بخشیدند. ترور سیاسی در تاریخ ایران، از عصر ناصرالدین شاه تاکنون بارها معنی و مفهوم خود را تغییر داده است اما به رغم افت و خیزهای بسیار به کمتر دوره‌ای بر می‌خوریم که از آن نشانی برجای نمانده باشد.

---

* بخش اول این مقاله برگرفته از مجله آدینه، شماره ۳۰، آذر ماه ۱۳۶۷ است از ماجرای ترور کاظم سامی تا ترور سعید حجاریان توسط تدوین‌گران این مجموعه نوشته شده است.

قبول فرض «انگیزه شخصی ـ احساس تکلیف» احتمالاً متهمان ندایی را شنیده‌اند که با تفسیر خود از آن چنین تکلیفی، ترور حجاریان، را استنباط کرده‌اند. در این صورت بایستی معلوم شود که ندای مذکور از طریق کدام رسانه یا تریبونی اعلام شده و چه کسی یا کسانی از ادبیات خشونت چنان بهره گرفته‌اند که چنین تأثیر مخربی بر امنیت ملی گذاشته است.

۳. انگیزه شخصی ـ ماجراجویی (علل روانی دیگر)

تیم ترور حجاریان از روانی بودن به دور است چرا که ارتباط تیم با یک مسجد در شهر ری و ظاهر عکس چاپ شده از سعید عسگر به نظر این قضیه را هم منتفی می‌کند. در ضمن چنین فرضی برای یک نفر ممکن است صادق باشد اما برای یک گروه حداقل ۶ نفره که از قبل خود را برای این کار آماده کرده‌اند بعید به نظر می‌رسد.

«انگیزه شخصی ـ ماجراجویی» هم به نظر می‌رسد منتفی است چرا که ترورهای قبلی این تیم در حد ترور آخرشان نبوده است. ضمن آن که چنانچه گروه قصد ترور کسی را داشته تا مقاصد ماجراجویانه را پی بگیرد می‌توانست کسان دیگری را انتخاب نماید. بعلاوه انجام عملیات در خیابان بهشت، رو به روی ساختمان اصلی شورای اسلامی تهران با ریسک بالایی که داشته حتماً ماجراجویانه نبوده است.

۴. انگیزه سیاسی ـ وابستگی به عوامل بیگانه یا اپوزیسیون

وزیر اطلاعات درباره وابستگی تیم ترور به خارج از کشور گفته است: «از نظر ما وابستگی خارجی و وابستگی جناحی برای آنان متصور نیست»[۱] همچنین سیدمحمد خاتمی در نامه‌اش به وزیر اطلاعات بر مشنأ داخلی

---

۱. روزنامه *کیهان*، شماره ۱۶۷۶۰، ۷۹/۱/۷.

تیم ترور تأکید کرده و می‌نویسد:

«نباید ذره‌ای از فتنه خطرناکی که ریشه در درون دارد (و خیلی ساده در اختیار فتنه‌گران بیرونی قرار می‌گیرد) غافل ماند.»[1]

۵. انگیزه سیاسی ـ خود زنی

روزنامه کیهان تیر اصلی روز ۷۹/۱/۹ خود را چنین انتخاب کرده است: «ماجرای آشنایی عضو شورای شهر تهران با یکی از عوامل ترور حجاریان»[2] و سپس ماجرای مراجعه محمدعلی مقدمی (یکی از اعضای تیم ترور براساس اطلاعیه وزارت اطلاعات) به احمد حکیمی‌پور عضو شورای اسلامی تهران را برای پیدا کردن کار و گرفتن نامه جهت معرفی به سعید حجاریان آورده است. کیهان سپس در «یادداشت روز» همین روز تحت عنوان «مقام آگاه» آورده است:

«در ایام تعطیل نوروز، صدا و سیما در بخش‌های مختلف خبری، اطلاعات مربوط به دستگیری باند ترور آقای سعید حجاریان را منتشر کرد و منبع خبر خود را یک «مقام آگاه» اعلام داشت. اطلاعاتی که از قول این فرد نقل شد عبارتند بودند از:

ـ اعضای باند ترور دستگیر شده‌اند و هویت ضارب مشخص گردیده است.

ـ نوع سلاح به کار رفته، ماکاروف بوده.

ـ ضارب، به بهانه تحویل نامه‌ای از طرف یکی دیگر از اعضای شورای شهر، به آقای حجاریان نزدیک شده است.

ـ عوامل ترور، سوار بر موتورسیکلت ۱۰۰۰ سی‌سی بوده‌اند که متعلق به شخص (و نه نهاد دولتی) بوده است.

---

۱. روزنامه فتح، شماره ۸۴، ۷۹/۱/۸.

۲. روزنامه *کیهان*، شماره ۱۶۷۶۲، ۷۹/۱/۹.

- برخی از عاملان ترور، قبلاً با آقای حجاریان و همفکرانش ارتباط سیاسی داشته‌اند.
- ضارب به یک فقره ترور دیگر هم اعتراف کرده است.
همهٔ آنچه که "مقام آگاه" از آن خبر داده، همین است.»[1]

در این یادداشت سپس مطابقت گفته‌های «مقام آگاه» با آنچه وزیر اطلاعات هم اعلام کرده تأکید می‌شود. البته در سخنان وزیر اطلاعات اشاره‌ای به اینکه «- برخی از عاملان ترور، قبلاً با آقای حجاریان و همفکرانش ارتباط سیاسی داشته‌اند» دیده نمی‌شود. نویسنده یادداشت سپس به اعتراض گروههای سیاسی و روزنامه‌ها نسبت به «مقام آگاه» صدا و سیما اشاره کرده و به طرح چنین پرسش‌هایی می‌پردازد:

«اکنون باید دید چه خطری ممکن است از ناحیهٔ این مقام آگاه متوجه بعضی‌ها باشد که اینچنین موجبات آشفتگی آنها را فراهم کرده است؟ [...] بنابراین به نظر می‌رسد نگرانی جریانات مزبور از اطلاعاتی است که تصور می‌کنند این مقام آگاه احتمالاً در روزهای آینده قصد انتشار آن را داشته باشد! این اطلاعات چیست؟! هویت واقعی ضاربان؟! گرایش سیاسی آنان؟! چگونگی ارتباط ضاربان با برخی از گروه‌های مدعی دوم خرداد؟! و... به هر حال، شتابزدگی و ناخویشتن‌داری بعضی روزنامه‌ها و گروههای سیاسی این شائبه را به وجود آورده که از وقوع حادثه‌ای ناخواسته نگرانند و بیم آن دارند که تارهایی راکه در شبی دیجور به حرکت در آورده‌اند، صدایش فردا صبح در آید ولی چنان صوت ناخوشایندی داشته باشد که تارزن‌ها را هم از کرده پشیمان کند.»[2]

تیتر اصلی این روزنامه و «یادداشت روز» آن گویا کاملاً به هم

---

۱. روزنامه *کیهان*، شماره ۱۶۷۶۲، ۷۹/۱/۹.

۲. پیشین

مربوطند. به نظر می‌رسد یکبار دیگر *کیهان* می‌خواهد آدرس بدهد. وقتی به ستون «نکته» روزنامه *کیهان* در شماره قبل از نوروز (یعنی یک روز قبل از دستگیری تیم ترور حجاریان) مراجعه شود این پرسش مطرح می‌شود که آیا *کیهان* قبلاً از هویت و گرایش سیاسی برخی اعضای تیم ترور خبر داشته که در یادداشتی تحت عنوان «آقای حجتی: ترویج خشونت نکنید» نوشته است:

«آقای حجتی، در مقاله پریروز خود در روزنامه اطلاعات، توصیه کرده است: ″بعضی از دوستان روحانی که از اساتید حوزه هستند و از سخنرانی‌های‌شان تهدید و تفسیق و تکفیر استنباط می‌شود سخنانی نگویید که به تصریح یا تلویح مجوز اعمال خودسرانه و غوغاگرانه گروهی ناشناس و شناخته شده باشد″ این توصیه، مشفقانه است ولی یک قضاوت و داوری قبل از محاکمه در آن نهفته که اگر از افراد هوچی پسندیده باشد، از شخصیت پرسابقه‌ای مثل ایشان بعید است. کاش آقای حجتی مدتی تأمل کنند تا ضارب و تروریست حادثه اخیر دستگیر شود تا معلوم گردد چه عواملی در رفتار وی مؤثر بوده‌اند.»[1]

در همان روز ۲۸ اسفند روزنامه *کیهان* باز در ستون «نگاه» تحت عنوان «چرا از این نکته غفلت شده است؟» آورده است: «در مجموعه گمانه زنی‌ها برای عوامل ترور سعید حجاریان یکی از فرضیه‌های جدی و قابل دفاع که از آن غفلت شده این گمانه است: ″نیروهای ملی‌گرا و لیبرال عامل ترور سعید حجاریان هستند″.»[2]

گویا نویسنده روزنامه *کیهان* با فرض «انگیزه سیاسی ـ خودزنی» بیش از سایر فرض‌ها موافق است. آدرس دادن روزنامه *کیهان* زمانی معنای بیشتری می‌یابد که به حرف‌های حمیدرضا ترقی نیز توجه شود. ترقی در

---

۱. روزنامه *کیهان*، شماره ۱۶۷۵۹، ۷۸/۱۲/۲۸.

۲. پیشین.

باره ارتباط ضاربین حجاریان با گروههای داخلی و سخنان وزیر اطلاعات می‌گوید: «ما هنوز معتقدیم این عناصر که وزیر اطلاعات آن‌ها را خودسر نامید عناصر نفوذی در مجموعه دوم خرداد هستند و با نفوذ در این جبهه کار کرده‌اند»[1] البته ترقی به هر حال در دادن آدرس جانب احتیاط را نگه می‌دارد اما مشخص نمی‌کند که این عناصر نفوذی چه جریان یا جناحی هستند. با پذیرش فرض «انگیزه سیاسی ـ خودزنی» این پرسش مطرح می‌شود که چرا جبهه دوم خرداد می‌بایست مغز متفکر خود را حذف کند آیا به زعم روزنامه *کیهان* «بخش تجدیدنظرطلب» جبهه دوم خرداد در برابر بخش «اصلاح طلب» آن قرار گرفته است؟ از شواهد و قرائن البته چنین چیزی استنباط نمی‌شود کافی است به سخنرانی حجاریان در متینگ انتخاباتی قبل از ۲۹ بهمن مراجعه شود. محتوای سخنان حجاریان در این سخنرانی حکایت از آن دارد که او در جبهه دوم خرداد پیشروتر از بقیه است. در ثانی مطالبات جامعه در سال‌های اخیر چنان روند سریعی داشته که به نظر می‌رسد هر سیاستمدار یا گروه سیاسی که نتواند خود را با آن هماهنگ کند خود به خود کنار گذاشته خواهد شد. نگاهی مقایسه‌ای به اشخاص یا گروه‌ها در انتخابات دوره پنجم و ششم مجلس شورای اسلامی مؤید این نکته خواهد بود. بنابراین به نظر نمی‌رسد که استفاده از راه‌های خشن در این مورد کار خردمندانه‌ای باشد. ضمن آن که «اگر بر اساس این قاعده منطقی که برای شناخت عوامل یک جنایت باید دید که چه کسانی بیشترین منفعت را از آن می‌برند.»[2] به تحلیل قضایا بنشینیم احتمال گرفتن نتیجه‌ای خردمندانه بیشتر بوده و می‌توان فرض انگیزه سیاسی ـ خودزنی را نادیده گرفت.

---

۱. روزنامه *صبح امروز*، شماره ۳۷۲، ۷۹/۱/۸.

۲. روزنامه *کیهان*، شماره ۱۶۷۵۹، ۷۸/۱۲/۲۸، «چرا این نکته غفلت شده است؟»

۶. انگیزه سیاسی ـ مخالفت با اصلاحات

این فرض پس از ترور حجاریان بیشتر مورد توجه قرار گرفته است وزیر اطلاعات اعلام کرده که: «از نظر ما وابستگی جناحی برای آنان متصور نیست. از نظر ما این افراد، گروهی خودسر هستند که با انگیزه ماجراجویانه و احساساتی اقدام به این کار کرده‌اند»[1] این البته به معنی رد فرض "انگیزه سیاسی ـ مخالفت با اصلاحات" نبوده و نیست. چرا که تیم ترور بنابه اطلاعات منتشر شده تا پیش از این به ترور اشخاصی دست زده بود که فعالیت سیاسی نداشته‌اند، به فرض اینکه ترور ابوالقاسم شفیعی نیز ترور سیاسی قلمداد شود هر دوی این ترورها در اسفندماه ۷۸ رخ داده است. چگونه ممکن است این تیم ترور ناگهان به سوی ترورهای سیاسی تغییر جهت داده باشد، این پرسشی است که باید در انتظار پاسخش ماند.

اما اینکه فرض "انگیزه سیاسی ـ مخالفت با اصلاحات" جدی‌تر گرفته شده، بیشتر پاسخی است به این پرسش که چرا سعید حجاریان؟

نگاهی به زندگی سیاسی حجاریان و به‌خصوص نقش او در روند تحقق بخشی از شعارهای رییس جمهور خاتمی تلاشی است برای پاسخ به پرسش "چرا سعید حجاریان"؟

الف ـ زندگی خصوصی

سعید حجاریان متولد ۱۳۳۲ جوادیه تهران است. در تمام دوران تحصیلش شاگرد ممتاز بوده و بارها در مسابقات علمی دانش‌آموزان کشور مقام اول را کسب کرده است. تحصیلات خود را در مدرسه‌ای به نام الهی به پایان برده و سال ۱۳۵۱ به دانشگاه تهران وارد و با اخذ فوق

---

۱. روزنامه *کیهان*، شماره ۱۶۷۶۰.

لیسانس مکانیک از آنجا فارغ‌التحصیل شده است. فعالیت‌های سیاسی را از همان سال اول دانشگاه آغاز کرده، ضمن آن که در کلاس‌های مذهبی دانشگاه تهران مثل آشنایی با نهج‌البلاغه نیز تدریس می‌کرده است. او پس از پایان تحصیلات دانشگاهی به سربازی رفت اما به دستور امام (ره) از خدمت وظیفه فرار کرد. او در تمام این سال‌ها و سال‌های بعد از انقلاب به کار علمی و فکری پرداخته و علاقه وافری به کتاب داشته. مطالعات او بیشتر در زمینه‌های فقهی، فلسفی و مسایل اجتماعی و سیاسی بوده است، او همچنین به حافظ علاقه خاصی دارد. حاصل ازدواجش با وجیهه مرصوصی (متخصص زنان و زایمان) یک دختر (دانشجوی رشته برق) و یک پسر (مشغول تحصیل در دبیرستان) است. حجاریان همچنین در سال‌های اخیر در رشته علوم سیاسی دانشگاه تهران با نگارش پایان‌نامه‌ای درباره روسیه و انقلاب آن به دریافت دکتری نایل آمده است.

ب. زندگی سیاسی

زندگی سیاسی حجاریان در سال‌های پس از انقلاب پررنگ‌تر است او جزو دانشجویان پیرو خط امام (ره) بوده که به اشغال سفارت آمریکا در تهران مبادرت ورزیدند. سپس فعالیت خود را در نهاد اطلاعات نخست‌وزیری پی گرفته است، در همان سال‌هاست که ماجرای گزینش سعید اسلامی (امامی) نیز پیش می‌آید. در آن سال‌ها ضرورت اینکه مأمورانی در آمریکا اطلاعاتی را جمع آوری کنند، پیش می‌آمد و سعید اسلامی یکی از افرادی است که برای این مأموریت پیشنهاد می‌شود و گزینش او برعهده حجاریان گذاشته می‌شود. حجاریان در این باره گفته: «مورد او [سعید اسلامی] تحقیقات محلی فوق‌العاده‌ای در داخل کشور نداشت، چون از جوانی به آمریکا رفته بود. تحقیقات محلی در مورد او عمدتاً بایستی در آمریکا صورت می‌گرفت، که کار مشکلی بود [... سعید

اسلامی] فکر کنم حتی دیپلمش را هم در آمریکا گرفته بود. یعنی مثلاً نوجوان بوده که به آمریکا رفته بود. دیپلم و لیسانسش را آنجا گرفته بود. سابقه ممتد طولانی اقامت در آمریکا داشت و گمان می‌کنم شاید به دلیل سابقه طولانی اقامت در آمریکا گرین‌کارت هم داشته است. او را به من معرفی کردند که گزینش کنم. می‌دانید [...] تحقیقات محلی او را هم بایستی در آمریکا صورت می‌دادیم چون معرف‌های نسبتاً معتبری هم داشت (از بچه‌های انجمن‌های اسلامی که آمریکا بودند او را معرفی کرده بودند). تحقیقات محلی هم در مورد او به واسطه دانشجوهایی که آنجا بودند یا فارغ‌التحصیل شده بودند و به ایران برگشته بودند یا در زمان انقلاب درس را نیمه کاره رها کرده و برگشته بودند، صورت گرفت. بعد هم او را برای مصاحبه دعوت کردیم که آمد و من شخصاً یکی دو جلسه او را مصاحبه کردم.»[1] حجاریان حاصل گزینش سعید اسلامی را این گونه شرح می‌دهد؛ «معلوم شد که او آدم زرنگی است و سرش هم برای این گونه امور درد می‌کند [...] در مورد مصاحبه هم چون خودم با ایشان مصاحبه کردم، تا آنجا که به یاد می‌آورم نتیجه این بود که خیلی ریشه عمیق مذهبی نداشت و فکر می‌کنم در یک دوره‌ای هم همکاری‌هایی جانبی با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی که این اواخر از هم پاشیده شده بود، داشت[...] مجموعاً (چه به دلیل ضعف امکانات ما برای جمع‌آوری اطلاعات محلی در مورد ایشان و چه به دلیل اینکه ضرورت داشت آن‌کار انجام شود و او مشغول به کار شود) [...] من صلاحیت او را در این حد ارزیابی کردم که بنا را بر این بگذاریم که حتی مسأله‌دار هم باشد، ولی به خاطر این که اطلاعات را یک طرفه می‌فرستد مهم نیست، اما از این طرف به او اطلاعات داده نشود و احیاناً اگر یک موقع خواستند در داخل از او

---

۱. فتح، شماره ۸۹.

استفاده کنند باید گزینش مجدد دقیق در مورد او صورت بگیرد و در امور امنیتی هم مطلقاً از او استفاده نشود.»[1]

حجاریان در این دوره مدتی در دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری معاون بوده و مدتی هم مسئولیت ضد جاسوسی را داشته است.

پس از این حجاریان وعده‌ای از دوستانش به فکر ایجاد یک سیستم اطلاعاتی می‌افتند و طرح تشکیل سیستم اطلاعاتی را ریخته و به توسط مرتضی الویری به مجلس ارایه می‌کنند. حجاریان در بحبوحه تشکیل وزارت اطلاعات از این نظر پشتیبانی می‌کرد که: «در سیستم اطلاعاتی مملکت باید تمرکز وجود داشته باشد، یعنی امور ضد جاسوسی و ضد براندازی و جمع‌آوری اطلاعات پنهان و حراست‌ها و غیره باید تمرکز داشته باشند و از آن گذشته باید به گونه‌ای دموکراتیک سازماندهی شوند، یعنی بشود از تشکیلات اطلاعات حساب‌کشی کرد و به جایی پاسخگو باشد که خصلتی دموکراتیک دارد، و از نظر ما، آن جایگاه مجلس بود، چون مجلس به هر حال نماینده مردم است و ملت انتخاب می‌کند و وزیر باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد، مجلس هر وقت خواست بتواند سؤال کند، تذکر دهد، دستور تحقیق و تفحص بدهد و اساساً کمیسیونی متناظر با وزارت اطلاعات در مجلس تشکیل بشود.»[2]

پس از تصویب تشکیل وزارت اطلاعات در سال ۶۳ از حجاریان خواسته می‌شود تا در مراحل تأسیس وزارت اطلاعات به محمدی ری‌شهری اولین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی ایران کمک کند. در فاصله سال ۶۳ تا ۶۸ حجاریان در سازماندهی و تشکیلات و امور مربوط به سازماندهی و شرح وظایف و جداول سازمانی و نحوه انتقال واحدهای مختلف به وزارت اطلاعات فعالیت می‌کند، بعلاوه او بخشی از توانش را

---

۱. پیشین.

۲. روزنامه فتح، شماره ۹۰.

به تأسیس و راه‌اندازی دانشکده وزارت اطلاعات اختصاص می‌دهد.

پس از رحلت امام (ره) و ریاست جمهوری هاشمی‌رفسنجانی وقتی علی فلاحیان به عنوان وزیر اطلاعات معرفی می‌شود، حجاریان با آقایان هاشمی‌رفسنجانی و محمدی‌ری‌شهری در باره معرفی علی فلاحیان به عنوان وزیر اطلاعات صحبت می‌کند، علاوه بر این در فراکسیون اکثریت حضور یافته و دلایل خود را ارایه می‌دهد. علی فلاحیان به هر حال از مجلس رأی اعتماد می‌گیرد و حجاریان نیز دوباره از وزارت اطلاعات به ریاست جمهوری باز می‌گردد تا علاوه بر معاونت سیاسی مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، به کارهای تأسیس شورای عالی امنیت ملی بپردازد.

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری حجاریان به ستاد انتخاباتی سیدمحمد خاتمی می‌رود تا توانش را برای تبلیغات انتخاباتی خاتمی به کار بگیرد. بابک داد درباره حجاریان و آن روزها نوشته: «حجاریان آدمی است صریح؛ تند و بی‌قرار. روابطش را به گونه‌ای تنظیم کرده که کمتر وقتش را صرف مطلبی غیر از "اخبار جدید" می‌کند. او همواره در نقطه‌ای راهبردی / استراتژیک می‌ایستد و مانند ماشین، داده‌ها را تند و تند می‌بلعد و در زمان کوتاهی به کار می‌افتد و تحلیل بیرون می‌دهد.

حجاریان را معمولاً عصرها می‌شد در ستاد دید. اما در همان چند ساعتی که در ستاد حضور می‌یافت، طرف مشورت بسیاری از دوستان قرار می‌گرفت. او به لحاظ مهارتی که در ارائه تحلیل و حاضر جوابی سیاسی دارد، اغلب از سوی اجتماعات دانشجویی برای ایراد سخنرانی یا شرکت در مناظره دعوت می‌شد و به شمال و جنوب و شرق و غرب کشور سر می‌زد.»[1]

---

۱. صد روز با *خاتمی*، بابک داد، چاپ اول، آذر ماه ۱۳۷۷.